

قسم مسجد اناز خواندن جاری کردن طریق یهودیانست که معمول یهود بود که بر قبور انبیاء و صالحین
مساجد میساختند و نماز در آن میگردانیدند و از منحا لسطه لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم در
نقل عبارت شرح ملا علی قاری عجبی و تصرفی غریب بکار رفته که فتنه و فحشه از مثل آن در امور
دنیوی و آخرتی می کنند که در ریتات ارباب فتوی و اصفی دعوی تقوی ترکب آن شوند عبارت
شرح ملا علی قاری بر مشکوٰۃ اینست قال ابن الملک اما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة
فیها استینا نالیه الیهود انتهی و قید علیها یعنی ان اتخاذ المساجد بجنبهها لا باس به ویدل علی قوله
صالح لعن الله الیهود و النصار الذین اتخذوا قبورا لنبیائهم و صلیهم مساجد گفت ابن الملک
حرام کرده نشد ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن در آن رفیق است
و این طریق یهود و نام شد کلام ابن الملک و قید لفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد بر قبور فانی
این معنی میدهد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و برین امر یعنی منع بودن ساختن مسجد
در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم لعنت که خدا یهود و نصاری
را که قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی بر منید که چه حال ملا علی قاری
فقره اما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استینا نالیه الیهود مقوله ابن الملک
نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از آن خود میگوید و قید علیها یعنی ان اتخاذ المساجد بجنبهها
لا باس به و بعد از آن خود میگوید ویدل علی قوله فی پس مقوله ابن الملک را مقوله ملا علی قاری نقل
داده لفظ انتهی و فقره و قید علیها یعنی ان اتخاذ المساجد بجنبهها لا باس به بلکه اصل جواز
بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان آورده و فقره ویدل علی را با کلام ابن الملک خلط کرده است
اینست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه یاده از آن که بر عبارت ساختن خودش هم اطلاق
ترجمه است و میگوید چنانچه در ادنی تامل ظاهر میگردد و نفوذ بالله من شجرة الفسنا و من هیات انما
بدر ایام ترجمه کلام عجب و جل اعتراض معترض غریب بدو طریق صحیح امکانی دارد بطریق حسن
ست و طریق حسن احسن آنست که عبارت ویدل علیها را بکتاب مکتوب شده در اصل

منزه بود نیست و یا عبارت مجیب است عبارت شرح نیست چنانچه سیاق ترجمه شاهد بر معنی
 است پس در ترک عبارت و بقید علیها اذ اشعار بعدم استحباب استیلا است و علیها اذ
 و قول ابن الملک بقرینه عدم مجاز شامل معنی خود است و استعمال علی بمعنی حول کثیر التوفیع
 کافی تفسیر لعلها لین فقالوا اسی الکفار ابنوا علیهم ای حولهم بنیان است برهم برهم اعلمهم
 قال الذین علیهم اعلی ابرهم امر ایشیه دهم المومنون اتخذن علیهم ای حولهم انتهى و کذا فی الصغیر
 و غیره من التفسیر و از اینجا است که فاضل فیروز آبادی در سفر السعاده نوشته و نهی فرمود که بر
 سر قبر اعیان بنای کنند و بر گور اچراغ افروزند و بر فاعل آن نعت گردانند و در حق حسنات
 عبارت مستطرح است آنکه در عبارت و قید علیها الخ یا برای شعاعه ذکر است با پیچ علی بنی خفا
 و مقوله بمن الملک را بیاعت و توعش در کتاب بلا متکلمه ملا قرار داد و این طریق شائع و فاضل
 جهوت که گفته میشود فی البحر الرائق بکده ادنی العالمیه بکده احوال آنکه درین کتب از دیگر
 کتب منقول می باشد و همچنین می گویند که قال صاحب الخلاصه تملک احوال آنکه صاحبش از دیگران
 نقل می کند و بر درین باب آنست که علمای عربیه تصریح کرده اند که قول در چند معنی مستعمل
 ازان جمله معنی حکم خطاب و شهادت و تفسیر اشارت و درایت آمده فلا مضایفه فی هناد قول
 ابن الملک الی اللاد علی القاری نایان این همه اشتباه ناشی از عدم ملاحظه شرح مصابح ابن الملک
 است از اینجا است که معترض بر جافظ ابن ملک را ابن الملک می نویسد زیرا که در نسخه مرقمات
 که نزد مجیب موجود بود بیقین معلوم میشود که فظ قال ابن الملک باشد و معنی این نسخه ترجمه شده
 شرح مصابح مخفی نخواهد ماند تفسیر شرح مصابح ابن الملک را نویذ این عبارت را در آن نیافت
 و شرح این حدیث را حواله بمشرح حدیث لعن الذمیه و در التفسیر ای التحدی و اقبور انبیا ائمه
 کرده و در شرح آن حدیث هم این عبارت نیافتیم چنانچه عبارت شرح مصابح از هر دو مقام تحریر
 می کنیم تا حقیقت حال بخوبی منکشف شود و اشتباه با حسن وجه مندرک گردد و قوله و اتخذ
 علیها السجده فخذ مثل قوله لعن الذمیه و در التفسیر ای التحدی و اقبور انبیا ائمه ساجده است

نو ترجمه است یهود و نصاری و علة دعایه علیه السلام علی الیهود و النصاری باللعنة انهم
 یفعلون فی المواضع التي فیها انبیائهم علیهم السلام مدفونون اما للیسجد ولهم ذم الکفر لان سجود
 لایخیزر الله واما الاعتقاد و هم ان الصلوة ثم افضل لکونها خدیه و تعظیما لانیائهم و هذا شرک
 لانی لا یخیزر ان یقصد بالصلوة الاعظیم الله تعالی و طاعته و علة نهیه علیه السلام امتنه عن الصلوة
 علی المقابر الاحترار عن مشابهة الیهود و النصاری انتهى و آنچه معتض از بعض کتب جواز بنا و ساختن
 بجوار صانع نقل نموده او لآن اقوال علمای شافعی اند که همه از ابن حجر و قاضی ریناوی نقل
 میکنند و ایشان از علمای شافعی اند ثانیاً از ابن بنای مساجد و مقبره ثابت نمی شود بلکه از
 صحت همین قدر ثابت می شود که اگر در جوار قبر صانع مسجد بنا کنند درست نیست پس این جواز
 در این محل خواهد بود که یک قبر باشند در مقبره و از ابن حجب هم منع نفرموده بلکه حجب صرف ثانیاً
 در مقایسه بر قبور حرام گفته و خارج از حد مقبره را جایزه نوشته و آنکه اشعاری کرده که مراد از آنجا و مسجد
 قبور مسجد کردن قبور است نه بنا کردن مساجد بر قبور چنانکه حجب فهمیده منشأش عدم تمسک نظر
 است در عبارت مرقا که ملا علی قاری در شرح و التحدین علیها المساجد آورده چیست آورده است
 علی الحرمة بان فی الصلوة فیها استئذاناً بنسبة الیهود پس لفظ فیها را دید و مراد حدیث باید فهمید
 ثانیاً آنست که خود معتض از مرجع البحار نقل نموده و می گوید که من اتخاذا المسجد علی القبور او به
 منسوبه القبور مسجد یصلی فیہ و قیل ان جینی عنده مسجد یصلی فیہ الی القبور مگر از خاتین تعصب
 بر حجب جرح می نماید و مطلب کتاب فی نمی برد لغو و بالبدن من ذلک و در خبرها می شرح
 صحیح البخاری می نویسد قوله و ما یکره من الصلوة عطف علی ان یمنش فانه استفهام تقریری
 فینود علی معنی الخبر فیه العطف من قبیل عطف العلة علی العلول لان کراهته اتخاذا المساجد علی
 لزوم اداء الصلوة فی القبور او الیهاد و مکرره و تمیل ان یكون من عطف الاعم علی الاخص
 و آنکه ملا علی قاری اول نوشته سبب تعظیم آن و در آخر گفته گذا قال بعض الشرح من استنباط
 باید کرد که از بعض اشعار مراد ابن ملک است و اصل مطلب عبارت ابن ملک که سابقاً نقل

شده دریافت باید کرد پس انگشتان امر واقعی بخوبی خواهد شد و آنکه از قاضی آورده و اولاً
 از علمای شافعیست ثانیاً علی قاضی خود قول او را رد کرده است مگر معترض آن عبارت است
 که داشته صرف عبارت قاضی نقل کرده است چنانچه عنقریب توضیح این امر کرده خواهد شد فقیر
 میگوید که همین بنا کردن مساجد بر قبور مراد است از حدیث لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا
 قبور انبيائهم مساجد و تفسیرش از حدیثی که ابو الحسن بن حجاج قشیری نیشابوری
 در صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور آورده باید جست چیست قال حدیثی
 نهی عن حرب تنایجی بن سیدنا شام اخبرنی ابی عن عائشة ان ام حبیبہ و ام سلمہ کرا
 کنته راتاً باجتهت بهما ویرا رسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم ان لک اذا کان
 فیهما ازبل الصالحات بنوا علی قبره مسجد و انیہ تلک الصور او تلک شرار الخلق علی الله
 یوم القیامه کاشش معترض مشکوٰۃ را هم می دید این حدیث را می یافت و تفسیر حدیث
 لعن الله اليهود و النصارى در باب التصاریر نوشته عن عائشة قالت
 لا استکلی النبی صلعم ذکر بعض فباء کنته لقال لها ماریه و کانت ام سلمه و ام حبیبہ اما ارض
 العثقه کر تانم حسنهما و تصاویر فیها فرغ راسه فقال او تلک افادات فیهما ازبل الصالح
 بنوا علی قبره مسجد انم صور و انیہ تلک الصور او تلک شرار الخلق الله متفق علیه و در باب
 المساجد مواضع الصلوة مشکوٰۃ مرقوم است عن عائشة ان رسول الله صلعم قال
 مرضه انه لم یقیم منه لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد متفق علیه
 و چون مرود این برود حدیث در حالت مرض بر او است عائشه رضی الله عنها ثابت پس
 زانفسیر دیگری از آن حقن از بس مناسب و یویمه ماصرح به ابن حجر العسقلانی فی فتح مبارکی
 تشریح صحیح البخاری بعد باب الصلوة فی البیتة لقوله یحیی ان یمکن ذلک فی الوقت الذی ذکرنا
 فیه ام سلمه و ام حبیبہ و ام کلثمه الی راتاً باارض الحبیثه و کانه مصلحهم علم انه مرغل من ذلک
 المرض فحان ان یمکن قبره کما فعل من مبغضی فللعن الله اليهود و النصارى کشاره الی ذم

بن یفعل قبلهم انتهى و آنکه بعد موافقت عبارت عینی بدعا میماند و نه از جهت عدم لغز
 است در معنی عن ذلک و عن مثل ذلک چه در عینی مرقوم است قبح السبلین عن مثل
 ذلک پس از او از مثل بنا کردن مساجدست نزد قبور برای سجود و عبادت کردن و شاید
 ایراد آن ایما باشد که بعضی شراح درین حدیث باین نحو هم توجیه کرده اند لیکن چون این
 مقطوع نیست لهذا قصر بر این نمی کنیم و فتوی بر احتیاط می دهیم در سخانی می نویسد کمره ان یبني
 علی القبر مسجد یصلی فیہ انتهى و در خلاصة الفقہ می نویسد کرده است بنا کردن مسجد بر قبر انتهى و
 در شرح الاسلام و خزانة الروایة چنین است عبارت **ما تشرع** و مکان بر قبور مثل قبر و غیره
 ساختن حرام و ممنوع است بموجب حدیث و روایات کتب فقہ عن جابر بن عبد الله قال سمی رسول
 الله صلعم ان یخص القبر و ان یبني علیه و ان یقع علیه و اوه مسلم کذا فی مشکوٰۃ و مراد از بنا و نه
 عام که عبارت بنا نموده شود یا خیمه کشاده کنانیده شود چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحی قاری
 مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود و معانی طحطاوی ظاهر المحیط شرح ملا علی قاری را ندیده یا دیده
 و دانسته اغراض نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توبه پستی تحت الوجہین احکامها البناء
 علی القبر بالحجارة و بالجیری و بالجھا و الاخری ان یضرب علیها خباء و نحوه کلاما منہی عنه
 لعدم الفائدة فیہ میگوید قلت فیستفاد منہ انکانت الخیمۃ لفائدة مثل ان یقع للقراءة تحتها
 فلا تكون منہیة قال ابن الہمام و اختلف فی اجلاس القارئین للقراءة عند القبر و المحتاج بعد
 الکرانہ بعدہ نوشته قال بعض الشراح عن علامتنا الاضاعہ المال قد اباح السلف البناء
 علی قبر المشائخ و العلماء المشہورین نیز در ہم الناس میسر بخوابا بجلوس فیہ اصل مطلب را ختم
 مسئلہ نیست یعنی مباح کردن سلف بنا بر قبر مشائخ و علما نظر نموده شیخ عبدالحق در
 ترجمه مشکوٰۃ می نویسد در شرح و انما بنی علیہ و بنی کرد از آنکه بنا کرده شود و گویا بعضی گفته
 که مراد بنا کردن قنبره رنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد بنای خیمه زدن و مانند آن است
 که نیز نگرد و مست و منہی عنه پس از شرح ملا علی قاری خیمه کشاده نمودن برای فائده و

بنا بر قریب و مشایخ و علمای مشهورین جابر و از ترجمه شیخ عبدالحق بن ابی حمزه بنی بغض بقید
 ملا علی قاری بیان نموده کرده یافته میشود پس حکم بحبس بجزمت مخالف هر دو است و هر چه
 رافع او را مسموم بوجه متصور است از اطلاق بحبس چنانچه از ترجمه شیخ عبدالحق و شرح مشکوٰۃ
 ملا علی قاری معلوم میشود انتهی آنست که قیسم است نه استکمال تحریم و چون قول مذکور است کمال تحریم بنا
 قول متعرض که حکم بحبس بجزمت مخالف هر دو است چه فائده بخشد زیرا که در مخالفت هر دو باکی نیست
 که اشارت را به الحجب بقول پس اگر کسی بجا از آن بنویسد اعتبار را بخواهد بود زیرا که مخالف اتحاد
 و کتب فقه معتبره است انتهی فلا غنا عنی الشرح ثانیاً آنکه جایگاه داده نمی و در آیه و باب بنا
 اذان حرمت دارد و استعمال داده که است بعضی حرمت کثیر الوقوع چنانچه قبستان لفظ کرده
 و از قول کرده قبیل الرجل به حریم تفسیر کرده و بنی بنا در هر دو کتاب وجود و روایت باحت
 صورت خاص چون اضعف و کشف و خلاف حدیث بود لهذا از ترجمه بنی المحدث و معتبره
 عزت ثانیاً اطلاق حرمت بر کراهت تحریم درست است چنانچه در قدح مختاری نویسد و افاد
 فی البحر صوة المطلق الحرمة علی المکره تحریم انتهی را بقا آنچه بحسب فرمایند که مکان بر قریب و غیر ایشان
 حرام و ممنوع است انتهی در منزل از حرام بسوی ممنوع اشعار بانست که در بین چیز حرمت کراهت
 بر دو مورد اما حرمت از جهت زینت است و کراهت از جهت احکام بعد از زینت است که چون
 بعضی نظریه اول کردند حکم حرمت و از حد و بعضی دیگر چون نظریه ثانی کردند حکم کراهت نمودند و آنکه
 بر هر دو نظریه که در قریب بود ساختند پس در عبارت من ملأه الله الرحمن غرض از ذکر که لازم نیست
 تعلیل جرم است نه تعلیل تا گانه المعترض و قول باحت مخالف حدیث است چه حدیث مطلق
 در بنی بنا و از اصول اصولیین است که ما را می که دلیل تقیید ظاهر شود حکم مطلق بر اطلاق باید داشت
 که انی الحق من التوضیح حکم المطلق اما بجزی علی المطلق انتهی خامس اخباری است نه ائمتی دلیل
 بنی بنا و مطلق است و غرض از استفاده قدح در تعلیل است نه استنباط مسئله اگر استنباط
 می بود از تعلیل ثانی که قریب استی آورده و مخدوش می شد و گفته علی قاری آنرا هم بعد قول

و التماس عدم انکار است باین طور نقل نموده که قال الثوری طی و لانه من صنع الجاهلیة ای کاروان
 یطنون علی السیت الی السیة قال و عن ابن عمر انه رأى قطیفا علی قبر اخیه عبد الرحمن فقال انظر
 یا علام فانما یطلمه عملک و چون متعرض این عبارت را مفسر علی خود دید نهاد از میان حذف نموده
 گفت بعده نوشته قال بعض الشراح ان ایست حال متعرض که چنان اتباع او اقبال دارند که آنچه از
 کتابی نیست خودی یا بدلی تامل می نویسد و آنچه مفسر مطلب در همان کتابی بیندازان اعراض میکند
 پس عرض اینحضرت نیست مگر تفسیر است بر سبب جاهلیت و احقاق شریعت به ترویج بدعت معاذ الله
 عرج لک ملا علی قاری قبل از نقل عبارت ثوری پستی از انذار آورده که انهی فی البنا و لکن تمسک کان
 فی ملکه و لکن تمسک کان فی مقبرة مثبته و یجب الهمد و الثناء سببی و انتهی و عبارت قد اباح السلف
 الخ قول بعض شراح است که شرح انهم غفیر جی آید نه قول ملا علی قاری چنانچه لفظ انتهی
 که در مرقعات بعد عبارت مذکور مرقوم است شاید بر همینست پس عجز از چگونه از شرح ملا علی قاری
 ثابت خواهد شد بلکه صریح در شرح مذکور بدعت مثلا لیودن بنا بر قبور مرقوم است چنانچه در
 شرح بدعت مثلا که نوشته وی ماکثره ائمة المسلمین کالبنا و علی القبور و تخصیصها و آنچه از
 جواب ثانی و ثالث بخاطر رسد بتامل در عبارت از انذار دفعش نماید چون درین هنگام از دفع او هم
 متوهم الفرائض دست داد پس تحقیق و تنقیح این مسئله موجب استحسان اقتاد اقول به استعین
 ابو سعید ترغوی در جامع خود از جابر رضی الله عنه روایت می کند که قال انی ارسل الله صلعم
 ان تخصیص القبور و ان یتب علیها و ان ینح علیها و ان توطأ یعنی گفت جابر رضی الله عنه که
 منع و نمود از حضرت صلی الله علیه و سلم از آنکه گنج کرده شوند قبرها و از آنکه نوشته شود بر آنها و از آنکه
 بنا کرده شود بر آنها و از آنکه با مال کرده شوند و ابو الحسن مسلم بن حجاج قشیری فیشا آورده
 در صحیح خود از جابر بن ابی الیهیاج بن حصین اسدی که از کبار تابعین است می که و قال قال ل
 علی رضی الله عنه الا البشک علی ما یبعث علی علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لا تدع تمثالاً یسجد
 و لا قبراً مشرفاً الا سجدت یعنی گفت ابو الیهیاج اسدی که فرمود مرا علی رضی الله عنه بدان که اگر

باشد که میفرستیم تا بر آنچه فرستاد ملا رسول خدا صلی الله علیه و سلم ناله کند از هیچ جوی و موردی
 مگر آنکه ناپید کنی او را و نگذاری هیچ گوری بزند و سر براده مگر آنکه بر لب کنی او را و مردار را گور نبند اینجا
 بناست که اصرار به ابن ابی عامر فی فتح القدر بقوله و اما فی مسلم عن ابی ایهیاج الله سدی قال
 قال لی علی رضی الله ابینک علی نابینشی علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لا تعرق ثوبا الا طست لئلا یترک
 الا بسوءه فهو علی ما کانوا یفعلونه من تعلیق القبور بابناء الحسن العالی اتهمی و حافظ الاسلام محمد
 بن اسمعیل بخاری و صحیح خود و باب الجریة علی القبری آورده ای ابن عمر خطا علی قبر
 عبد الرحمن فقال انزع یا غلام فانما یطیله علی بن عبد الله سدی در شرح نسائی می
 اختلاف فی ابنا و مذہب الامام احمد و ابو حنیفه فی روایت و الرازی و داود و الفاری که حریم
 سلطانا مساوا کان فی مقبرة سبلة او فی ملک ابی مالک و الشافعی و الشافعی
 و الاوزاعی و ابو حنیفه فی روایتی آخری که حریم النکان فی مقبرة سبلة و کرده النکان فی
 ملک ابی اتهمی امام ابو ذر که میالدین یحیی ثودی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث جابر رضی
 الله عنه میفرماید اما البناء علی النکان فی ملک ابی مالک و النکان فی مقبرة سبلة فخرام
 علیه الشافعی و الاصباب قال الشافعی فی الام و رأیت الامتة بکما یروون یهدم ما بقی و
 یؤید الیهدم قوله صلی الله علیه و سلم و لا تقبر امشرا فالاسوئیه انتهی طیبی در شرح مشکوٰۃ می نویسد قوله
 و ان بنی علیها یحمل و یمین احدهما البناء علی القبر الخ جارة و ما یجری مجرهما و الاخره
 ان ینقرب علیہ خباء و ادخوه و کلاهما منہی عنه لانهما انعدام الفائده و لانه من صنع الی الجبابرة
 اتهمی و ابن حجر می در تحفه نوشته و لعمری فی مقبرة سبلة یهدم و جویا حکمتی کافی الجوع لا
 یمین من التفتیق مع ان البناء یتاید بعد النحاق المیت فیحرم الناس ملک للبقعة و قد ائتمنی
 جمع یهدم کل ما یقر لافقه مصر من الامیة حتی قبة اما ان الشافعی التي بناها بعض الملوك و یمین
 انکل و حدیثی و ذلک ما لم یحیش منه مفخرة فتعین المرقع علی الامام الله امن کلام ابن رفته
 فی الظلم انتهی و در برهان شرح مواهب الرحمن می نویسد و لا یشترک لک قال الشافعی

زکات ثانی صحیح مسلم عن ابی ایلیع الاسدی قال قال لی علی رضا الله بک علی یحیی
 علیه رسول الله صلعم ان لاتع ثلث الا طستہ ولا قبر مشرقا الا سوبه وعن ابی علی
 اهدنی قال کتبت فی قبره فموتی صاحب لنا فام فضاله بقبره فموتی ثم قال
 سمعت رسول الله صلعم یامر بتسویتهما زید البوداد وبردوس بازض الروم ثم قال ی
 جزیره فی البحر قلنا هو محمول علی ما کانوا یفعلونه من تعلیقه القبور بالبناء العالی لاراد
 محمد بن الحسن فی الآثار اخبرنا ابو حنیفه قال حدثنا شیخ لنا یرفعه الی النبی صلعم انه سئل
 عن تریع القبور وتخصیصها ویمیم البناء علیہ لزیته لارادیناه ویکره للاحکام بعد الدفن
 لان البناء للبقاء والقبر موضع الضاوانتی ودرجہ نیرہ شرح قدوری می نویسد ویکره
 تطین القبور وتخصیصها و البناء علیها والکتابه علیها لقوله لا تجصصوا القبور ولا تطینوها
 ولا تقصروا علیها ولا تکتبوا علیها انتہی ودر زبیدی شرح کنزی نویسد ویکره لاندکی علی القبر انتہی
 ودر خبر رائق شرح کنز الدقائق می نویسد ولا یرفع علیہ بنا و قالوا ارادوا به السقطه الذی یجعل
 فی دیارنا علی القبر انتہی ودر خبر رائق است و فی فتح القدر یکره الدفن فی الاماکن التي
 یسمی نساقی انتہی و می من وجوه الاول علم اللحد الثانی فی دفن الخی میتین فی قبر واحد
 بغیر ضروره الثانی خلط الرجال بالنساء من غیر حاجه لاهو الواقع فی کثیر منها الرابع
 تخصیصها بالنساء علیها انتہی ودر منج الغفاری نویسد ولا تجصص القبر ولا تطین لا یرفع
 علیہ تلمیذ حدیث جابر بنی رسول الله ان یجصص القبر وان یقعد وان یسبی علیہ ان یتب
 علیہ ان یوطأ والتخصیص خلط البناء بالجنس الکسر بالفتح کذا فی المغرب و فی الخلاصه و
 لا تجصص القبر ولا تطین ولا یرفع علیہ بنا انتہی ودر شرح مجمع البحرین مرقوم است و
 کذا فی الشیخ ان یسبی علیہ انتہی ودر صغیری شرح منیة المصلی می نویسد وعن اجماعه
 انه یکره ان یسبی علیہ و ان یسبی لوقبه او نحو ذلک انتہی ودر مستطی شرح منیة المصلی
 می نویسد وعن اجماعه ان یرفع علیہ بنا و ان یسبی لوقبه او نحو ذلک انتہی ودر جامع

امروز شرح مختصر و قایم می نویسد که این مکتب علیه اسم صاحب و آن بنی علی بن ابی طالب
 و یمن و یرفع و یکصد و فی القبر عن ابی حمزه انه قال صفت الریح و قشر الاسنان علی قبر
 المؤمن کفارة لذنوبه انتهی و در طریق حاشیه درختان بنی و لا یرفع علیه بنا و مرقوم است بحرم البنا
 علیه الزینة و یکره الاحکام بعد الدفن و علقه فی الاموال و ان البناء للبقا و القبر موضع الفناء و
 بود خطای و حاشیه درختان می نویسد فی مشرب الاقیم البر ان یحرم البناء علیه للزینة و یکره الاحکام
 بعد الدفن انتهی و در عقد الله فی کتب معتصم او ابو القاسم یونس با و اجل ثلاثه نقیه ابو الیاس سمرقندی
 است یحرم تعلیقه القبور و البناء علیها لانه قد روی عن علی کم قال کان رسول الله صلعم فی
 جنازة فقال ایکم یطیق الی المدینه فلا یدع منها و ثنا الا کسر و لا قبرا الا سواه و لا سورۃ الا لکنها
 فقال یجعل انما یار رسول الله فدا فقال رسول الله و لا قبرا الا سورته و لا سورۃ الا لکنها
 قال رسول الله صلعم من عاد الی مدینه شیء من هذا فقد کفر بانزل علی محمد انتهی و در قادی
 قاضیان می نویسد لا یجسص القبر لا روی عن ابی حمزه صلعم انه من التجسیص و التفسیق
 و عن البناء فوق القبر قالوا و البناء و السقطه الذی یجعل علی القبر فی دیارنا لا روی
 عن یحییة انه قال لا یجسص القبر و لا یطین و لا یرفع علیه بنا و مسقط انتهی و در قادی عاید
 و در باب زیارة القبور می نویسد و لو اتخذ کاشا نایم دفن فیها موتی کثیره یکره ایضا لان
 البناء علی المقابر یکره انتهی و در قادی رحامیه می نویسد یکره ان ینسب علیه فسطاط او
 لیظل القبر و انما یخل المیت علی انتهی و در قادی سراجیه می نویسد یکره البناء علی القبور
 انتهی و در ابوابیم شاهی می نویسد یکره ان ینسب علیه فسطاط او قبة انتهی و در حقا القناد
 بنی نویسد لا یجوز علی راس القبر لو فعل کیره انتهی و در قادی عیب می نویسد یکره البناء علی
 انتهی و در سفید المستفید می نویسد کیره ابو حنیفه و البناء علی القبر انتهی و در سفید الخنین
 البناء علی القبور حرام و من قال باحتیاجه فایح ما انتهی عنه مسند انتهی و در احوال الفصاح شرح
 نور الایضاح می نویسد یحرم البناء علی الزینة و یکره الاحکام بعد الدفن انتهی و در حیدری

که بر حقیقت اینها را علی الشیرازی و در حجة الامای نوید لا یحجز البنا و مثل القبة و غیره تا علی القیور
 سوار کانت الیادیا و الصلحی و العلماء غیر هم انتی و در شرعة الاسلام می نوید که ۱۵
 یعنی علیه سجد فیضی غیره و ان یغرب علیه فسطاط او قبة یقام بها یظلل القبر فانما یظلل الميت علیه انتی
 و ابن القیم در غایتی نوید من جمیع بین سنته رسول الله صلعم فی القیور و ما امر به و ما نهی عنه
 و ما کان علیه الصحابة التابعون و بین ما کان علیه اکثر الناس الیوم را نمی آید ما مضی و الاخر و
 منافعنا لایحی لا یجتمعا ابداناً علیه السلام نبی عن الصلوة عند اویم یخافون و یصلون عند
 و نهی عن اتخاذ المساجد علیها و هم یبون علیها مساجد و یسبون ما مشاهد و نهی عن القاد السجود
 علیها و هم یخافون و یوقدون علیها القنادیل و الشروع بل یعقون لذلك او قافا و نهی عن
 تخصیصها و البناء علیها و هم یخافون و یحصدونها و یقعدون علیها القباب انتی و قاضی ابوالرحیم
 بجز آنکه در کتاب مجالس الابرار می نوید و کذا القباب التي جئیت علی القیور یحب بها الابرار
 استسنت علی معصية الرسول و مخالفته و کل بناء اکثرش علی معصية الرسول و مخالفته فهو باهیم
 الاولی من سجد الضار و لانه عم نبی البناء علی القیور و عن المتخذین علیها المساجد فیه المبادة و
 انس رفته الی یوم بانی عنه رسول الله صلعم و عن فاعله انتی و در خلاصة العقدة می نوید
 مکره است خیمه خردن بر قبر یا قبة یا زیادة تا سایه کند قبر را انتی و نه بر نهی می نوید مکره است بنای
 چیزی بر حجر و در زمینی می نوید بر گور قهر و عمارت نشاید لقولهم صفوح الراح و قطر الامطار علی
 قبر المؤمن کقارة الذر و نه انتی و در دریم الکلیس نوید مکره است بنا کردن بر قبر خانه و یا قبة و یا
 آن و خیمه بر سایه نیز مکره است انتی قاضی شافعی و ابوالعبد بانی بیتی در مالایه منه می فرماید آنچه بر قبور
 عمارت یا قبة بنا میکنند و چه اغان در شن میکنند و ازین قبیل هر چه میکنند حرام است یا مکره است
 اکثرش اگر اشتغال این بر آیات از صحاح و کتب معتبره فقه استحقاقا مکره شود و زمینی باید
 و در فقهی گردد اما آنچه در باب استماع بنا از قول آنحضرت و صحابه و تابعین و شیخ ابوالعین ائمه
 مجتهدین و فقهها و محدثین متقدمین و متأخرین مذکور شد خلاصه اش آنکه چه غیر اصلی الله علیه

منسوخ من کتاب المسائل النجاشی
 منسوخ من کتاب المسائل النجاشی

از بنا بر تبریع فرموده حضرت علی کرم الله وجهه الی الیه تابعی را برزی اهرم بنا و تبرع زینا
و عبد الله بن عمر بن حنظله فرموده و امام احمد و امام ابو حنیفه در یک روایت و امام رافعی و
داود و طبرانی قائل شده که بنا بر تبرع است که در مقبره مستحب است یا در ملک بانی مطلقا حرام است
و امام مالک امام شافعی سفیان ثوری و عبد الرحمن لوزاعی از مجتهدین بالذهب و نیز
امام ابو حنیفه در روایتی دیگر در مقبره مسجد بصره متفق ایشان شده در ارض ملک بانی حکم کرده
و اندر امام شافعی در کتاب نعم فرموده دیدم الله که را که بهدم انبیه سابقه حکم می نمودند
امام یحیی الدین یحیی نووی و علی بن عبد الله اندلسی و حسین بن عبد الله طبرانی و ابن حجر
از شرح محمد بن و امام ابن همام و قاضی خان و غیر الدین زطی و مصنف بران و صاحب
جمعه و نیره و صاحب بحر الرائق و صاحب منج الغفار و شافع جمیع البحرین و صاحب صغری و
سید البرهم علی شافع منیه و مصنف جامع الرموز و ققیه ابوالقاسم و صاحب فتاویٰ بحر
و صاحب فتاویٰ رحمانیه و مصنف سرحدیه و مولف لبراهیم شافعی و صاحب فتاویٰ عجیب و
مفید المستفید و صاحب مفید المؤمنین و صاحب امداد القاصح و صاحب محیط و صاحب
حجۃ العلماء و صاحب شرح الاسلام و ابن قیم صاحب انغاثه و صاحب مجانب و صاحب خلاصة الفقه
و صاحب برهانه و صاحب زینبی و مصنف درهم الکلیس قاضی شافعی و ابن قیم و سید
الحاکم و شیخ عابد سکر محشیان در مختار از اکابر فقهای حنفیه متقدمین و متأخرین همه از
بنا و قبول تبرع کرده اند بلکه اکثری ایشان بجز تبرع است تصریح فرموده اند پس اگر در کتاب
کتاب خلاف تصریح الله اربعه و دیگر مجتهدین بالذهب و جمهور فقهاء و محدثین روایت بخیر زینا
بر تبرع یافته شود شافعی و داود و قول جرح و مجروح است قابل اعتبار نیست اصل آنست که در
برای مجروح و مقبول و مجروح و تبرع کردن مستحب نهادن قریب است نه کار عاقلان و عاقلان
و تبرع هر آینه با اکتفا و تحقیق و تحقیق نیستی ندارد و بلکه مسلک این طائفه آنست که آنچه از قول مجروح
مجرور مخالف کتاب و سنت و تضاد قیاس مجتهدین و اجماع ائمه موافق هر او ملحق آنست

خود یا بنده یا از منزل علیه و از او نه شرب ایشان تسک بنا بر حدیث است و مذکور است اینان در میان
 و حکایت عبارت مآثره فی جامع الاصول بر او ایة النسائی بنی البنی صلعم ان بنی
 اخی القبر از او عملیه او بحیث بنی انتهی مع الطمه آنچه در شرح حدیث اول گذشت بعینه در
 معنی آنچه حدیث هم است هر ایه این کمال تعلیط است که مینماید در بابی الراجی بدانند که شاید
 اینجست شرح حدیث چنان کرده اند که از آن بنا بر قبر در سنت معلوم نمیشود پس عبارت
 شیخ که معترض آنرا در شرح حدیث اول آورده است در اینجا نقل کردن ضرورت تا ناظر در اول
 نظر ازین دو هم خلاصی یابد اینست عبارت ترجمه شیخ در شرح فان بنی علیه بنی کوفه از آنکه
 بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که بر او بنا کردن سنت به سنگ و مانند آن و بعضی گفته اند
 که ملازم بنا بر اینچه نودن و مانند آن است که نیز کرده است و منتهی عند انتهی عبارت مآثره فی
 متن بواسطه الرحمن فی مذبح النعمان و یحرم البناء علی القبر و یکره للاحکام بعد الدفن
 انتهی مع الطمه حرمت درین روایت معتدل بنیت پس اگر بنا بر ای زینت نباشد
 بلکه بر ای فائده مثل نشستن برای قرآن خواندن و تشریحات غیره حرام نخواهد بود و چنانچه
 در مرقات گذشت بعد ایه این کلام از عجائب این مقام است که معترض خود میگوید که حرمت
 درین روایت معتدل بنیت و تفریق بران کرده دال بر آنست که بنا بر عقیده بنیت حرام
 نه آنکه حرمت معتدل است بان چه در صورت تعلیل معنی عبارت متن خواهی چنین می شود که بنا
 بر حرمت است از آنکه در آن زینت قبر متصور است پس در صورت تفریع راست بنی آید و در سنت
 بنی نشیند زیرا که بنا بر آنکه برای نشستن برای قراوت قرآن و استراحت و غیره جای تعمیر کرده
 خواهد شد از خود درین علت خالی نخواهد بود و این امر بر نیت باقی موقوف نیست کما لا یخفی
 علی المستفتی الخیر المستحسن و امتناع بنا مطلقا از حدیث و متون شریع کتیب فقه
 و در مآثره بنی ثابت کرده شد من عشاء فلینظر منه عجماء است مآثره
 او فی الساجد و مکره ان یزنی علی القبر انتهی که در فی تحفة اللوک و العینی شرح الکنز فی

و فی شرحها و مسئله بنا بر علی القبر

البورانس ویکرد ان یزاد علی التراب الذی اخرج من القبر لان الزیاده علیه بمنزله البنا
 اتی ازین احادیث و روایات کتب فقه معلوم شد که بنا کردن بر قبور نهی شده است پس
 اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد شد زیرا که مخالف احادیث و کتب فقه معتبره است
 معاً لفظه مستثنی بحیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط
 در نقل بخوبی تشکارا اگر دیدیم سنیاط حدیث و حکم بتعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب
 نام نهاده بحیب وجود و دیدیم مطابق برآمد پس از نقل دیگر کتب هم اعتبار مرتفع شد و در
 حاضر که تلاش مسئله کردیم یافتیم که در دفتر فتاوی نویسنده دلایلی رفع علیه بنا و قیل لایس به
 و هو المختار که ازانی و کرامه السراجیه و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثه بان القبر لای
 علیه ولا یخص مع قول احنیفته بجزا از ذلك قال اول مشدداً و الاثنی عشری مخفف و در کتب
 از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح کرده اند سلف بنا را بر قبور مشایخ و علماء و مشهوره
 نام مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس در آن و اگر برای زیارت کنند مکروه است
 الی آخر بنده المغالطه بدایه حال فهم معانی احادیث معترض بحیب و و انهم من
 ست و از دیدن این کتاب هم بخوبی ظاهر خواهد شد همه فوشتن معترض بنیاید راستی
 میرسد چه میگوید کتابیکه از کتب نام نهاده بحیب وجود و دیدیم مطابق برآمده حال آنکه
 در همه کتاب نام نهاده بحیب این مسئله مطابق نوشته من بحیب وجود دیگر معترض بافت
 تعصب بجای نمیکنند و انکاری نماید و مرض انکار مشاهدات علاج پذیر نیست چه آنکه فرموده
 اند که الحق عیاد و لایعلی لهذا در مقام بجای بر نماد برآمد مکتوب شد و آری در ذی گور حاطه
 نباشد و معترض برای تعلیل عامه عبارت در مختار بحد ف صدر نقل نموده و بعضی
 اینها اول تمام کلام را یا پذیرشید و بعد از آن معنی آن را پذیرید پس اگر پس از آن بر آن
 منطبق شود آوردنش مضائقه ندارد و عبارت در مختار از صدر نیست و لایخص و لایطین
 لایرفع علیه بنا و قیل لایس به و هو المختار که ازانی و کرامه السراجیه و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثه بان القبر لای

در لباس به لطیف است نه بنا بر آنکه صاحب کتاب مستدین قول احوال به گراشته خیر
نموده بدین سراجیه معلوم شد که مرجع آن لطیف است زیرا که در آن بنا را جائز نه نوشته
بلکه صرف بعدم گراشته لطیف تصریح کرده چنانچه در طوابع حاشیه درج نماید بعد قوله کذا فی
گراشته السراجیه نوشته و عبارت ها و ذکر فی تجرید الی الفضل ان تطین القبر مکرره و الحاشی
اللا یکره انتهى انتهى و صاحب سراجیه در باب الدفن بنا را مکرره گفته و مویذ انمیعی است
چنانچه در همان باب در مختار است بیکره الزیاده علی ماخرج منه لانه بمنزله البناء انتهى و در
طوابع در شرح قوله بناء بر قوم است و البناء مکرره فکذا لک هذا انتهى منشأ قوم متوهم است
مکرر در رد قول ابحاث لطیف بعد قوله لا یرفع علیه تا و موجب آن بظاهر التزام اقبل حدیث
واقعه ای سلف صالحین است در عدم فصل باین این چیز تا و چنین خطرات مخطور شدن و لا
شبهات بکلی محقق دلیل عدم تطفن و نا آشنائی این نیست و آنکه معترض عبارت نیز آن
نقل نموده مخالف می افتد بسیاری را از کتب معتبره معتمد فقه که در آن بصراحت موجود که
امام ابو حنیفه قائل گراشته بنا بر قبر و عدم جواز آن شده چنانچه در سابق از شرح نسائی
اندلسی و برهان قاطبه بخان محیط و مستطی و ضعیفی شروع منیه تصریح این امر کرده شده
هر چند توفیق باین طور ممکن است که در عبارت نیز آن مشار الیه فقط ذلک تجصیف قرار دهند
مگر طرز و انداز کتاب آنرا مساعدت نمیکند و علی سبیل التشریح می گویم که اگر قول ابو حنیفه
بجواز باشد تا هم غیر معمول علیه بود نش از عبارت نیز آن است بلکه آنچه خود واجب و آن بنا
در توجیه نوشته شعیر عرج بودن است و ضرور نیست که هر قول ابو حنیفه ارج و معمول علیه
بلکه بسیاری از اقوال ابو حنیفه نیز غیر مختار اند چنانچه در میزان بعد همین سلسله نوشته و من لک
قول الامه السلفه یا استیجاب القدره للقرآن عند القبر مع قول ابو حنیفه بکراهت و عدم مختار
این قول ابو حنیفه نیز معترض هم مسلم است فلا استدلال به لیس الاخره القاد و آنکه معترض
از بعض کتب نقل کرده که در آن نوشته بعض سلف بنا بر قبر مشایخ و علمای مشهورین

مباح کرده اند اصل آنست که اول السیقه همچنین در شش صاحب مفاتیح است حیث قال فیله
 قوله ان یجوز من القبور ان ینبئ علیہ وان یقعہ علیہ تخصیص القبور و البناء علیہا یجوز
 علی القبور و ضرب جمیعہ منہ عنہ لانه اضاعه المال من غیر فائده لعلیت فیہ و لانه فعل
 الجالیة و قد اباح السلف ان ینبئ علی قبور المشایخ و العلماء المشهورین لیرورهم ان
 و لیسیر یحوال یجوز فی البناء الذی یکون علی قبورهم مثل الریاضات و المساجد ان ینبئ
 و دیگران که نامش برده همه از ان میگیرند پس در ان مسئله که از حدیث رسول و اقوال
 صحابه و تفسیرات ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالذهب اکثر فقها و علمای مصنفین اصحاب متون
 و شروح و تلامذی ثابت باشد در خلاف آن به نوشتن یک کس بدون تعیین اسم
 و بقی تفسیر مختار و معمول علی برون آن چگونه اعتبار کرده شود معلوم نیست که سلف
 کدام کس مراد گرفته و آنکس در کدام کتاب جواز آن نوشته و آنکس قابل اعتبار است
 یا نه و چگونه آنکس باین شرحه که قول وی در مقابل حدیث رسول و اقوال صحابه و ائمه
 مجتهدین و فقهای معتدین و علمای متأخرین و مقدمین معتبر گردد پس همچنین بر ایت
 غریب و قول مجهول حجت آوردن و آنرا معمول علی برون قرار دادن جز حضرت معترف و
 اتباع ایشان کار دیگری نیست الحق قصه خوانی چیزی دیگرست و نقاب است چیزی دیگر در
 همین مفاتیح در بیان بدعت خلاق قوم است و بدعت السوء ما انکره الله المسبلین کالبنا
 علی القبور و تخصیصها فان البنی صلعم بنی عن ذلک انتہی پس از اینجا بخوبی واضح شد که
 روایت قد اباح السلف الخ مختار صاحب مفاتیح هم نیست و رسته اهل اعتقاداتی قبور
 بعض صحابه بخودن و آنرا معمول بر تجویر علمای ان عصر نمیدانند و تجویر صحیح و در هم قیج
 امور شرعی و فعل تخيلات و او نام نیست ندانی که آنحضرت صلعم حضرت علی را بر اشیای کسویه قبور
 منتشر نه فرستاده و علی رضی الله عنه الی البیاض سندی را بخودن کارها مور کرده و این عمره و نزع
 فستاد مر فرموده و مشافعی در اتم گفته که ائمه کبار را دیدم که بهر نام اینیه سابقه حکم میدادند

و این خبر یکی نوشته که جماعتی فتوی داده بهدم بعینه قرائه عمر حجتی که قبّه امام شافعی رضی الله
 عنه را که بعضی سلاطین بنا کرده بودند سوال نماز گذاردن بطرف لباس قبر یا پائین قبر
 کند که کدام گفته جواب نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب جادیت در روایات
 کتب فقه اما الاحادیث فیه در آری عمر رضا النسب بن مالک یحیی علیه عند قبر فقال القبر المقبر ولم
 یأمره بالاعادة کذا فی البخاری و فی مشکوٰۃ عمر بن ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله
 صلعم لا تجلسوا علی القبور ولا تقبلوا الیها و عمر بن ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله صلعم ان
 یصلی فی سبع مواطن فی المزیلة و المجزرة و المقبرة و قارعة الطریق و فی الحمام و فی معاطن
 الابل فموت فمیت المدرواه الترمذی و ابن ماجه و عمر بن ابی سعید الخدری رضی
 الله عنه قال قال رسول الله صلعم الارض كلها مسجد الا المقبرة و الحمام رواه ابو داود و الترمذی
 و الدارمی و فی جامع الاصول قال علی رضا ان حمی رسول الله صلعم نهی ان اصلی فی
 المقبرة اخرجه ابو داود انتهى **منها الموضع احتیاج** بحادیث بی ارجاع بکتب فقه و روایت حال
 من و سند و قایل در سباط ائمه مجتهدین شرح محدثین فی تامل در نیکی این حدیث افاده
 مدعا میکند یا نه از عقل و نقل و دیانت ببعیدست حدیث ابی مرثد غنوی یعنی لا تجلسوا
 علی القبور و لا تقبلوا الیها را از مسئله محجوث عنها چنانجا نسبت و ترمذی بعد روایت حدیث
 ابی سعید گفت و هذا حدیث فیه اضطرار و نیز در آن باب نوشته و فی الباب عن علی و عبد الله
 بن عمر را بی هرزه و جابر بن عباس و حذیفه و النسب ابی امامه ابی ذر قال قال ابن ابی سلمه
 قال حدثت علی الارض كلها مسجد او طهورا یعنی کشتا و مقبره و حمام نیست و بعد حدیث بعد
 بن عمر نوشته حدیث ابن عمر رساوه لیس من لک القوی و قد تکلم فی زید بن جریه من قبل حفظه
 بلکه استدحوی عدم شناسبت تضعیف روایت بی تعمق نظیر و الفاظه و معانی و نیز اظهار
 ملازم کلام شرح باوصف عدم تخرج حدیث و ناو قفیت از فنون ادب از فهم و فراست بلکه از غایت
 و محاذن غایت بعیدست و از نشان علم نهایت غریب شناسبت حدیث ابی مرثد از مسئله محجوث

جواب

در این باب در احادیث و تفصیلاتی صلوات و از تفصیل

عنها بر تبه است که شاید بر غلطی این سقاچی هم عقی نباشد چنانچه در ادنی تأمل و تاملت تدبر
دو وجه پیدای آید اول آنکه هر چند سائل از پائین در اسس ال می نماید اما بحسب از مقبره مطلق
برابرست که راس قبر باشد یا پائین و پهلوی آن بحکم واحد جواب داده می فرماید که نماز گذاردن
در مقبره ممنوع و مکروه است اینچنین ظاهرست که حدیث ابی مرثد را در باب امتناع صلوٰه در مقبره
داخلی تمامست که لا یجفی علی ذوی الانعام حیث صرح به ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری شرح
صحیح البخاری و ما یکدر من الصلوٰه فی المقابر یتناول ما اذا وقعت الصلوٰه علی القبر و الی القبر
او بین القبرین فی ذلک حدیث رواه مسلم عن طریق ابی مرثد الغنوی روعا لا تجلسوا علی
القبر و لا تقبلوا الیهما و علیهما اتی و نیز در فیض الباری شرح صحیح البخاری مرقومست قوله
بذا یفاد ان اذا صلی علی القبر و الیه او ینهما کما قال ابن الرقعه و فی حدیث ابی مرثد اخبرهم سلم
و ابو داؤد و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبر و لا تصلوا الیهما اتی و دریم الحکم
سوال سائل تحمل توجه و پیام بر دو بود و لهذا بحسب حدیث ابی مرثد از احتمال اول و با حدیث دیگر
از احتمال ثانی اجابت فرمود و اثبات اضطراب حدیث ابی سعید از کلام ترمذی برای تعلیل
اجتناب نجس ناشی از جهالت و اقصای اصول حدیث و منی بر غفلت از کتب این فن بدلیل
عدم تخص کلام شرعیه و حل افعال دفع رشکال بچند وجه تصورست اولافهم معنی اضطراب
نصیب ابد اگر معترض بر سیاق و سباق کلام ترمذی هم اطلاع می یافت مفهوم اضطراب
می دریافت که عبارت ترمذی از اول نیست قال ابو عیسی حدیث ابی سعید ترمذی عن
عبد العزیز بن محمد روایتین منهم من کره من ابی سعید و منهم من لم ینکره و نیز حدیث فی الخبر
که این بجا را از ترمذی چه مطلب کلامی جا نوشته دید که در ترمذی نوشته هذا حدیث فی
اضطراب غیبت و انسته از نقل نمود قاضی قاری در رقعات و شرح فی الخبر ابی نوسید
یعنی چیست الارسال و الاسناد اتی و چنین اضطراب دفع احتیاج نیست که حدیث مسند و در
بر دو مذکور با حجت است پس اضطراب حدیث مضر بحسب خود و مفید معترض نیست و ثانیاً خود

ترمذی به ترجیح قول سفیان ثوری دفع اضطراب کرده چنانچه بعد قول فیہ اضطراب می نویسد
 روی سفیان الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم سلوا درواه حماد بن
 مسلم عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم سلوا درواه محمد بن حاکم عن عمرو بن یحیی
 عن ابیه قال کان عامه رواه عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم ولم يذكر فیہ عن ابی سعید وکان راوی
 الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم ثابت واضح انتهى و ابو الفضل عراقی در نکات
 نوشته ان التریح اذا وجد اتفق الاضطراب انتهى و بر مذہب ما استدلال بحديث مرسل
 صحیح کافی المسلم المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا و هو ان کان من صحابی قبل
 اتفاقا ولا یعتد به من عاصف و ان کان من غیره فالاکثر و منهم الائمة ان شاء الله یقبل مطلقا انتهى
 و فی التبیح من التوضیح فی مرسل الصحابی مقبول بالاجماع و یحیل علی السماع و مرسل القرن الثانی
 و الثالث لا یقبل عندنا فی رحمة الله علیه و یقبل عندنا و عند مالک انتهى خلاصه کذا فی الدرر
 و نور الانوار و انتخاب الانوار شرح المنار و غیره من کتب اصول الفقه ثالثا سید عبد الرحیم
 ظاهری در شرح ترمذی تحت این حدیث می نویسد قول فیہ اضطراب فیہ اضطراب لان هذا
 الحدیث یعنی الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام قدر واه ایضا علی عثمان بن عبد الله بن مسعود
 و ابو هريرة و انس بن مالک و ابو سعید و اسید بن حصیر و اشعث بن قیس و رواه احفظ
 و اکثر سناده من رواه الحدیث جعلت علی الارض کلها مسجدا و هو را خلا اضطراب فی ذلك
 لكنه لانه یطلق علی هذه حکم باضطراب انتهى راجعا از کلام ابی داود و هم اضطرابی بمتنوع است
 که این حدیث را پسند اذکر نموده قال الملا علی قاری فی اللمعة شرح مشکوٰۃ تحت هذا
 الحدیث و قدر واه ابو داود و مسند انتهى و نیز ملا علی قاری نوشته و الذي وصلته اليه
 فلا یضر ان انتهى فاما ما حکم و ابن حبان صحیح حدیث بیان کرده چنانچه معتقدیم بقبول
 می آید و ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ تحت همین حدیث نوشته که قال ابن حجر و ابن ماجه و
 سنده حسن انتهى و حدیث حسن چنانچه است مانند صحیح ما صرح به السید السندی مختصر خلاصه

الطیبی حیث قال والحسن حجة لا تصح وذلک ادع فی الصحیح انتهى ودر کشف خرد
 گفته و قد یدخل الاضطراب فی قسم الصحیح والحسن انتهى لخصاً ساوياً توقف جزری و
 بغوی درین حدیث و ذکرش بسیار دلیل دفع اضطراب است پس این حدیثی است در قوم
 که رجالتش ثقات اند لکن در وصل و ارسال می اختلاف است و باین همه حاکم ابی عبد الله
 نیشابوری و شیخ ابن جبان حکم تحت این حدیث کرده اند کافی فتح الباری شرح صحیح البخاری
 فی باب کراهة الصلوة فی المقابر یستنبط من قوله فی الحدیث ولا یجوز ما یورث الان الطهور
 لیست بمجال للعبادة فیکون الصلوة فیها مکروهة و گانه اش را می ان مارواه ابو داود و
 الترمذی فی ذلک لیس علی شرطه و هر حدیث الی سبب التندی مرفوعاً الارض کلها مسجد
 المقبرة والحمام رجالة ثقاته لکن اختلاف فی وصله و ارسال و حکم مع ذلک یصحح الحاکم و ابن جبان
 انتهى و قد نقل ابن المنذر عن اکثر اهل العلم انهم استدلوا بهذه الحدیث علی ان المقبرة لیست
 بموضع للصلوة و کذا قال بغوی فی شرح السنة و الخطابی کذا فی المواهب اللطيفة شرح
 مسند البیہقیة و احادیث مذکورہ جواب مخصوص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجد او طهوراً
 بوده و از قواعد مقررہ عند الاصولیین استثنای است تخصیص کلاً استثناء یعنی تخصیص استثناء است
 کافی التوضیح و غیره پس تنها حدیث مسطور بر پایه اظهار رسید و نفی استثناء بدل اثبات
 گردید کاش مختص به لفظ فی ابواب تامل میکرد عنوان باب دیده استثناء را می یافت
 و نمی گفت که استثنای مقبره و حمام نیست زیرا که ترمذی عنوان باب اینجا حدیث به لفظ ما
 ما جا و ان الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام منعقد کرده است حسین بن عبد الباق
 محمد طبعی شرح مشکوٰۃ به ذیل حدیث ابن عمری توفیید و ارجح من جواز الصلوة فی
 هذه المواضع اذا کان الملبان طیباً باروی عن جابر ان البنی صلحتم قال جعلت لی الارض
 مسجد او طهوراً و اما قال جابر انما سیق لانظار فقیهید فیه الامة حیث رخص لهم فی الطهور
 بالارض و الصلوة فی المواضع التي لم یمن للصلوة من یقاعها بخلاف سائر الامم یجوز

ان یثقل فیہ التحقیق انتهى و توقفت جزئی از بنوی دلیل قوت رسانا حدیث ابن عمر باین
 تصورید این باجه در سنی خود حدیثی دیگر در میان انحراف الخطاب آورده که ان رسول
 الله صلعم قال یسبح المؤمن لا یحزنها الصلوة طاریت السوء المقبحة والمزلیة والمجزرة
 والهام وعطن الابل ونحوه بطریق و ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ بعد حدیث ابن
 عمر نوشته که قال ابن حجر و سنده حسن انتهى و حدیث حسن نیز تحت ست مثل صحیح کاشفی
 امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته الحسن با عن نوحه و کشته در جلد و علیه مدار اکثر
 الحدیث و هو الذی یقبله اکثر العلماء و سئل عامه الفقهاء انتهى مغالطه آوردن
 حدیث عمر رضا با وجود عدم رجوع شرح و استنباط ائمّه فن انجیب خیلی غریب که جا دارد
 کتب اربعین بر احتجاج بغیر مرفوع نگرفته بداییم بحسب بر اقویت اوله و بیان تعلیل
 صحابه کرام اثر عمر رضا را ذکر کرده و احتجاج بآن شده قلام گزین کرده مغالطه ملا علی قاری
 در مرقات بعد نقل کلام قاضی که در شرح حدیث لعن السید اليهود و انصاره گذشت می نویسد
 الا ترى ان مرقد اسمعیل علیه السلام فی السجی الحرام عنده الحطیم ثم ان ذلک السجی افضل
 مکان یجری المصلی بصلوته و انتهى عن الصلوة فی المقابر یحقن بالقبور المنبوشة
 لما فیها من نجاسة کذا ذکره الطیبری و از شرح التشنه نقل نموده اختلاف فی الصلوة فی المقبرة
 فکرم بن جماعة و انکانت التربة طاهرة و المكان طیباً و احتجوا بهذا الحدیث و الذی بعده
 و قيل یجوز ان فیها ما دمل الحدیث ان الغالب من حال المقبرة اختلاط ترتها بجمیع بدلتونی
 و نجوسها و انتهى لنجاسة المكان فان كان المكان طاهر فلا بأس کذلک المزلیة و المجزرة
 و قاری بطریق و فی القارعة معنی آخر و هو ان اختلاط المارة یشغله عن الصلوة و از ابن
 حجر نقل از کلامه الی المغالطة بداییم للاحول و لا قوة الا بالیه العلی العظیم من کلام میست
 دعل بر کمال ناواقفیت و عدم مهارت معترض که کلام قاضی را نوشتن ملا علی قاری
 بدی کلام قاضی قرار داده و میگوید که ملا علی قاری بعد نقل کلام قاضی چنین می نویسد

اینکه این همه کلام قاضی سابق و مراد از آن قاضی ناصر الدین عبد الباقی بن عبد الصمد است که در شرح مصابح این همه یا تقریر نموده و طرفه تردیدین مقام نیست که مقتضای دروغیا کیدی عظیم کرده که فسقه و فحشه از مثل آن در امور و نویسی اخترازی کنند و بهمان ناهیه هم از آن میگیرند نه در دنیا یا ارباب عصمت و تقدس و اصحاب و نحو تقدس متکلب آن شوند

بنیان که در شرح و تقریر این کلام است

نموده باینکه و آن کید نیست که بعد همین کلام ملا علی قاری نوشته و ذکر غیره آن خبر سخیلی
فی الجرح تحت المیزاب و آن فی الحیطین بین النجر الاسود و در زمزم قبر سبعین نبیا و فیه ان صورة
بل سخیلی غیره مندرسته فلا یصح الاستدلال و قال بن حجر شارح الشارح الی استفسال
الصلوة عند قبور سبعین یا نه یا که فی المقبرة و اجاب بان محلها فی مقبرة منبوشة للنجاسة و کلمه
غفایه عن قولهم یستثنی مقابر الانبیاء فلا یکره الصلوة فیها مطلقا لانهم احياء فی قبورهم و علی
التنزیل فجوابه غیر صحیح بقراینهم کلامها الصلوة فی مقبرة غیر الانبیاء و ان لم تنبش لانها جازیه
و مجایه با فی الصلوة کرمه سوا و کانت فوقه و خلفه او تحت ما هو ظرف علیه پس این عبارت
را که منبوش اصل منبوشه بود از بیان دور کرده بعد از آن قول صاحب شرح السنه نقل
و عبارت شرح السنه صحیح و در کتب معتبره است و قول ضعیف اختصاص است سست و قبور
منبوشه و آن مذهب علامه شافعیست و در مذهب حنفی کراست صلوة در مقبره مطلقا ثابت
کافی الطائری شرح التقریری قال الشافعی بخلاف الصلوة فی المقبرة للنبوة او الممنوع من الصلاة
لجموع الموتی و صمدیم فیاخرجهم و الا لالانجاسته و قال الامام احمد تجزیم الصلوة فی المقبرة مطلقا
و قال ابو حنیفه بکراهتها کذا لکن انتهى و جناب خاتم المحدثین مولانا شاه عبد الغفر زید دهلوی
در جواب استفتاء حاجی رفیع الدین خان مراد اباد تحریر فرموده و از کلام شرح حدیث که در باب
هنی و در مقبره واقع شده بوجه همین است که بنی از برای البروم نوعی از مشابیه است که نارست در
جمود جادات و البته نازد در مقبره مکرده است بمسبی که مذکور شد و آنچه در کتب فقهاء و فقیه
منسوخ است که اگر قبر پیش منسلی باشد شد از روی کراست و اگر راست یا چپ باشد

از ان و اگر پس صلی باشد کمتر از ان است اصح و معتد علیه و آنچه بعضی شرح سبب آن
 نجاست مقبره نوشته اند قول فقهاء شافعیست که بوجه صواب نیست انتهى و از قول
 ابن حجر بنی شریب مدنی ثابت شده پس از آوردن شیخ فائده معترض عبارت
 شرح ملا علی قاری که از شارح منبیه آورده بود تبصرون نقل نموده یعنی از آخر لفظ و بسنج
 قبر را حذف کرده و آنکه از بحر اقیانوس و غیره نقل کرده اولاً آن قاض مدعی مفتی فی که مکان
 معتد للصلوة که در آن قبر باشد خارج از مقبره معدومی شود ثانیاً عدم کراهت در وقت
 ضرورت خوف فوت صلوة است نه مطلقاً چنانچه در عقیده المستمل شرح منبیه للمصنف بدیل

این قول می نویسد و الا فی ان لا یصلی فیہ الا للضرورة خوف القوت و نحوه لاطلاق
 الحدیث انتهى و در عبارت جامع البرکات که نقل شده در صورت صحیح نقل از
 حاکم مذکور شافعی و حنفیست پس عبارتشن مقابل عبارات کتب کثیره حدیث و فقه است
 ندارد و عبارت ترجمه شیخ نه مفید مدعی معترض غریب است و نه مقرر مطلبیست بحسب این
 نیست مگر اطلاق کلام بلا افتاد ملامت عبارت مابینه و اما الروایات الفقهیه

العلیه و بکبره الصلوة فی تسع مواضع منها المقبره فی الزلیعی و بکبره ان یصلی الی القبر
 یصلی بین القبور انتهى معاً لطله در فتاوی عالمگیری در فصل مکرمات صلوات ویده
 اثری از عبارتیکه محجب نقل کرده نیست مگر در فصل ثانی فیما یفسد و ما یکره فیها این مسئله
 البته نوشته است در زلیعی انوقت موجود نیست که حال آن دریا کرده شود و اعمال و نقل محجب
 مریض مداییم فهم تقریر جواب کلام معترض موقوف است بر تهید مقدمه اولاً از بابیه شنید
 بعد از تقریر جواب باید فهمید مقصد منه از دایب مقرره جناب محجب است بلکه مسلک
 سایر محققین همین که چون عبارت کتاب نقل نمایند سبیل مجاز نگذارند اگر جای شکی
 چند در حکم داخل شوند چنانچه حسب مقاصد بخلاف روایت حکم مسئله مستثله منتخب نموده بر
 نگارنده این سرست در عینکه خلاصه عبارت کتاب بانظار رضا و مقدرات مناسب مضمون

ب
 یصلی
 بین
 القبور
 نه
 محبات
 نه
 محبات

مسئول نقل می نمایند و در آخر لفظ انتهى رقمی فرمایند چنانچه حضرت معترض نیز در
اعتراض جواب سوال استعانت عبارتی از تلخیص همین طور نقل فرموده اند که نوشته
اما تلخیص هم خوانده که در آن نوشته المجاز العقلي فی القرآن کثیرا حالانکه عبارت
تلخیص چنین است هو فی القرآن کثیرا فلما قدمت المقدمة فيها انا اشرع فی الجواب توفيق
الرب اب الحمد که حضرت معترض با وصف حالفت ظاهره و معاندت باهره چنین تحریر
فرمودند و اعتراض نمودند که اگر در فصل ثانی فیما یفید الصلوة و ما یکره فیها این مسئله البته
نوشته است و بر همین اتفاقا کردند که زبانی انوقت موجود نیست که حال آن در یافت کرده شود
حقا که امید این نامور از ذات چنین حضرت هرگز نبود خبر آنکه زبان محن و طعن بکشایند و
سب آقا و ذریعه معاد انگارند نفوذ باید منها الحق الحق نیکو ولا یغنی اصل حقیقت است
که تفصیل این مسئله با وصف تفصیل نام در فایده عالمگیری بنظر حضرت معترض نرسیده
لہذا را تمہید عبارت عالمگیری و زبانی که درین مسئله است معوضان فصل و باب تحریری
ناید تا رسائی حضرت معترض بخوبی بر هر کس ناگس ظاهر گردد و در عالمگیری در مایه
بالفضل الشانی فی طہارة المیتر بالصورة مرقوم است که بکرة الصلوة فی تسع موطن
قوارع الطريق و معاطن المل و المریة و المجر و الخرج و المتغسل و الحمام و المقبرة و سطح
الکعبة انتهى در زبانی در فصل ثانی بن باب الجنائز می نویسد بکرة ان ینشی علی القبر
او یقعد علیہ او ینام علیہ او یوطأ علیہ و یقفض علیہ حاجبة الانسان من بول او غائط
او یعلم بعلامة کتابہ و یخروہ او یصلی علیہ او یصلی من القبور انتهى و جا بیکه در فایده
عالمگیری نفی کراهت در بعض صور واقع شده اولاً و از آن نفی کراهت تحریری است ثانیاً
آن حکم در مقبره نیست بلکه در آنجا است که یک قبر باشد و آنچه عدم کراهت صلوة در صورت
جلب طهارة و غیره از بعض کتب آورده اولاً عند الصلوة مقام صلوة بیرون از مقبره
خواهد شد و ثانیاً در باب اهل قبور مسترکی الالباب است آن حکم هم در مقبره نیست در قفا

که یک قبر باشد و از بهمان رحمانی که معترض نقل نموده ما هم نقل آورده ایم که صلوة عند
 مطلقا مکروه است فتمییز الموضع الصواب لعین الا لا و لی الا بای چون خدشات معترض مرفوع
 گشتند لهذا توضیح این مسئله و نتیج این مطلب از دیگر کتب نیز ملاحظه نمایند در خیر جاری شرح
 صحیح بخاری ناقلا عن العینی نوشته و اختلاف العلماء فی الصلوة فی المقبرة فذهب جمهور
 الی تحریمها فی المقبرة و ذهب ابو حنیفه الی الکراهته و فرق الشافعی بین المبنیة و غیره
 فقال اذا كانت المقبرة محتاطة بلجوم الموتی و صدیدها لا یجز الصلوة فی مکان النجاسة
 و یجز فی غیره انتهى و در فیض الباری شرح صحیح البخاری در بهمان بابی نوید قوله
 هذا یتناول ما اذا صلی علی القبر و الیه و بینها كما قال ابن الرقعة و فیه حدیث الی مرئ اخرجه
 مسند ابو داود و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیهما و روى
 الترمذی عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلوا الارض كلها سجد الا المقبرة و
 الحمام و اختلف العلماء فی جواز الصلوة فی المقبرة فذهب الامام احمد رحم الی تحریم الصلوة
 فی المقبرة و لم یفرق بین المبنیة و غیره و لا بین ان یموت بین القبر و مکان مسجد و غیره
 کالبيت و العلم و قال ابو ثور لا یصلی فی حمام و لا فی مقبرة علی ظاهر الحدیث یعنی قوله صلوا
 الارض كلها مسجد الا المقبرة و الحمام و مال الثوری و ابو حنیفه و الاوزاعی جمهم الله تعالی الی
 کراهته الصلوة فی المقبرة و فرق الشافعی رحمه الله تعالی بین المقبرة المبنیة و غیره فقال
 اذا كان محتاطة التراب بلجوم الموتی و صدیدهم فیما یخرج منهم لم یجز الصلوة فیها النجاسة فان
 یسلی رجل فی مکان ظاهرها اجزته صلواته و قال الرافعی اما المقبرة فاما صلوة مکروهة فیها
 بکل حال و حتی یرجع عصب عن مالک رحمه الله الصلوة فی المقبرة کقول الجمهور و ذهب الجمهور
 الی تحریم الصلوة فی المقبرة سواء كانت مقابر المسلمین و الکفار انتهى و نیز در همین شرح تحت حدیث
 جعلوا فی ربوتکم من صلواتکم لا تتخذوها قبورا الحدیث می نویسد المعنی الذی یدل علی ظاهر
 لا تجعلوا ربوتکم خالیة عن الصلوة کالمقابر فانها لیست بمحل للعبادة لهذا احتج بها الله علی

كراهية الصلوة في المقابر قال الخطابي عليه وسلم على أن الصلوة لا تجوز في المقابر قال العيني
 الحديث لا يدل على ذلك بل حجة الباب بسا على ذلك قد حققنا الكلام فيه وقد وردت
 احاديث عن جماعة من الصحابة تدل على كراهية الصلوة في المقابر بل استدلوا بها جماعة على
 عدم الجواز كما ذكرنا معنى وهي ما روي عن أبي سعيد الخدري وعن علي بن عبد الله بن عمر
 إلى البريرة وجابر بن عبد الله بن عمار بن ميمونة والنسائي إمامنا إلى إمامنا وإلى آخره رضي الله عنهم انتهى ودرج الكتاب
 تخرج صحيح البخاري مرقوم ست واما كراهية الصلوة فينا والى اذا وقعت الصلوة على المقابر
 إلى المقابر من القبرين وفي ذلك حديث رواه مسلم من طريق أبي ثعلبة الغنوي فروعا
 لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها او عليها وليس من على شرط البخاري فاشارة إلى ما في المتن
 وادرج مع اثر الدال على أن النهي عن ذلك لا يقتضي فساد الصلوة ولا اثره كونه من
 عمره ونياه موصولا في كتاب الصلوة لا في غير شيخ البخاري ولقد عظم فيها النسب على أن قبرنا و
 عمر القبر فظن أنه يعني القبر فلما رأى أنه يعني القبر جاز القبر وصلى له طريق أخرى منها في تعليق
 التعليق ومنها من طريق حميد عن النسب نحوه وادرجه فقال لعين من جيني انما يعني القبر
 فتجنب عنه وقوله القبر بانصب فيها على التحذير انتهى وبعد حجة بطوري فوليست فيه كراهية
 الصلوة في المقابر ولو كان بحسب القبر عليه واليه وسيأتي بيان ذلك قريبا انتهى
 ونجاري ترجمه باب حديث اجعلوا في بيوتكم من صلواتكم ولا تحذروا بقوله كراهية الصلوة في المقابر
 قراره وادرجه ودرج البخاري تحت الحديث نوشته وقد نقل ابن المنذر عن اكثر اهل العلم
 بهذه الحديث على أن المقبر ليس بموضع الصلوة وكذا قال البغوي في شرح السنن
 ورجا السالابرار ورجا السلفي هم في نويسه نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في المقبرة مطلقا
 ابن لم يقصد المصلحة في صلواته فيها بركة البقعة كانهي عن الصلوة وقت طلوع الشمس و
 وقت غروبها وقت استوائها لانها اوقات يقصد المشركون الصلوة للشرك فيها
 نهى الله عن الصلوة وان لم يقصد واما قصد المشركون ولذا قصد الرجل الصلوة

عبد المقبرة متبركا بالصلاة في تلك البقعة فهذا على الخائف له تعالى ورسوله والحق القدر
واسترازين لم يافون به الله تعالى فأكثر العبادات مبتدأ على الاستئذان والاتباع لا
على الهوى ذاب بداع فان المسلمين اتبعوا على علمهم من غير فيهم ان الصلاة عند المقبرة
منهي عنها انتهى ونيز در بين كتابت واما الآثار من الصحابة فأكثر من ان يحيط بها فمن
جاءتها ماني صحيح البخاري ان عمر بن الخطاب أي النفس بن مالك يصلي عند قبر فقال القبر
قال بن القيم في اغاثة لا يدل على انه كان من المستقر عندهم فانها هم عنه فيهم من الصلاة
عند القبور وحصل الناس لا يدل على اعتقاده جوازها او تحيل ان لم يره اولم يعلم انه قهر اؤذ
عنه انتهى ابن القيم و اغاثة في نويسيد من جمع بين سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في القبور وما اورد
ما نهى عنه وما كان عليه الصحابة والتابعون وبين ما كان عليه اكثر الناس اليوم ارى اجاب
متقنا والآخرة وما قضا البحث لا يجتمعون ابدأ فانه عليه السلام نهى عن الصلاة عند ما
هم يخافون ويصلون عند ما نهى عن اتخاذ المساجد عليها وهم يخافون ويصلون عليها
المساجد يجمعونها مشاهدا الى آخر ما فيها ودر غنية المستفي في نويسيد وكثير الصلاة في
طريق العامة لانه عليه السلام نهى عن ان يصلي في سبع مواطن في المرقبة والمقبرة والمقبرة
الحديث انتهى ودر مجمع البخاري نويسيد من قصد زيارة قبور الانبياء والصالحين وان يصلي عند
قبورهم ويدعو عندهم او يسألهم الخراج فهذا لا يجوز عند احد من علماء المسلمين انتهى ودر اختيار
شرح مختار في نويسيد وكثير وعلى القبر والجلوس عليه والتوم عليه الصلاة عنده لانه عليه السلام
نهى عن ذلك انتهى ودر ناقته الوريفة في ندره الامام ابي حنيفة رقوم ست يكره البناء
على الصلاة ابيه والصلاة من القبور انتهى ودر فتاوى حجازي نوشتة والصلاة عند القبور كبره
انتهى صدر شهيد بن صدر تبريزي عون قاضي خواجہ در دستور القضاة في نويسيد وكثير
القوم عند القبور والصلاة عنده انتهى ابو الفتح ركن الدين بن حسان مفتي ناكوردی حرر
في سنة ١٠٢٠ هـ

از آن جمله در گورستان برای تشییع جودان و پرستندگان گور اقبی و همچنین بستن
 خلاصه الفقہ ملا عبد اللطیف لاهوری و ترغیب الصلوٰۃ و دیگر کتب فقط از جهت طهارت
 بر همین قدر اکتفا رفت پس آنچه مذکور شد در شوق امتناع نماز و مقبره مطلقاً بلا تقیید
 تخصیص از اقوال آنحضرت و صحابه و تابعین و متبع تابعین و ائمہ مجتهدین و علمای متقدمین
 متاخرین خلاصه شد آنکه عبد العزیز عمر فرموده که آنحضرت منع فرمود از نماز خواندن در
 هفت موضع که از آنجا مقبره همست و نیز حضرت علی رضی الله عنه گفت که مرا رسول خدا
 از نماز خواندن در مقبره منع فرمود و ابو سعید گفت که رسول خدا صلعم فرمود که سوا مقبره و
 حمام تمام زمین سجده است و ابی در شد گفت که رسول خدا صلعم از نماز خواندن بطریق قبر فرمود
 و حضرت عمر رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلعم فرمود که هفت جای نماز جایز نیست از آنجا مقبره
 و نیز حضرت عمر رضی الله عنه پس از آنکه از نزد قبر مشغول به نماز دیده مانع آمد و بطریق تجذیر فرمود
 القبر القبر ای حاصل از جماعت صحابه در باب کراهت صلوٰۃ در بقا بسیار احادیث مر
 شده که ابو سعید خدری و حضرت علی و حضرت عمر و عبد العزیز عمر و ابی هریره و جابر
 و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامه و ابی ذر از آنجا جماعت اند و در این باب ائمہ مجتهدین
 درین مسئله آنکه امام احمد نماز در مقبره مطلقاً حرام گفته و در منبوشه و غیر منبوشه و در مکان
 مکان معد للصلوٰۃ باشد یا نه تفریق ننساخته و ابو ثور بن طرار حدیث از خواندن نماز
 در مقبره منع کرده و سفیان ثوری و امام ابو حنیفه و اوزاعی نماز در مقبره مکروه گفته و
 شافعی در منبوشه و غیر منبوشه فزون کرده و گفته که اگر زمین مقبره از محرم سوئی و صدقه
 خصلت باشد مکروه است نماز در آن و اگر مکان طاهر باشد جایز است و امام زانی گفته که هر
 حال نماز در مقبره مکروه است و ابو معصب کراهت صلوٰۃ در مقبره از امام مالک نقل قول
 جنود حکایت کرده و اهل طایفه به تحریم صلوٰۃ در مقبره و رفته و از عینی و غیره اخبار
 و فقیه ابی یوسف و فتح الباری شروح بخاری و طایفه شرح ترمذی و ابی حاتم و ابی حاتم

احمد و امام ابو حنیفه و امام مالک بر سبب تحقق اندوز یکم صلوة در مقبره مطلقا بر ابرست
که بنوشته باشد یا غیر بنوشته و در آن مکان معدلا صلوة باشد یا نه ممنوع است خلاف
حرف و در آن حدیث که امام مالک و امام ابو حنیفه مکرره گویند و امام احمد حرام و بخاری از حدیث
اجعلوا فی موتکم من صلواتکم و لا تتخذوا قبور انبیاءکم ایهة صلوة در مقبره مطلقا نهی
و این مندر از اکثر علما که ایهة صلوة در مقبره مطلقا با استدلال از حدیث نقل نموده
و بقوی در شرح السنه و خطابی همچنین گفته و صاحب فتاوی عالمگیری و ابن قیم و صاحب
مجالس مستطی شارح منیه و صاحب فتاوی جواهریه صاحب خلاصة الفقه و صاحب تخریص الصلوة
نیز مازاد مقبره مطلقا ممنوع و مکرره نوشته و در بعضی شرح کترو نافقه الوریفه مازاد جانب
و مبنی القبرین مکرره گفته و در فتح الباری شرح بخاری و اختیار شرح تحف و فتاوی و
و دستور القضاة مازاد مقبره بر ابرست که بر قبر باشد یا بجانب آن و در این مابین باشد
یا پهلوی آن همه مکرره نوشته عجمی مآیة و کسانی که انداختن سبزه و گل بر قبور
جائز داشته اند متسک که در انداختن سبزه و مشکوه فی سیرة النبی صلی الله علیه و آله و آله و ابان

فی کبیر اما احمد چاکان لا یشترط من البول اما الاخر فکان یحیی بالقیمة ثم اخذ جریده طریقه
فشق بنصفین ثم غرزی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله صلعم ما صنعت هذا فقال لعلمه
ان یمض عنهما الم پیسا شیخ عهده الشیخ یخت این حدیث می نویسد متسک کنند جماعه
باین حدیث در انداختن سبزه و گل بر چاکان قبور و خطابی که یکی از ائمه علم و قدوه مکرره
حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل بر قبور متسک باین حدیث انکار
نموده و گفته این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند بنا بر آن تحدید و تفسیر
بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست و تحقیق عذاب پس قبول کرده شد از وی تا
خشک شدن آن شاخ و کلمه لعننا غرست در معنی و اگر بانی گفته که در جریده خاصیتی
و دفع عذاب و نبودن آن مگر بر بخت دست مبارک سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم

در مسکن کل و سبزه انداختن از قبیل

معنا لفظه اصل کلی این طائفة محدثه ترك اتباع سواد اعظم و المتزام شد و دست که در
 هر بحث جاریست یعنی هر قوی مروج مجروح از موافق مذہب یا مخالف مذہب جماع
 جماعت بنظر آید همان مذہب ایشان است تا تنسیق و تکفیر عامه امت حرمه که مقتضای
 مذہب جدید است صورت بند و در عبارت منقوله خودش میند که یک جانب عبادت
 و یک جانب خطابی پس انکار یک کس چگونه بر جماعت غالب باشد و محققان قول
 خطابی را در گردن ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ نوشته و اما انکار الخطابی و قوله لا ازال
 فيه بحث واضح و فیه الحدیث الصلیح ان یون اصلا له ثم رایت ابن حجر صرح به و قوله لا اصل له
 منوع بل هذا الحدیث اصل اصیل من ثم افشی بعض الائمة من متأخری اصحابنا بان
 ما اعتد من وضع الرجحان الجریده سنه هذا الحدیث و چند سطر قبل از آن نوشته و احب
 العلماء قراة القرآن عند القبر بهذا الحدیث او تلاوة القرآن اولی بالتخفیف من سجود
 الجریده و قد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصباء الصحابی اوصی ان یجعل فی قبره جریده
 فکانه تبرک بفعل مثل فعل رسول الله صلعم و شیخ عبد الحق هم حدیث وصیت بریده صحابی
 رضی الله عنه و ترجمه مشکوٰۃ ذکر کرده مگر غلط تمام کلام خلاف واجب محسب است الی آخر
 المخالطة هذا یم قاعده کلیة فرقه مهندیه که ترك اتباع سنت و اعتیاد وضع جایست
 در هر بحث جاریست یعنی ابداعت که شافع بن ابی حاتم باشد و امریکه مخالف سنت بنظر آید
 همان مذہب ایشان است تا تعلیط وین نبوی و تحریب شریعت احمدی که مقتضای ازان
 اشاعت پیر رستی و گور پرستی سنت نبوی صورت بند و معتقد حق و نقل عبارت ملا علی
 قاری تصرّف غریب و تکلف عجیب نگار برده که عبارت شش بخت اول و آخر به تحریر در
 آورده ملا علی قاری در اول تا قلا عن النودی نوشته که ما وضعها علی القبر فیصل انه
 صاع ثم سال الشفاعة اما فاجیب بالتخفیف الی ان یسیبوا و یرفعوا قول محدثین و مؤلفین
 در تفسیر قوله تعالی وان من شیء الا لیسج بحره ید ایکنه معناه ان من شیء حتی نوشته

والمحققون على العموم ودر آخر بعد کلام ابن حجر نوشته و لعل من جهة کلام الخطابی ان هذا الخبر
واقعة حال خاص لا يفيد العموم ولهذا وجه له توجيهات سابقة فتدبر فانه محل نظر
این مرد مقدس اتباع هوای نفسانی و تاثر و سواش میطانی در جاده تبلیس و ترویج
نهاد بر باد می ایوان شعار خود گردانیده مقام هزاره سفت است که این رند مشرب
کتاب شریعت را در طاق غواصیت و ضلالت نهاد و حاصل متین بر وقت راز دست
معاف اند من در لک این چهاره با وصف طالع ترجمه شگوه شیخ عبدالحق در عبارت ترجمه
مذکور که بحسب نقل نموده بود به اشاره لفظ جماعت که بعضی مردم بانیان این فعل بسیج
جریده تازمان ترویجی مراوند پی نبوده و بر منکرین تشک که خطابی و کوفانی و بعضی موقوف
بعدم نبوت و بعضی دیگر که توجیه تحذیر شفاعت توقیتی میکنند نظر نگرفته و حدیث بریده می
استدلال نموده و در توجیه چیست در تقریر شیخ تامل نه ساخته موجب این همه فاسد نیست
مگر تعلیط عوام یا عدم تدبر در تمام کلام همه عبارت شیخ در مقام بعد ترجمه لفظی حدیث
این است در توجیه این حدیث علماء اختلاف است که بنای امید و تخفیف عذاب تادیت
رطوبت آن شاخها بر چیست بعضی مردم بر آنند که بنای آن بر این است که نباتات تازانیکه
ترویج تازانیکه سیب بگویند غنی را و مراد بشی در کریمه ان من شئ الا یسیج کجاده شی حی است
و حیات چوب تازانیکه است که خشک نشده و حیات شگ اشکسته نگشته و تسبیح خاص صورت
بسی است و آنکه غلام است برشی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفات کمال
اوست و تشک کنند این جماعت باین حدیث در انداختن سبزه و گل ریحان بر قبور و خطا
که از انچه اهل علم قدوه شرح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه
و گل را بر قبور تشک باین حدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصحاب ندارد و در صدر اول
نموده و بعضی گفته اند بنای این تحذیر و توقیت بر آن است که آنحضرت شفاعت خوا
در تخفیف عذاب ایشان پس قبول کرده شد از وی تادیت تشک تشک این شاع

و کلمه لعن تا نرسد در بعضی و الله اعلم بالصواب و گرامی گفته که در جریده خاصیت در رفع
عذاب نبود مگر برکت دست مبارک سید انبیا صلعم **ع** اگر تو دست بسائی بگور
مرده و لان بذر و این مرده در آید بعیش و بدش بد بعضی گویند علم آن مغضوب
مکول بعلم نبوتست تا در انجا سر باشد و در جامع الاصول از بریده که صحابی است آورده
که دومی وصیت کرد بد را و در آن دو جریده در قیامش تا شاید در انجا سری بهشت بگردد
نجات کرد **ع** دل عاشاق حیل که باشد به انتهی معترض و عبارت شیخ جانبین
مقابلین این مسئله فیه گفت بیک جانب جماعت و بیک جانب خطابی پس نجای
مقابل جماعت خطابی را قرار داد و حال که جانب ثانی آن بعضی است که گویند بنای متحدید
و توقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست و در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد
از وی تا مدت خشک شدن آن و خطابی یکی از مویان قوراج جانب ثانی
در و کنندگان قول فریق اول است و فی الواقع غریب مانعین شمسکین حدیث ارجح و اقرب
و مویان باللائ است بر وجه اول و قول باینطور که بنای متحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت
شفاعت خواست و در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن
آن شاخ اوفق بالی ریش است چنانچه ابوالمحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در آخر صحیح خود از جابر رضی الله عنه در حدیث طولی می آورد قال سئل عن رسول الله صلعم انی امرت ان
بقبر من یبعث بان فاجبت بشفاعتی ان یرفع ذاک عنهما ما دام الغصنان فی البقیع یعنی در روز
رسول خدا صلعم بدو ششیک گذشتم من برو و گور که صاحب آن برو و گور عذاب کرده میشد بدو
خو شتم بشفاعت خود و اینکه تخفیف عذاب کرده شود ازین برو و گور تا ان زمان که این در آن
شاخ تر و تازه مانند و باقم ابو زکریا محی الدین یحیی نووی در تحت حدیث ارجح بنیاس نویسد
و اما وضعه صلعم علی القبر فقال اعلما و هو محمول علی انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجیب بشفاعتی
بالتحقیق عنهما الی ان میساق و ذکر کرم رحمه الله تعالی فی آثم الکتاب فی الحدیث الطویل

و غیره در اکثر مقامات از دسترس نمی گیرند و تشریحی شرحی که نیز مستند و معتقد شرح شده
و متمسک طبعی ملا علی قاری و شیخ عبدالحی است و این ملک و این الحاج که ملا علی قاری در
این مقامات جایجا از ایشان سندی آورد و این ظاهر صاحب مجمع البحار و امام نووی شارح صحیح
و عینی شارح بخاری و مؤلف فتاوی و طریقه صاحب فیه المومنین و مصنف منهاج العارین
بحرانی ثابت و محقق پس چنین مسئله که ازین قدر علمای اعلام و فضلاء عظام ثابت شده
و بدان کلام کردن در ترک اتباع سواد اعظم و اکثر ائمه شریف و ذریع خلاف تصریح این اکابرین
و قبول رجوع و مجروح اعتماد نمودن خبر معترض کار عاقل و بالغ نیست سوال مصنف
کردن دست عالم بام شد بعد از غار فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد جائز نیست یا گناه کلام
گناه جواب مصنفه وقت ملاقات ثابت است گمانی الحریث قال رسول الله صلواته
مسئله بلقیان فی مصنفان الاغفر لها قبل ان تقر و لکن فی مشکوٰۃ تخصیص مصنفه وقت
فجر و عصر نزد علمای حنفیه مکرده است اما المصنفه تعقیب الصبح و العصر فخذ الحقیقه مکرده گمانی
شرح مشکوٰۃ للملا علی قاری مع مخالفه حکم کردن که است علی الاطلاق نزد علمای
حنفیه بی وجه و کتب و نا دیده و دانسته از اهل و بایست ممکن نیست و عبارت عربی نقل
نموده گفت کاتبی شرح مشکوٰۃ للملا علی قاری بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم
در باب المصنفه و المعانی و اول این عبارت اعلم ان المصنفه سنه مستحبه عند کل لقاء و
اعتماد السامع بعد صلوة الصبح و العصر لا اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لکن لایاسان
اصل المصنفه سنه و گوئیم مخالفین علیها فی بعض و مؤلفین فی کثیر من الاحوال لایخرج
اذلک البعض من کونه من المصنفه لکنی و در الشرع با صلها و بی البدعه المباحه از نووی
نقل نموده و در این کلام کرده بعد از آن گفت و لهذا صرح بعض علمائنا بانها مکرده و بعد از آن
نقل کرد و مع هذا اذا تم لم یجد المصنفه فلابغی الاعراض عنه بحذیب الیه و لایستحب
علیه من اتوی نیز بر علی مراجعات الادب فحاصله ان لا یتبداء بالمصنفه شرح علی الوجه

در مسئله صحاح و کتب

مکره لا الهجاسره وان كان قد اتي فيه نوع معاونته على البدعة والعدل علم ان من كلامه
ست که بعض علماء مکره گفته اند پس نوشتن بحیث مطلقا که است آن نزد حنفیه
و اگر در جای این لفظ هم یافته شود تا با افسرد مراد از آن بعض حنفیه باشند و لازم بود که
بکتاب معتبره منوره بعد از وفات این معنی که مختار و ارجح و معتول علیه کدام جانب است جواب
میدادند که هوای نفس را ارجح قوی مجوز کذب قرار داد الخ بعد از این مسلک طائفه بسیار
انتست که خلافت سلف و اجماع امتاع اهل اختراع نموده بشواذ و نوادر فتوی دهند و در
قوی و ضعیف و ارجح و مرجح امتیاز نه نمایند یا معنی دانند که کدامی از کابر علماء اهل اصناف
اینها جزایام نووی شافعی اهل تجویز مصافحه بعد عصر و فجر نشده و اصحاب تحقیق و ابرار
تدقیق بر ذکرش پرداخته اند چنانچه ملا علی قاری و صاحب مجالس نیز در کلامش کلام
کرده چنانچه عنقریب تفصیلش می آید پس آنکه به تبعیت نووی شافعی مثل صاحب
سالک مسلک اباحت گردیده قول و شی از قلیل تا الفاشد علی الفاسد معدودی شود
اما نفس مصافحه بلا تخصیص عصر و فجر سنت است و بدعت نیست مگر به تخصیص چه امر مشرک
عام و مخصوص خصوصی ساختن اخراج و است از شرعیت همین برست و در نتیجه فقها
تخصیص مکان از مکروهات صلوة می شمارند و تعیین سورة را از بون میدانند و اینها است
انچه در صحیح مسلم روی است که لا تحمقوا ایله المجموعه لقیام من بین الیالی و لا تنقصوا
المجموعه لقیام من بین الایام الا ان کیون فی عموم یومیه احدکم پس چون تعیین تخصیص
در مانند عموم و صلوة که افضل عبادات بدنی است نهی عنه باشد چنانکه از آن کثرست لای
در آن ممنوع بود و بحسب در نیغام حاصل عبارت مرقات نقل نموده نه عبارتش بعینه و لفظ
کافی شرح مشکوة للملا علی قاری کشار صریح بر معنی سنت و ملا علی قاری مختصر بعض علماء
می نویسند که بعض علماء ما قائل که است شده اند چنانکه معترض می فهمد پس منشاء
تشبیح و تشبیه جانب مجیب نیست مگر عادت جمعی مختصر آری است نیش عنقریب انداز

حدیث جابر بنی صابجی القبرین فاجتبت تنفعا حتی ان یرتو ذلک عنہا ما دام الغصنان
 رطبین انتہی ثانیاً نقادان قرن و ما برلین علم حدیث قول تمسکین را رد کرده اند چنانچه
 نورلشتی شارح مصابیح در شرح قول صلعم لعلہ ان یخفف عنہا عالم پیبسا می نویسد و حیر
 ہذا التحدید ان یقال انہ شاء التخفیف مدۃ بقاء رطوبتہا و قول من قال وجہ ذلک ان الغصن
 الرطب یسبح لہ تعالی ما دام فیہ الرطوبة فیکون مجیرا عن عذاب القبر لا طائل تحته ولا حیرۃ
 بہ عند اہل العلم انتہی و ابن ملک در شرح مصابیح نوشته قولکم اخذہ جریدۃ رطبة الجریدة
 غصن الخمل یعنی اخذ رسول اللہ صلعم جریدۃ رطبة فشقہا بنصفین فغرز کل نصف علی قبر
 قال لعلہ ان یخفف ویرال عنہا العذاب ما دام ہذان الغصنان رطبین و سبب تخفیف
 العذاب عنہا عالم پیبسا انہ ہم سال اللہ ان یخفف عنہا العذاب ہذا المقدر بوصول برکتہ
 ایہا لہ رحمۃ لا یمیز وضع الاصابہ برکتہ و لیس تخفیف العذاب بحاقصیتہ الجریدۃ الرطبة لان
 المجادات کالکعبۃ و الماء جہلہم مینہ فی نفس فی تفصیل الرطب علی الیاسین انتہی و ابن الجراح
 در ردخل جہلہم و قول تمسکین گفته ان الراحة انا حصلت علی الیقین بہ برکتہ ید البنی علم انتہی
 و ابن ظاہر در مجمع البحار نوشته و لیس فی الجریدۃ معنی یخففہ و انما ذاک بہ برکتہ یدہ انتہی و در
 عینی شرح بخاری نوشته و اما ما ورد عنہ صلعم من وضع الجریدۃ فیہو خاص بہ صلعم و اما
 ما مر من ایضاً بریدۃ فاجاب بمنہ القسط لانی کان بریدۃ حل الحدیث علی عمومہ و لم یر
 خاصاً و لکن الظاہر من تصرف المؤلف ان ذلک خاص بالنفۃ یا فعلہ صلعم بہ برکتہ انما قصد بہ و
 ان الذی یشفع اصحاب القبور انما ہو الاعمال الصالحة فذلک عقبہ بقولہ و راخی ابن عمر
 فسئل انما حدیث راہرگز دلالت بر وضع کل در یحان نیست اگر هست بر غرز
 جریدۃ هست و ان بر گزافادہ تمسک در وضع کل در یحان نمی کند و محمود بن احمد عنی کہ
 یکی از تفسیر ارجح حدیثین فقہای معتدین است در مکرر القاری شرح صحیح بخاری می نویسد
 ما یفعلہ اکثر الناس من وضع ما فیہ الرطوبة من الیاسین بالقول علی القبور لیس لیس

اما السنة الفريضة على وجهه برين اگر جزا از اختن گل و سنبه و هم بر قبور به نیت تخفیف
 عذاب ثابت شود تا هم بر محیب بخورد و می لازم نمی آید زیرا که محیب انداختن گل و سنبه
 را بر قبر بطریق حرام و بطریق حرام کرده نوشته و آن حکم نیز مقتصد است پس جمیع نخواهد کرد
 که جانب قید که آنقدر فی موضع این حکم علی المقید توجه الی القید و به این هر دو طور که در
 از علمای بخیر انداختن گل و سنبه بر قبور نه کرده پس و قول مجوز بن تمسکین با نحدیث و کلام محیب
 نزاعی و خلافی متصور نمی شود و اگر هست نزاع لفظی است و بهر لایحجج الی طاکل اما آنچه متما
 در زمان ناست از قبیل شقیق منوعینست چه از آوردن اهل حاجات و اصحاب مرادات و
 انداختن ایشان بر قبور اولیا و علی امین واضح است اگر مقصود تخفیف عذاب بود که
 بر گورخانه عصاة معذبین می انداختند و اگر ایشان از عصاة معذبین گمان میکنند
 پس این مردمان کمال بی ادب هستند که در شان اولیای کرام این چنین اعتقاد
 فاسد میدارند معاذ الله عن ذلك و آنچه معترض از شرح الصدور آورده مطلبش
 مضمحیح فی موضع آن صرف بیان اختلاف کرده و از آن هم جزا و وضع گل و ریحان نیما
 نمی شود و آنکه از عالمگیری آورده حاشا آنکه جزا این فعل که در بعض کتب مرقوم است
 آن قفاوی غیر است و دیگران که می نویسند به از آن میگیرند و بر روایت آن قفاوی
 بمقابل حدیث و این قدر روایات کتب معتبره چگونه اعتماد کرده شود و قطع خطب شیش
 از ما نحن فیہ نیست بحث ما صرف در وضع گل و ریحان است پس غرض از آوردن آنست
 امتناع آن خبر تزلزل کلام دیگر از نیست و در قفاوی قریبیه می نویسند لا یوضع الورود
 الریحان علی القبور لانه من باب التزیة انتهى و در مفید المومنین می نگارند وضع الورود و الریحان
 علی القبور بدعتی است و در منہاج العارفین می نویسند کبره وضع الورود علی القبر و انتهی الی اصل
 ترجیح قول ما بین انداختن گل و سنبه و در قول مجوز بن آن به تمسک حدیث ابن عباس است
 حدیث جابر و کلام خطابی که یکی از آنکه اهل علم فرموده شرح حدیث است و اما هم نواز

پیمایی است * مقتضای طبیقتش این است * این همان شغل است که رنگی در مقام شمس
 خاشاک آئینه افتاده یافت چون روی خود در آن ملاحظه کرد سیاه و قبیح معلوم شد آئینه را
 انداخت و گفت اگر این آئینه چنان نبودی کسی در خیانه انداختی نه همین روی این را انداخت
 ایند و آنکه در روایت ابو حذیفه آمده آن تخصیص خبر و تخصیر نبود بلکه حسب عادت که ایشان
 عینه الملاقات بآن معاد بودند در آنوقت هم اتفاقاً واقع شده کلام بحسب در اتفاقیات
 نیست بلکه در التزام است یعنی مصاحبه با نظیر کردن که در وقت دیگر چون ملاقات شود
 نکند و وقت فجر و عصر را خاص کرده نباید مکرر شده است از ملاحظه عبارت شرح ملا علی قاری
 دیانت جناب مختصر فطانت مین حضرت برابر با یک است مخفی نخواهد شد و در نقل آن یکیری
 عجیب و لطیفی غریب مرعی داشت یعنی همه مفید مدعا خود بر نگاشت و آنچه مخالف مدعا
 از در میان برد ساخت همه عبارتش این است قال انودی اعلم ان المصاحف ثلثه
 مستحبه عند کل قهار و ما اعتاده الناس بعد صلوٰۃ الصبح العصر لا اصل لدفعی الشرع علی
 هذا الوجه و لکن لا باس به و ان اصل المصاحف ثلثه و کونهم محافظین علیها فی بعض الاحوال
 و محافظین فیها فی تشرین الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصاحف التي ورد
 الشرع باصلها و هی البدعة المباحة و قد شرخا انواع البدع فی اول کتابنا لا یقتصر
 مستوفی فی آتیه و لا یخفی ان فی کلام الامام نوعی تناقض لان استنسان السنه فی بعض الاحوال
 لا یسمی بدعه منع ان عمل الناس فی التوفین المذكورین لیس علی وجه الاستحباب المشرع
 فلهذا یجوز المصاحف المشرع اذ الملاقات و قد تكون جماعه تلاقون من غیر مصافح و متصافحون
 بالکلام و یدارون العلم غیره مدته مدیده ثم اذ اصلوا یتصافحون فاین هذا من السنه المشرعه
 و لهذا صرح تعقیب علما ما بانها مکرره چنانچه انها من البدعه المذمومه نعم لو دخل احدنی المسجد
 و الناس فی الصلوٰۃ او علی التشرع فیها فبعض القرائع لو صافحهم لکن شرط سبق السلام
 علی المصاحف فیهذا من بدعه المصاحف المذمومه بلا شبهه و معتاده اذا بد سلم یده علیها فیهذا بدعه

الاعراض عنه يجذب اليه لا يرتب عليه من اذني يزيه على مراعاة الادب في صلواته الانذار
 بالمصاحفة على الوجه المشروع كروه لا الجاسة وان كان قد يقال فيه لو منع من صلواته على
 البدعة والى علم انتهى پس در مقام معتدض حنفی عجیب و غریب کرده که از اول حال
 انودی خدوت نموده در عبارتیکه ملا علی قاری از نووی در کتاب خود آورده بود آنرا نقل
 نقل کرده و عبارت و لا یجوز ان فی کلام الامام نوع تناقض الی قوله من السنة المشروعة که
 اعترض بر امام نووی بود مخالفه و خود یافته انبیا و در کرده و بعد از آن نقل کرده
 صرح بعض علمایا بانها مکرره و بنظر لفظ بعض علماینا نقل ساخته و عبارت حین انهم من
 المذمومة الی قوله بلا شبهة گذاشته و از معنی آن نقل نمود اینست حال معتدض در نقل عبارت
 شرح ملا علی قاری و لطف فهم معانی عبارت زیاده بر آن که هر کسی که قدرت در ترجمه عبارت
 عربی بهم داشته باشد مخفی نخواهد ماند شیخ الحرمین قاضی ابوسعید جوینی در مجالس البرار میگوید
 اما المصاحفة فی غیر حال اللذاتة مثل کونها عقیدة جملة الجمعة و العیدین كما هو العادة و
 زمانا فالحدیث سکت عنه فیستی بلا دلیل و قد تقر فی مرفه مدار بالادلیل علیه فیه منعه و لا یجوز
 التقليد فیه بل یزیده و روی عن عائشة رضی الله عنها انه لم قال یبایس من فی امرنا هذا
 ییس منه فهو ردی مردود علی ان الفقهاء من الخفیه واثافیه و الا انکبة صرحوا بکراهتها
 و کونها بدعة قال فی المقطع کبره المصاحفة بعد الصلوة لکل حال لان النجاسة باصالحها
 بعد الصلوة و لا نهان من سنن الروافض قال ابن الحرمین الشافعیة ما یفعله الناس من
 المصاحفة عقیدة الصلوة الخمس مکرهته لاسلها فی الشرعیة الجمعیة معتدیه فیهما اولایة فیهما
 بدعة و یعذب ثانیان فعلها و قال ابن الحاج من الماکینه فی الدخل منی فون معنی الامام
 لما حدیثه من المصاحفة بعد صلوٰة الصبح و بعد صلوٰة الجمعة و بعد صلوٰة العصر بل و بعضهم
 فعل فلیک بعد الصلوة الخمس و ذلک کله من البدع و هذا التصریح من شهر شیخ بالاجماع فلا یجوز
 النجاسة بان ذکره النووی فی الافکار فان کان شعرا بآثار المصاحفة بعد صلوٰة العصر و العیدین

تفصیل این است که اگر بطوریکه پیشتر خدا معلّم فرموده اند یا کرده اند همان طور و در جایز است
 بلکه مستحبست چون است هر قدر که شود برای زیارت بآن طور رفته باشد و انظر این است
 که نزد قبر رسید و السلام علیکم وارقوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعای مغفرت بخواند
 گناهان آنها از حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا بی رغبتی کند و آخرت را بایستد
 و زیارت در هر سال آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت علیه السلام اجازت زیارت
 قبور فرموده اند بعد از آنکه نبی فرموده بودند قال لی کنت ایتکم عن زیارة القبور فرمود
 فانها تدر فی الدنیا و تدر فی الآخرة رواه ابن ماجه کذا فی مشکوٰۃ درین قسم زیارت کردن
 قبر ولی و غیر ولی و شهید غیر شهید و صالح و فاسق و غنی و فقیر برابر است بلکه از زیارت
 قبور اعیان و ملوک زیاده تر عبرت حاصل می گردد و دوم آنکه برای زیارت قبور و فرموده و چیز دیگر
 در حدیث نزد قبر وارد شده و در غیر قبر جایز و مباح اند علی بن ابی طالب علیه السلام و مس کردن قبر
 و آنجا نمودن وضحک و قهقهه و نوم و نر و بعضی خواندن قرآن بجهر و غنا مجوز از آلات است
 و کلام دنیایی خوانده و دیگر افعال مکالمه یا یعنی نمودن و خوردن و نوشیدن انقیاسم افعال نزد
 قبر نمودن مکروه است پس آنکه زیارت قبور باین طور خواهد نمود در حق او این افعال مکروه خواهند شد
 سوم آنکه نزد قبر رفته قبر را سجده تحمید نماید یا اگر قبر طواف سازد و یا نزد او رقص و ضرب آلات الهزل
 و هزل و دهر و لکی سازگی و ستاره و رباب و جمیع نوا غیره و عازن و نوبت نوازی و خلاف قبر
 بجهت تعظیم و تشاییدن باین طور رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اگر این چیزها فی نفسه در غیر مقابر
 حرام اند و در مقام متبرکه که مقابر عزیزیاده حرام خواهد شد چهارم آنکه نزد قبر رفته بنجده عبادت
 نماید و از صاحب قبر حاجت خود مثل طلب ولد و طلب شفا و مرضی طلب زرق و کشف مقاب
 و بلاد دیگر حاجات خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت دانسته یا متصرف در عالم پذیرا شده یا این
 قسم رفتن موجب کفر و شرک است انتهى المحسن الجواب مع الحطه غرض زیارت قبور را چهار
 قسم قسم بیمنه نموده جائز مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول فرشته که درین قسم زیارت کردن

قبور ولی و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابرست این کلام محل نظرست بچند وجوه اول که
زیارت قبور انبیاء عم و داخل همین اقسام اربعه است یا نه اگر نیست تقسیم ناقصست و اگر داخل است
پس در کدام قسم اگر در قسم اول است پس آیا انهم با قبر فاسق برابرست که مقتضای عموم کلام
بحسب ثانیاً که در جواب سوال سبب و پنج برادیت ثلثی عادلگیری احتجاج نموده الاصل

فی هذا الباب الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنة والجماعة صلوة كان او صوما
او حجا او صدقة او قربة القرآن والا ذکار و زیارة قبور الانبیاء و عم و الشهداء و الاولیاء و

الصالحین و توفیق الموتی و جمیع انواع البر کذا فی غایة السرحی پس زیارتیکه مثل صوم و
صلوة و حج و قربة قرآن و غیره داخل انواع برست که در ان ثواب انسان بدیگری میرسد
ایا در همین قسم اول داخل است یا خیر نیست مساوی و اگر داخل قسم اول است پس بزرگوار با قبر

فاسق در انهم معتبرست یا نه اگر نیست پس وجه تخصیص انبیاء و شهداء و صالحین چیست ثانیاً
در بیان قسم سوم می نویسند که مقام متبرکه که بقابرند چه معنی دارد و در برکت مقبور را هم
داخل است یا نه اگر نیست پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر باشند و اگر نیست بلکه بجز مقبرت

از بعض قطع انجا که مقبور متبرک است پس وجهش چیست بلکه ایهم مساوی این اختراع
و مناشی این اختراع نیست مگر ابتداء بدعت و اعراض از طریق سنت تا عامه مردم را
در چهار ضلالت و غوایت انداخته امتیازی باین ایشان حاصل نمایند چنانچه در قلت تدبر و ان

تفکر واضح و روشن میگردد **جواب نظر اول** یعنی قوله که زیارت قبور انبیاء علیهم السلام
هم نیست که زیارت قبور انبیاء علیهم السلام داخل قسم اول از همین اقسام اربعه است که زیارت
قبر فاسق در جواز و عبرت گرفتن بی رحمتی کردن از او و دنیا و یاد کردن آخرت برابرست

در دیگر امور و این مطابق مضمون حدیث شریفست که آنحضرت فرمود نه تیکم عن زیارة القبور
فرموده و درین حکم جمیع قبور را برابر ساخته تخصیص قبور انبیاء و اولیاء و شهداء نموده و در بیان
فائده آن یعنی فانیات در فی الدنیا و لا تدکر الاخرة هم مساوی فرموده و جواب سبب

نظر ثانی یعنی قوله ثانیاً که در جواب سوال الح انکیز یاری که داخل انواع برست نیز
در قسم اول داخل است و برابری با قبر فاسق که در آن معتبرست در عبرت گرفتن و از دار دنیا
بی رغبتی نمودن و آخرت را یاد کردن است نه در دخول انواع برود دیگر امور چند بنحویه رسول خدا
صلعم فرمود صلوا خلف کل یتیم فاجز این لازم نیاید که تا خواندن پس برود و در ترتیب آن
و کمال آن را برابریست بلکه این تسویه در نفس جائزست نه در غیر آن و در خصوص این
و شهید اوصالحین برست و ممکن است که در دخول انواع برهم برابری معتبر باشد پس در بقوت
تقصیر در اینها و شهید اوصالحین جهت شرافت و تغلیب خواهد بود و جواب نظر
ثالث یعنی قوله ثالثاً در قسم سوم الح باختیار شدن اول یعنی در برکت مقبور را هم داخل
ست آنست که مساوات میان قبر صالح و فاسق در نزد آخرت و بی رغبتی از دار دنیا معتبر
ست نه در دیگر امور پس اعتراض تساوی امور دیگر جز جهل مرکب نیست و تجویز تسلیم
مساواتی باعتبار حیثیت مساوات آنرا باعتبار حیثیت دیگر انکار و تبدل احکام است بحیث
مختلفه برشی واحد و باختیار شدن ثانی یعنی در برکت مقبور را داخل نیست آنکه معنی مقام
شبه که مقام مآخذ برکت باید گفت و مراد از برکت یاد کردن آخرت و بی رغبتی از دار دنیا
گرفتن است هر چند که درین برکت مقبور را نیز داخل است مگر در حلیه فرعون خاطر متعصب است در اینجا
بلکه موجب این امور مجبر و مقبریت است و آنکه صاحب غلبه حق اقسام زیارت نوشته تقسیم
نام اول است یعنی قسمیکه جائزست و فضل جائز در سنون و شخب واجب و مبایح مستعمل میشود

کافی التوضیح شرح التبیان فی تعریف الفقہ و یکن ان یراد بها یا لها یا علیها یا بحوز لها
بحرم علیها فیتشمل جمیع الاحصان انتهى سوال سفر کردن روز برای زیارت مقبور از
روز در شرع جائزست یا گناه کدام گناه از گناهان جواب مقدر کردن روز در روز دیگر
بهفته بود چنانکه لازم شمارد و بران اتمام سازد از احادیث و روایات فقہیه که معتبر است
نشد مگر در فتاوی عالمگیری اینمقد نوشته اگر در چهار روز و شنبه پنجشنبه و جمعه شنبه زیارت

کتابت پرست عبارت که از افضل ایام زیارة اربعه ایام الاثنین والخمیس والجمعة والست
 اتھی و آنچه در روایت بیستی دارد شده من زیارت قبر ابوبکر و احوالهای کل جمعة غفر له و کتاب
 نه بر آلیس مراد از کل جمعه بر هفته است چنانچه شیخ عبدالحق محدث دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ
 همین معنی بیان فرموده اند **معنا الطه** تحریر و ما برین فن بعد مستقرا و تمام و تفحص تمام هم
 آنچه حکم نفی ثبوت جبارت نمی کنند غایبه الامر بین که یافتیم و ندیدیم پس آنچه گویند نظران باوقف
 که بطلب تمام کتابیکه از آن نقل کنند نرسند برگزینی زیبارای امریکه آن کار را مانع از
 جرات است فرقه محدثه را از آن قضی نداده اند و آن دیانت است در مراد از کل جمعه هر
 هفته حواله ترجمه مشکوٰۃ نمود کاش از اہم اگر دیدی که در آن مذکور است زیارت روز
 جمعة فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعة **الخ** مدایع منش و تفوه
 باین الفاظ نیست مگر عدم توجہ تمام کلام محیب چه محیب خود از عالمگیری افضلیت بعضی
 ایام بیان کرده است مگر این افضلیت چنان نیست که کسی تقریر این ایام لازم شود و بر آن
 اتمام سازد و محیب نفی ثبوت افضلیت همین طور کرده است در صورتی که مراد معترض آن بود که
 چنین روایاتی آورده که در آن افضلیت بعضی ایام همین طور مصرحی بود پس حرج بر محیب خطاء
 صریح است زیرا که چون کو چشم آئینه را دیدن تواند قصور آئینه دار نباشد و اگر رنگی روی خود در
 آئینه نریند گناه آئینه نمود و نغمه قیل **ع** گزیند بر روز ششم چشم آئینه و کتاب را
 گناه **سوال** برای زیارت عبود اولیاء الدار آمدن از کامل دهند و بستن بعد از اینجا
 چه کار دارد جایز یا گناه کدام گناه جواب درین مسئلہ علماء اختلاف است بعضی جائز
 درشته اند و بعضی حرام نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری و ترجمه مشکوٰۃ
 بنجد الحی مسطور است و فی الرحمة للشیخ الذکور که از ابا میسبخرت برای زیارت عبود همین
 در رسیدن بموضع تبرک خلاف است بعضی مبالغ دارند و بعضی حرام گویند اتھی و فی القسطلانی
 و اختلاف فی شد الرجال الی غیره کالذکر ابی زیارة الحسن و حسین و امیرالمؤمنین و امیرالمومنین

تبرکات شد احوال
 سوال

لا صلوة فيها والترك بها فقال ابو محمد الجرجاني بحرم علا بظاهر الحديث واختاره القاضي حسين
 قال بالقاضي عياض ملائقة والتصحیح عند ايام المحرمين وغيره من الشافعية الجواز انتهى وفي
 شرح المشكوة للاعلى قمارى فذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع من الرحلة لزيارة
 المشاهير وروى العلماء والعالمين انتهى عن آية هيرة رضى الله عنه قال بقيت بصرة بن ابى
 بصرة الغفارى فقال بن ابى اقبلت فقلت من الطور فقال لو اردت كنتك قبل ان يخرج
 اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تفعل المظني الا الى ثلثة مساجد
 الى المسجد الحرام والى مسجدى هذا والى مسجدى ايليا فوبيت المقدس يشك رواه مالك بن
 الموطا وفى حجة العدة قوله صلى الله عليه وسلم لا تشددوا الرجال اقول كان اهل الجاهلية
 يفتقدون مواضع عظيمة يرمعون في ردها وتتركون بها وفيه من التحريف والفساد والاختلاف
 فسدد النبي صلى الله عليه وسلم الفسا والفساد لئلا يلتجئ غير الشاعرة بالشاعر ولا يصير ذريعة لعبادة
 غير الله والحق عندى ان القبر محل عبادة ولي من ارباب الله والطريق كل ذلك سموا في النهي
 انتهى امثالهم الكفار بنفس اختلاف درجات من سائل را بقصود معنى رسالتك ملكه
 ودر وجه تخييرى اندازد و محل آن نيست مگر اينكه اذ كتبى كه نقل نموده در آن كنى مستفيض آن
 از مستندين موافقين مذهب بربان اختلاف اقتضابا کرده باشند و در اختلافات
 همچگونه كلام نموده وجانبى را صحيح نداده و تصحيح باقتضابا کرده و مذهب خود را نوشته باشند
 و در صورتى كه آن كابر در آن كنى برگزیده قول مخالف و موافق نقل کنند و در آن كلام مقيد
 نمانند و قول مخالف را رد سازند و تصحيح مذهب خود را كنند پس از آن كنى در نقل
 الكفار بربان اختلاف بخند كلام سابق و لاحق بل باسقاط اخلاى حمل همان متن است
 كبر لا تقر بلاء الصلوة على كروا تمسكارى را ترك نموده علاوه بر اين امر بعضى برون
 اختلاف در اكثر مسائل جزئيه فقهى جاریست كم مسئله بلك يك مسئله هم از فروع خود را برون
 كه تبوسع مذهبها مختلفه در آن اختلاف نباشد پس بدين يك فقره برون اجواب تمام مسائل

فقهه کافی است و تعلیقه در نظر لیسان شهو دست نیست آیه که فقهی وقت موت از سر جابل
 خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تمیز کسی ظاهر نگردد و خود را بی تکلف
 خفیه نثار کنی و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب بگو که درین اختلاف
 است و بفرم اینک در همین کتاب الشرح در مسائل خلافیه بین تخفیه با وجود و حریت یکجا
 را اختیار نموده بلکه بعضی جایی از محض حکم که است و حریت و جواز نوشته و اصلا خیال اختلاف
 بخاطر خطر نگردد و این مسئله از کتب که نقل نموده در آن همان بیان جواز مدلل فرشته از آن
 حرف اختلاف یا داند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازمه دیات است نیست و کتاب
 هو مقدم از ذکر کتب حرف برای تعلیل پس در صورتی که بجا است عبارت شرح
 علی علی قاری این است قیل نفی معناه نهی ای لایستد و الی غیره لان سوسی التکلیف
 متناسب و غیر متفاوت فی الفضیله مکان الرحله البیه ضائع و عتافی شرح مسلم للنووی قال
 ابو محمد رحم الرحله الی غیر التکلیف و هو غلط و فی الاحیاء و ذهب بعض العلماء الی الاستدلال
 علی المنع من الرحله زیارة المیت بد قبور العلماء و الصالحین و ما یشکی فی ان الامر یسر
 که ذلک بل زیارة ناموس و بها تخیرت بهتکم عن زیارة القبور الا فرور و اول الحدیث اما
 ورد و نبیا عن اشد غیر التکلیف من المساجد لتمامها بل لا بله الا و فیها مساجد فلا حاجة
 للرحله فی مسجدا و اما المشاهد فلا تنس او فی بل بركة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله
 ثم یت شعری بل منع هذا القائل من شد الرحله لبقور الانبیاء و الاولیاء و فی معانیم
 فلا یجوز ان یكون ذلك عن غرض الرحله کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
 و عبادت شیخ عبدالحق همین است اما در سافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بعض
 متبرکه که اختلاف است بعضی مباح و در بند و بعضی حرام گویند که کافی جمیع البحار و امداعلم
 و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر بجهنم جاد است نباشد مگر نذر کند و غیر از این مساجد
 واجب نمی گردد و فای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی از مسجد

و دیگر چنین مساجد سفر جاز نبوده اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و
گفت بنده مسکین کاتب المحروف عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه و ما که مقصود بیان
اهتمام ایشان بر سه تقعه و غیر کردن بجانب آنهاست که تبرک ترین مقامات است یعنی
اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و غیر آن گرانی مشقت کشیدن نمیکند شاید که مسافر بجز این مواضع
درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف نوشته الا الی گفته
مساجد الاستسنا و مفرغ و التقدیر لا تشدد و الحال الی موضع و لازمه منع السفر است
کل موضع غیر از یازده صالح او قریب او صاحب او طلب علم و تجارت او و زمره لان المستثنی
فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص و هو المسجد که تقدم تقریر
پس عجیب که ازین سه کتب نقل نموده در هر سه کتاب محقق و ثابت نزد معنفین آن جزا است
و شیخ عبدالحق در جذب القلوب می نویسد و اما حدیث لا تشدد و الرجال الا الی گفته شده
مراد بدان منع شد و حال و از کتاب مسافر برای سه مسجد غیر مساجد گفته است چنانچه قاعده مذکور
که در جوب جنسیت مستثنی شده است مستثنی را در استثنای مفرغ اقتضای آن میکند پس
منع مطلق مسافر غیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر غیر این مساجد حال آنکه مسافر
برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سایر مصالح دنیاوی جائز است باتفاق بازمی نویسد بآ
مسافرت سلف از جهت زیارت سیدگان ثابت بسیار آمده و از انجمله حکایت آمدن بلال رضی الله عنه
در زمان خدیجه عمر رضی الله عنه از شام بدینیه الی آخر القعه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه
شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود و کعب اجار آمد و مشرف اسلام مشرف شد عمر بن
الخطاب را با اسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت خروج با وی گفت یا کعب
خواهی که با ما بدینیه آئی در زیارت سیدانیا کنی حلی الله علیه و سلم گفت نعم یا امیر المومنین اما فعل
ذکر باز میگویی عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه از شام بدینیه منوره برید و فرستاد تا سلام او را بجناب سادات
پناه بفرماید و این فعلی در صدر زمان تابعین بوده و روایت این خبر شریفی و مشهور است

انتهی قسطلانی در سوابق بدنیة نوشته و لاشیخ نقی الدین ابن تیمیة ههنا کلام شیخ عجب
یتضمن منع شهید الرجال زیارة القبوة المحمدیة و انه لیس القرب بل یبعد ذلک و رد علیه شیخ
نقی الدین فی سفار الاسقام شفی صدر التوفید و حلی الشیخ علی الدین السبکی ان والده کان
معاد لالشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی فی التوجه الی بلد خلیل علیه السلام
فلما دنی من البلد قال نوبت الصلوة فی مسجد الخلیل یخرج عن شد الرجال زیارته علی طریقه شیخ
الخاملة بن تیمیة قال فقلت نوبت زیارة قبر خلیل ثم قلت لاما انت فقد خافت النبی صلی
الله علیه وسلم لانه قال لا تشدد الرجال الا الی ثلث مساجد و قد شدت الرجل الی رابع و اما
انا فاتبعت النبی صلی الله علیه وسلم لانه قال زوروا القبور فانها تقبور الایضا و قال فیهت بدین
لکه این ابن تیمیة شخصت بدین اهل اهل سنت و جماعت قائل بجهت هم گردیده
و در رد مذہب اهل سنت و جماعت کتابی تصنیف نموده که سبکی بدان نموده در طبقات سبکی این
همه حال مذکور است این فرقه محدثه را با و نهیستی تمام است و بحیب که حدیث موطا ذکر نموده حاج
از بحث است و آنچه انچه البالغہ نقل نموده حجت نیست چه صاحبش از معتمدی نقل نموده بلکه
مخالف معتبرین گفته **هر ایه** عرض بحیب از بیان اختلاف آنست که در چنین محل که
اختلاف باشد عمل با احتیاط اولی است و بسیار مسئلههاست که در آن اختلاف خفیه
نیست و هر چند مذہب قسطلانی و ملا علی قاری و شیخ عبدالحی مجاز شد رجال زیارت
قبور بزرگ باشد مگر چون مذہب مختار بحیب نموده لهذا حاجت نقل کردنش ندید چنانچه در
مجموعه اختلاف نقل نموده حجت قال اختلف فی شد الی قبور الصالحین و الموضع
محرّم و شیخ اتقی و ابائمه قول قسطلانی و الصحیح عند امام الحرمین معیّره من التباغیة لولاء بحیب
نقل کرده و در بیان تصریح بخارج بودن قول جواز صریح موجود تمام عبارت قسطلانی
در ارشاد و بسیاری این است اختلاف فی شد الرجال الی غیره کالذکر اب الی زیارة بعضین
اجیاء و امواتا و الموضع الفاضل فیها و التبرک بها فقال ابو محمد الجوزی بحرم عمل بطنه

واختاره القاضي الحسين قال: بقا ضي عياض وظا لفته والصحيح عند امام الحرمين وغيره من المشايخ
الجواز وخس النبي عن قصد السلو في غير الثلثة واقصد غير ما يغير ذلك كالزيارة فلا يبرل
في النبي وخس بعضهم النبي فيما حكاه الخطابي بالاعتكاف في غير الثلثة لكن قال في الصلح
ولم ارفقيه لسلامته ودره كل واحد من الالوار حاشية من حكاها تذكرت ونقل امام الحرمين
شيخا انه افق بالمنع قال ربما يقول كره وربما يقول كان يحرم وقال السبكي ويمكن ان يقال
ان قصد بذلك التعظيم يمنع لانه يعظم الملم بفعله الشرع وان لم يقصد معه امر اخر
فهذا أقرب من البعث انتهى در شرح جامع صغير مناوي الزقاضي وورد في معنى ان لا يستعمل
الا بما فيه صلاح فيكون في اوله صلاح اخر في ولا كان باعد الثلثة متساوية الاقدار في الثمن
والفضل وكان الارتمال لما جاءها عشا بنى الشارع عنه والمقتضى شرعها انها اقية الانبياء
ومنعده اتم النبي ودر فضيل الباري شرح بخاري نو شته يعني لانه في الرجال الا الى ثلثة مشايخ
ونكتة العدول من النبي الى النبي لانها الرغبة والاهتمام التام في وقوعه ولهذا قال البخاري
انفي ابلغ من صريح النبي لانه قال لا تقصد الزيارة الا بهذه البقاع الثلثة المذكورة لا غيرها
باختص النبي در بعضي شرح موطا مرقوم ست باب لا تشد الرجال الا الى ثلثة مساجد رتبة
نشود بالانها برشت شتران يعني سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد مالک عن شتران بن عبد الله
بن الهادي عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلم بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال
لبقيت بصرة بن ابى بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لولم
قبل ان تخرج اليه اخرت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يعلل المصلح الا الى ثلثة
مساجد قلت ابو هريرة ملاقات كرم بالبصرة ابن ابى بصرة غفاري النبي فقلت ما ازل في الامر
كفتم انظره فقلت اكرمى يا قثم ترايش الا انك براني سوى طرير وون نمى اندي سوى بسوى ران
يعني تراني كذا شتم كرمي وون اندي مشيدم از رسول خدا كه ميفرود كه بالان بسنه نشود
شتران براني سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد يعقوبى گفته است كه تخفيع من من شتران

برای آنست که این مساجد بنیاد علیهم الصلوٰۃ والسلام است و مرا امر کرده اند بابتدای این
 پس اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی ازین مسجد گانه لازم می آید که برود پس اگر
 نگذارد در غیر این مسجد خارج نمیشود و از عهده نذر خود مترجم گوید بفرمان تخصیص نجای آنست
 که در جاهلیت سفر میکردند و موافق متبرکه که غیر این مسجد لقبه خصوصیت تبرک بآن موضع
 منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد ایامی نبی که بصره بن ابی بصرة غفاری بنی زاشا
 بطور داشت و ابهریره رفر از طور منع کرد انتهای شاه عجم الغریز دهلوی در شرح حدیث
 لاث الرجال تعلیقا علی البخاری نوشته و المستفی منه الخدوت فی هذا الحدیث کتاب
 قریب او جنس بعید فعلی الاول تقدیر الکلام لاث الرجال الی المساجد الی ثلثة مشا
 وچ ماموی المساجد مسکوت عنه و علی الوجه الثانی لاث الرجال الی موضع مقرب به الا
 الی ثلثة مساجد الی آخره فینشد الرجال الی غیر المساجد الی ثلثة المعظم منی عنه لظاهر سیاق
 الحدیث و یؤیده ماموی البوریة عن بصرة بن ابی بصرة الغفاری جین راجع عن الطور
 و تامة فی الموطا و هذا الوجه قوی من جهة مدلول حدیث بصرة و الله اعلم بالصواب است
 و در تفسیر عزیزی تحت آیت کرمیه و اذ جعلنا البیت مشابة للناس می نویسد تحقیق آنست
 که قبله گرفتن را این دو چیز لازمست اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که ظهور الهی در رجاست
 لیکن این ظهور عام صحیح توجه عبادت نمی شود و اجتماع عقلا پس لابد از ظهوری خاص باید و
 میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج است بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود
 پس این شارح درین باب ضرورت دوم آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه بین مخلوق
 نباشد و الا در وقت توجه به آن مکان شبیه شرک لازم خواهد آمد و توجیه صرف در آن عبادت
 نخواهد ماند و توجیه در همین تفسیر این قسم کافی که محض برای توجه الی الله مقرر باشد
 در اظهار زمین غیر از خانه کعبه و فخر بیت المقدس یافته نمی شود و اندامین و مکان را
 لیاقت قبله بودن حاصل شد پس این معابد کفار اگر مشابیهتی دارند باینها و صلی یا چله

ایشان دارند که به وضو و وضوستان و نهان و انهمین جا واضح شد میر تاکید بلوغ که در حدیث شریف
در نهی از زیارت قبور و از شدت حال بسوی موضوعی غیر از مساجد نشسته و از آنکه قبور را بنابر
مساجد سازند و از شدت مدعا همین که درین عمل اکثر جهال الاعتقادی که مشرکین یا
دربزرگان خود بهر سببیه بهم میرسد و قوجه الی الله محض باقی نماند مگر در پرده حجاب آن
ارواح انبیا و در بعضی مسائل که در تحقیق این مسئله ترتیب یافته مسطور است و فی فتح القدر بر ادا
نوی زیارة القبر فلیقومه زیارة مسجد رسول الله ص فانه احد المساجد البکة التي لیس
الیها الرجال فی الحدیث لا تشد الرجال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا
المسجد الاقصی و یکذا فی العالمیة و الله الخیار فیهما ثبت ان المستثنی منه المذوف فی
حدیث شد الرجال جنس بعید لا تقرب و هذا هو الموافق لا تقر فی موضع ان الاصل فی
المفرغ ان یقدر باعم العام انتهى و ذکر سبب الوصول مختصر جامع الاصول مرقوم است عن ابی
سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تشد الرجال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام
و مسجد الرسول صلعم و المسجد الاقصی و الشیخان و الترمذی المراد لا تقصد موضع من الموضع
بنیت العبادة و التقرب الی الله الا هذه الا ما کن الثلثة تعظیما لها و شرفها بها انتهى العزیز
ظاهر اندر سبب اکثر شافعیان و از شدت حال مشاهد متبرکه که برای نفس زیارت معلوم می شود چه
قسطلانی شافعی و امام نووی غزالی شافعی که ملا علی قاری از ایشان صریح نقل کرده در
انظرون خیرة تصریح نموده مصرح این جواب شده اند و از کلام جلیل بن بصره مصرح
صحابی و سکوت الی بریده و قول ابو محمد جوینی و شیخ امام الحرمین و امام سبکی و قاضی حنبلی
و قاضی حسین قاضی عیاض و صاحب فیض الباری شرح صحیح البخاری و در کتاب تفسیر
و مصنف معنی و شاه عبد العزیز دهلوی و طائفه دیگر کارهای علمای متقدمین و متأخرین و شرح
بیانی این امام و صاحب اختیار و اصحاب قناری عالمگیری نهی شد رجال به اوضاع متبرکه و
مشاهد عالمی بخوبی ثابت گردید اما صاحب تفسیر به نیت عبادات و تقرب منع شده اند

بلای ای امکان غلظت فیه و دیگران مطلق در شسته اند پس این اکابر را نسبت بزبونی کردن و تشدد
مؤطار اخراج از محبت فیهیدن و قول شاه ولی الله محدث را که در حجة الله الباقی مرقوم فرمود
مخالف معتمدین گفتن جز خون و مایه یون نیست **سوال** دعای زیارتی این طور که یا رسول
الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من بر آید یا ولی الله از طرف این
کس جناب الهی بگو که حاجت من بر آید جائز هست یا گناه کدام **جواب** این صورت
که در سوال مرقوم است صورتی است که دوست چنانکه از کتاب شریف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام
واضح میشود پس این مسئله مختلف فیهست و آن این است که استمداد نزد قبر غیر انبیاء منکر شده
اند از فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر رسانیدن نفع یا موات بدعا و استغفار برای
ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیاء نزد قبر ولی یا شهید ممنوع است و محذور مگر بعضی فقها
که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جائز است استمداد چنانچه این تفصیل در کتاب شریف الغطاء
و در ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فمن شاء فليطفر في ترجمة

الشيخ وعبارته هكذا اما استمداد اهل قبور وغيره مني يا غير انبياء صلوة الله عليهم منكر شده
اند آن را بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع یا موات بدعا
و استغفار و قائل گشته اند آن بعضی از ایشان و ظاهر آنست که از فقها آنانکه قائلند بجمع
قوادریست قائل مجوز اند و آنکه منکرند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت
استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب
درگاه والا گوید خداوند ابریکرت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت
مرا یا نه آنکه از آن بنده مقرب و مکرم را که اسی بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا
و بخواه از خداوند تعالی مطلوب مرا یا قضا کن حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر
و معطی و مسئول بر در دگارسن تعشانه انتهی و فی شرح مشکوٰۃ للعزلی للشیخ عبدالحق
اما استمداد اهل القبور فی غیر البنی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من المحققین و قائلو

بیس الزیارة الا الدعاء للموت والاستغفار لهم ایصال النفع اليهم بالدعاء و تلاوة القرآن و
 اثبت المشایخ الصوفیة قدس الله امرهم و بعض الفقهاء و جمیع المذنبین و ذکر رساله الاثنته
 که تصنیف قاضی شاد الشیرازی بیستم رقوم است سجده کردن برای قبول او و یا و طواف
 دعا از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول کردن حرام است بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند
 و در کتاب شجرة الايمان رقوم است گور را سجده کردن و بوسه دادن و در دست دادن
 و طواف کردن و از قبر حاجت خواستن و در قبرستان چرانان افروختن همه مکر و تحریمی است
 انشی **معالم** در ریحوب انواع حیفا از حیث بروی کار آمد اول آنجا که گفته نشاء
 فلینظر الی ترجمه الشیخ و عبارت بکذا و اما استمداد اهل قبور تا انتهای افتراضی است صریح شیخ
 زنها و کل این عبارت در ترجمه نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل خواهیم نمود از آن واضح خواهد
 شد دوم درین جواب ترجمه نموده نقل نموده که خداوند ابرکت این بنده حاجت مرا
 برآورده گردان گفتن هم استمداد است و استمداد از غیر انبیاء و قبر ولی یا شهید بمنوع پس جواب
 سوا اینکه قبل از آنست چگونه صحیح خواهد شد چه در آن می نویسد که دعا باینطور که ای بحر
 بنی و ولی خود حاجت مرا و اگر جا نرست سیوم اینکه ماخذ مجیب این جواب نیست مگر
 ترجمه مشکوٰۃ و شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق که گفت انما الشیخ عبدالحق در ترجمه هم در
 شرح علی این سئله را در باب زیارت قبور بمجمل بیان کرده حواله تفصیل بر کتاب الجواهر
 نموده و در آنجا بتفصیل تمام ترا دانوده حاملین بر سکتب اثبات جواب استمداد و رد
 منکرین استمداد و فایده طعن بگویش بر آنکار استمداد است چنانکه باید پس سکتب این کتاب
 را در جواب نوشتن که استمداد نزد قبر از غیر انبیاء منکر شده اند آن را فقهاء اربعه پریمی است
 چهارم در خاتمه جواب گفتند مگر بعضی فقها که قلیله بطوریکه در سوال از قوم بست جائز نوشته اند
 انتهای پس اثبات دعای خود و باینطور نموده که فقها منکرند و بعضی که قلیله جائز نوشته اند
 و قلیل در مقابل فقها اعتبار ندارد و بحال اجزات حواله بر کتب مذکوره نموده حالا ذکر کنیم

یک از آن مسطور نیست که بعضی که قلیل اند جاری و اشعه اند و ماده تعلیل محیب و اهم
 مذمبانند درین باب آنست که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند از آنکه
 از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته آنکه اکثر من الفقها و پس از کلام شیخ
 ثابت شده که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعضی مثبتین قلیل باشد فقط و
 این امر را از محض جهالت است یا صرف برای تعلیل عوام ایا تمخیص هم بخوانده که در آن
 نوشته الحجاز العتقی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته امی فی نقه لا بالاضافه
 الی مقابل حتی لیون الحقیقه العقلیه قلیل و در توضیح می نویسد فالمتشکک ما وضع لمعنی کثیر
 بوضع کثیر و معنی الکثرة ما یتقابل الوحده لا ما یتقابل القله و این استعمال در زبان
 جاری است و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر همین است یعنی منکرین بسیار و مثبتین
 نسبت مثبتین بسیارند و مثبتین قلیلند چنانچه در دفع حیف اول آنکه معترض
 در ین مقام خطائی کرده که مرجع ضمیر عبارت را با وصف مذکور ضمیر ترجمه شیخ فهمیده
 حال آنکه مرجعش کشف الغطاء است و اینهم عبارت در آن موجود و من شاء فلیطهر
 نیه و جواب حیف ثانی آنکه صورت استمداد که محیب نقل نموده بیان کرده شیخ
 نه بیان کرده فقهای منکرین و چون انکار فقها نبود مگر در استعانت از اولیاء الله
 باینطور که از ایشان دعا طلبند پس مگر توسل مخالف ایشان نیست لهذا محیب نظر الی
 صوره انکار هم بخوان آن فتوی داد و در صورت اعتراض بر محیب حیفی است و در شرح و
 سخاقتی است ففیض و جواب حیف ثالث آنکه تسک محیب ترجمه شیخ و غیره که عند الجزین
 هم خیلی مستند است در باب ثبوت اختلاف است نه در اثبات نفس بلکه پس در محال
 آن باکی نیست زیرا که تسک در امری دیگر است و این امری دیگر و دفع حیف رابع آنکه حضرت
 معترض در ین مقام کلمتی غریب کلام فرمایند و جمله عجیب پیش می آرند و میگویند که این محیب
 هم خوانده که در آن نوشته الحجاز العتقی فی القرآن کثیر الی آخر ما قال سبحان الله نه فهمیده

که در عبارت تخیض و لاتی و اشارتی بر بطلان حقیقت عقلیه خود بخلاف محل متنازع فیه که بنحی
مقابل لفظ بعضی و ال بر بطلان مثبتین است حیث قال الشیخ و الباقی الشیخ الصوفیه قدس
الاسرار رحمهم و بعض الفقهاء رحمہم العالیہم پس قیاس بر آن نیست مگر قیاس مع
الفارق و آنچه شیخ در همین کتاب در باب اسرا می نویسد اما الاستدلال باهل القبور
فقد اکره بعض الفقهاء اضافی ما قلنا نیست چه اضافت در بعض الفقهاء در باب مذکور
بمانی است و فائده انصاف اقتضای در عبارت است و معنی عدم منافات بعضی با کثیر
اضافی از کلام مقرر می آید است که از کثیر مقابل بعضی کثرت فی نفس مراد می گیریم و در غیر
مقرر از نقل عبارت تلویح سوامی اراده کثرت مقابل وحدت از لفظ کثیر معلوم می شود
پس درین پنج تنگی چشم محبت زیرا که چنانکه در اینجا مقابله کثرت و وحدت است همچنان
مقابل در اثبات و انکار و چون کثرت مقابل وحدت بجانب انکار منسوب است ضرورت
که وحدت نیز منسوب با ثبات باشد پس منکرین استدلال مجددی اکتفاء خواهند شد که خبر یک فرد
احدی از مثبتین نخواهد ماند و اگر از کثرت مقابل وحدت مراد مقرر است که المطلق این کثرت
بر زیادت از اقل درجه مافوق واحد که انشین است بنیاید پس سخافت این کلام بر کسی که ادلی
فهمیم در شسته باشد بظاهر است علاوه برین غرض صاحب تلویح ازین تکلف صرف ارجاع
مشترک بین المعین فقط است نه اخراج مشترک بین المعانی چنانچه خود صاحب تلویح
بعد از مقرر نقل نموده همین امر تصریح کرده حیث قال فیدخل فیہ التثرتک بین المعین
فقط انتهى عبارت از بعین در جواب مسئله چهارم است
و استدلال از اهل قبور به پنج که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح کتبات
شریف که زبان عربی نوشته می آید و اما الاستدلال باهل القبور فی غیر المعنی الا انما
علیه السلام فقد اکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الی امة الا الدعاء لموتی و الاستغفار
لهم و ایضا الی الشیخ الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهى ازین عبارت شیخ علیه الرحمة و الغفر

چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که مماثلت استغانت و رستمداد است
از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر انرا
سوا می شهدانی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست
بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنا بر این این استند است نمی آید
و حق آنست که انکار فقها عام است از آنکه استمداد از قبور انبیاء کنند یا از قبور غیر ایشان
هم جائز نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح
خود گردید بخند آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد زیارة قبور الانبیاء و الصالحین
یصلی عند قبورهم و یدعو عندهم و یسئلهم الخ و فی هذا الايجوز عند احد من علماء المسلمين فان
العبادة و طلب الخیر و الاستعانة حق و لا یجوز ان یتقی قال البغوی فی المعالم یقال
الاستعانة نوع تعبد و العبادة الطاعة مع التذلل و الخضوع و سمي العبد عبد الله لانه
و انقیاده یقال طریق متبع و ای تذلل یتقی و فی الحديث عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یوما یقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله یتحفظ
تجاهک و اذا سئلت فاسئل الله و اذا استغثت فاستغث بالله و اعلم ان الله لا یجمع
علی ان یتفیرک بشئ لم یتفیرک الا بشئ قد کتبه الله لک و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ
لا یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک فعت الا قلام و جئت البصیر رواه احمد و الترمذی
کذا فی الشکوة من غلطه در اینجا که دعوی جائز نبودن استغانت و رستمداد از اهل
برزخ که باشد بی تفصیل قولاً و احداً بخلاف مائتة مسائل نموده قطع نظر از آنکه شیخ
عبدالحی مذہب منکرین را نموده و بر ایشان غایت نکر کرده و از اکثرین الفقہ بکثرت ایشان
فی نفسه مراد است گار می نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبدالحی
در شرح مشکوٰۃ می آورد در تعقیب عبارت در اینجا باینکه نقل نموده هم اقصا کرد و تا که
چنین گمان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذہب یحیی مطابق مذہب شیخ است

و ظاهرست که از کلام شیخ دعوی میگوید فی ظاهر و در طرفه تراکیه کلام را برای استنباد دعوی خود
 آورده و باز از خود رو میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ علیه الرحمة و الغفران
 الفی در میکند بقول خود و حال آنکه حیات آنجهان مثل حیات دنیا نیست بنا بر آن این است
 درست نمی آید بجهان اندک نیست در نه فهمید که شیخ نقل نموده است و بر نقل منع متوجه می شود
 و تمامند بیهیم نه نموده که جای کلام باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان مثل حیات دنیا نیست
 این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط است چنانکه در آن جهان است کفایت میکند
 نبودن حیات بر رخ مایل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال بدین معنی
 شیخ در تشریح سفر السعاده در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض ان تا کل
 اجساد الانبیا و نوشته است عدم الکل جساد را کثرت است از حیات و الاسلامیت
 و درین بی عاده روح چه فائده دارد و این معنی است بر مسئله حیات اینها که حیات جسمی نیست
 موصوفه اند بالاتر از حیات بشهید که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را
 از علماء امت خلاف نیست انتهای تعجب و الغریب باز هم آنچه گفته که حق آنست که انکار فقها
 عامست چه این امر یعنی افکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد
 و بالاتر از همه مخالف این کتاب با مائت مسائل نه درین که آنجا اختلاف نقل نموده
 اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در هر دو کتاب یکی چیزی نموده
 که این خود سهیل است و نه اینکه در اینجا یک قسم استمداد را بجا از نوشته و اینجا شیخ را بجا از
 و اینکه در اینجا استمداد از غیر انبیا را منع نوشته و اینجا استمداد از انبیا را هم تا بجا از گفته چه
 اختلاف مسئله با اختلاف دیگر علماء و حقانی را هم میشود که وجه تمایز که علماء را بیهیم
 عدم اطلاع بر دلیل یا بر سیدین روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا بر سیدین روایتی
 و حق بر وقت دیگر و امثال آن و این فرقه محدثه را هوای الناس بلکه این فرقه را در وجه
 بگیریم چیستا چه ادعای شان اینکه صدیقین هر وجه مقلد انبیا هم نمی باشند چنانچه

مهملوی که میل روح در هر لحاظ المستقیم نوشته که حدیثی من وجه متقلد انبیای باشد و من
 محقق در شریعت اگر زکی القلب احکام جزئی شرعی بدو وجه معام می شود یکی بشهادت قلب
 و این تحقیق است و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموماً و این علم تقلید است و اگر زکی
 العقل است پس علوم کلیه شرعی او را بدو وجه می رسد بواسطه توجیهی و بواسطه انبیاء علیهم
 السلام پس کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیاء هم میتوان گفت و هم استاد و
 انبیاء هم و نیز طریق اخلاقی آنها هم شعبه است از شعب محلی که آنرا در عرف شرع بنفش فی الروح معبر
 میفرمایند بعضی اهل کمال آنرا روحی باطنی می نامند و نسبت ایشان با نبیاء مثل نسبت انوار
 صغیر با انوار کبار یا نسبت انباء کبار با بای خود است و نیز میگوید لا بد او را بواجباتی مثل
 محافضت انبیاء که مسمی بعصمت است فائز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش دارد بلکه با
 خوابت غریبه اینک نسخ و راجع بهم راه یافته خود در اینجا نقل نموده که بعضی فقها مشیت احمد و اگر
 مشک را از احمد و در غیر انبیاء و در اینجا میگوید که انکار فقها عام است این انکار نشی عجیب و زیاده لفظ
 قبور در قول او که قبور انبیاء از اهل قبور استی اند و هم چنان در قول او انکار فقها عام است از انکه
 از قبور انبیاء کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بخیر از آن میروساند کمالاً بخفی بلکه اینچنین
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی که درین باب نزوفه هوایی هم خیلی معتقد است آورده مقصود از آن
 انچه اکثرت فقهاست جانب منع استید از کلام شیخ نبیان مذکور و همین قدر عبارت که
 مجیب مختصر نقل نموده برای افاده این معنی کافی است فلا داعی الی التطویل و بی نظایر است که اکثر
 ایشان جانب منع استید او مرجع جانب عدم جواز استید است چه اتباع عامه فقها و جماعت ایشان
 در اینست زیرا که امام احمد در سنن خود از معاذ بن جبل آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ان الشیطان یحب ان الانسان کذب الفحش و الخذلان ذرة و القاصحیة و الناحیة و ایاکم و الشعاب
 و علیکم بالجماعة و العامة و انی اهاج در سنن خود از انس رضی الله عنه می آرد که قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله ان الشیطان یحب ان الانسان یفتر فی نفسه فی النیاء و البوادر و در سنن خود از ابی ذر

روایت می کند که قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة شبرا فمات فمات جاهلا
من عمقه شيخ عبدالحق دهلوی در ترجمه کراة به این معنی حدیث اول می نویسد ایشانرا نیست از کلمه
معتبر اتباع اکثر وجه و مستچه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست انتهى و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله بن عیسی بن عقیل انفرادات الامام الرضی بنوید السواد لیع بدین جماعه الکافه
انتهی و این ملک در محتاج حاشیه مصاحح می نویسد السواد لیع بدین جماعه انتهى حسین بن عبد الله طبری
تفسیر جماعت از شرح السنه نقل نموده جماعه عند اهل العلم اهل الفقه و العلم انتهى و نیز در شرح السنه
نوشته قال سیفیان فی تفسیر الجماعه لو ان فقیها علی رأس جبل مکان هو الجماعه انتهى و این ملک
در محتاج شرح حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة می گوید الاجتماع لجماع علماء المسلمين لا اعتبار
لا اجتماع للعلم لان قول العلوم لا یکون عن علم فدا عبقه به انتهى پس ازین مذکور مضامین شد
که اتباع کثیر و جماعت لازم است و از جماعت مراد فقهاست نه غیر ایشان در نیست و عبارت شیخ بهین
که بحسب آورده مثبت عدم جواز استعانت از اهل قبولت زیرا که در این مذکور است که کثیر فقها اند
استند از اهل قبولت انکاری کنند و از این منع می نمایند و اتباع کثیر ایشان لازم است پس نظر
که لازم الاتباع مذکور است در همان ستاد غرض محسوس و سابق ثابت کردیم که در کلام شیخ از اکثر
کثرت اضافی مراد است نه کثرت فی نفسه کما توهم المتعرض و آنکه نوشته نسبی الله انیتد رفهمید که
شیخ نقل نموده است و بر نقل منع تدریجی شود گوئیم که او را شیخ از کسی نقل نکرده بلکه علی
نقل از کسی در آورده که کثیر فقها در غیر اینها انکار استمداد نموده اند تا اینجا بالغرض اگر نقل هم
مسلم بود با هم متحد در بر بحسب لازم نمی آید زیرا که غرض دومی رحمه الله علیه ازین کلام در نیست
این است که برای نقل تصحیح نقل باید و آن در اینجا درست نمی شود بلکه مخالف می افتد بکلام شیخ
انکار ایشان عام است از انبیا و اولیا هر دو بهرین تخصیص غیر انبیا خلاف نقل است و آنکه نوشته
این از کجا که برای آنها و حیات دنیا شرط است چنانکه در این همان است کفایت میکند گوئیم که برای
امداد توهم بحال مستمرین ضرورت و در احوال طبعی مجزود از ابدان بجهت اشتغال عبادت رب حقیقی

و استغراق کیفیت آن انقعات باخوان و حوادث این عالم اندر این صورت توجه بحال ایشان
محال است و شهدا بدون توجه نفوس و عبت پس ثابت شد که برای اشد ادویات دنیا شریک
در آنکه محیب حیات شهدا را در برزخ بسان حیات انبیاء قرار داده آن در نفس حیات ابدی ندر
کیفیت و نوعیت آن و حیات ابدی عبادت از پیشه ماندن روح بخت در شرفی و قضاء عبادت
توابع و امارات متبع و مستند و شدن است با کولات و مشروبات و فی الواقع درین امر انبیاء و شهدا
در دیگران در این امر حاصل نیست و بر ظاهر است که نظر فی الاحکام الذمیة حیات انبیاء و شهدا
باشد مثل حیات دنیا نیست زیرا که احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات انبیاء و شهدا
علی الیب و شیخ عبدالحق رحمه الله علیه که در حیات انبیاء و شهدا تفرقه کرده باعتبار کیفیت و نوعیت
است نه در نفس حیات ابدی هر چند بعضی گویند که شهدا را هم حیات مثل انبیاء بحسب گم این قول
حقه و اهل تحقیق نیست آنچه تحقیق است این است که حیات انبیاء بسلامت جسد و روح هر دو است
و حیات شهدا صرف به بقای روح است بلکه تخصیص این نیز با بعضی نفوس است زیرا که ارواح را
خواه روح شهید یا روح عامد و منین یا روح کافریا فاسق یا بمعنی مرده متوان گفت مردگی
صفت بدن است که شعور و او را که و حرکات و تصرفات بسبب بقای روح با وی از وی ظاهر
و حال نمی شوند که آن فی التفسیر العزیزی و بعضی گویند که تحقیق همین است که شهدا را هم حیات مثل
انبیاء بحسب است چنانچه در تفسیر روح الجنان تحت آیه کریمه لا تقو لوالمن یقتل فی سبیل اللہ موا
بل احيائهم فی نوبه علماء در تفسیر آیه و احوال شهدا اطلاق کردند عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
گفتند ایشان زنده اند با روح و اجساد هم با دوشبانه نگاه روزی بایشان می رسد
ایشان خرم اند با آنچه خدا بایشان می دهد چنانچه در دیگر آیه فرمود من قوله یرزقون فرحين با
انهم المد من فضله و بعضی دیگر گفتند ارواح ایشان زنده باشند و روزی بایشان عرض می
کنند باد او و شبانه نگاه چنانکه برابر روح آل فرعون آتش عرضه میکنند فی قوله تعالی انما فرعون
علیهما غدا و عشیاء و علماء محققان بیشتر بر قول اول انداخته و گفته شیخ عبدالحق و ابوی شیه

که درین مسئله یکس از علمای مذهب خلافت نیست و او شش آنست که در حیات جسمانی دنیا
 حقیقی بودن برای انبیاء هیچکس را خلافت نیست نه آنکه در حیات اخروی بودن برای شاهد او کمتر
 بودن حیات ایشان از حیات انبیاء هیچکس را خلافت نیست چنانچه معتضض فهمیده است و بل نه الا
 جهل صورت شیخ عبدالحق محدث در ترجمه مشکوٰۃ بذیل حدیث ابن امد حرم علی الارض اجساد الانبیاء
 می نویسد حیات انبیاء متفق علیهست هیچ کس را در آن خلافتی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی
 نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهید را راست است و قول حضرت طایفه انکار فقها و کتاب شیخ
 دعوی بلاد دلیل محکم صریح است بلکه از عبارات مجموع البحار و الاابد من این دو هم غرض است و
 حکم عدم جواز بجا آمدن و کنایت در مائمه المسائل اربعین مسائل هر دو بموجب انکار کثیر فقها
 نه بقول احد و اختصار در نقل از میاسن نقل است و تطویل بیرون از داب محققین بود و بقای
 که امی قسم شد و مختلف قیمة را مجید چنانکه نوشته البته توسل را در مائمه المسائل جائز و کثیر
 در اربعین عدم جواز آن تحریر فرموده تا مخالفت لازم آید و مجیباً در مائمه مسائل بر حیات مضمون
 اختلافات منقول کشف الغطا و ترجمه شیخ عبدالحق عدم جواز استغانت بیان فرموده و در اربعین
 مسائل بطرز تحقیق در رعایت کلام احدی حال انکار فقها بیان کرده که علی ایحتمال است و آنکه
 معتضض عبارت شرط المستقیم نوشته هر آنکه از حال حضرت خضر و حضرت عمر و غیره اطلاع می
 باشد نزدش در آن استبعادی نیست و در اینجا میسر لانا محمد اسمعیل صاحب اثبات عصمت
 بعد از آنکه فرموده بلکه میفرماید که محافظت انبیاء که مستحکم است بعد یقین بهم میرسد مگر نادانان
 و در انبیاء عصمت نامند و در غیر ایشان محافظت و این همه تحقیق صرفیه ضایعه است
 و اشعار بجز از عبارت بجز مخالفت نیست که لا ینفی عبارت مائمه چنانچه در عبارت
 دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود و واضح خواهد گردید انتهای بحث طایفه محض
 بی اصل و جواب عبارت یک کتاب فقه هم نقل نموده که دعوی از آن واقع گردد و عبارات
 مجموع البحار را که بلفظ منجمله نقل کرده هر چند که جمله تقییدش است نه مجرد دعوی از آن نیز ظاهر

عون دانسته و نظر بکارخانه حساب و حکمت او در آن نموده بغیر استعانت نظایری نماید و از
 عرفان بخوابد بود و در شرع نیز جائز و رواست دنیا و اولیای این نوع استعانت بغیر کرده اند و در
 حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر الهی و چنان نقل
 حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوٰۃ محض بحمل چپ این حدیث در باب توکل و مقصود از آن
 اعراض از اسباب دنیا و عوائق آن و قطع اتصالات از علایق آن که اعلی بر تبه توکل است حصا بنمای
 و در شرح تبوکلون نوشته اند من صفات الاولیاء و المعروضین عن سباب الدنیا و عوائقها الذین
 لا یلتصقون الی شیء من عاداتها و ملک و حوزة الخواص لا یبلغها غیرهم و اما العوام فرخص لهم فی
 التداوی و المعالجات و باز گفت الاتری ان الصدیق رضی الله عنه لما قد یجیح له
 لم ینکر علیه رسول الله علیه سلم علما منه یثقف و جوده و اما انما الرجل یثقل بفتنة الحکام و انما
 قال لا املک غیره فخر به یحییٰ و اصابه فقره و قال فیما قال و در تفسیر ضیاء وی ی نویسد
 فانساه الشیطان انسی یوسف ذکر آمد حتی استعان بغيره و یؤید قوله علیه السلام رحم الله
 انسی یوسف یوم یقیل از کفری عند ربک ثابت فی السجین بعبادة الخس الاستعانة بالعباد و
 کشف الشدائد و ان کانت محمودة فی الجملة لکنها لا یسقط منصب الدنیا و وظایر است که اگر
 عمل حدیث نه آن باشد که گفته ایم این نهی سوال و استعانت بحسب فهم محیب علی غلطی است
 شامل اجبار و اموات و افس بر تقدیر تغییر محمل هم در دست نهی شود و اغرض معاملات تکمیل خواص
 را تعلیم بر عامه نمودن و در خدمت را از غریبت شناخته قوی نوشتن حلال احرام کردن نشسته
 و درین انداختن است ابن ماجه روایت نموده انه باع ثوبا من ثوب المهاجرین علی ان یأخذ
 یثوب الناس شیئا فکان احدیهم یستطس سوطه فینزل عن غرسه فیأخذ و لا یسأل احد او در
 شرح نوشته و کان بهم ابو بکر الصدیق کما و رو فی الروایات ظاهر است که این بیعت مخصوص
 بود جماعت خاص کاش علم نیست تعلیم اعلی رتبه توکل را بر کلام جواز است نمودن خود را بر اثر
 واقفانی و بطور ساختن است گویند و ان بها وید خلاصات اقتصد و بجزیر آنچه در کتاب متسنون

مانده مسائل از مالا بدو منه و شجره الايمان نقل نموده اتفاقه مدعایش نمیکند چه از قبر حاجت
 خواستن و از انبیا و اولیا دعا خواستن چیزی دیگر و سجده از انبیا و اولیا امری دیگر و هر چه
 موجب از جمیع البحار و شجره الايمان که از کتب فقهاست نقل نموده مگر معتق را بهجت عنایت و حاجی
 نمی آید **س** گزیند بر در شجر چشم چشمه آفتاب را چه گناه و تخصیص استعانت در قول
 جمیع البحار بقبرینه تعلیل به استعانت استقلالیت یکی از معاملات معتق فرض است ندانسته که استعانت
 مطلقا سواي ما استعانتی الشرع جواز مانع مختص منادات احد است غیر را و ان خلی نیست و جواز
 استعانت چون عهدا که از شرعی ثابت شده پس نمی تواند این استعانت را چنانچه استعانت را که از شرعی ثابت شده
 عدم دخول در این اتحاد مسجد در جوار صالح بقصد تبرک از کلام صاحب مجمع البحار مفهوم شده آن
 مقصد جز استعانت نیست زیرا که تبرک باین معنی است که چون مقابر صالحان را از قول برکات است
 لهذا اختیار کنند جواز این مقابر نیز بسبب قرب آن مورد برکات خواهد شد نه بعضی توجهی الی القبر
 للفیض و البرکة و الاستعانة بهما پس مراد این ظاهر نیست که اتحاد مسجد بجوار صالح بقصد دخول
 در مورد برکات و منازل حیات و اخل تحت اتحاد المسجد علی القبر نیست نه اینکه بقصد توجه
 و استعانت اتحاد مسجد بجوار صالح و اخل تحت آن نیست و بویژه زمانی که اتحاد مسجد بجوار صالح بقصد التبرک
 الی القبر و هو تامل عن البیضاوی فاما من اتحاد مسجدی فی جوار صالح و قصد التبرک بالقبر منه
 لا یفعلیم له و لا یلتزم به فلا یدخل فی الوعد الذکور انتهى و جواز استعانت انما موت بقول یکی
 از صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین تا حال بر ثبوت نرسیده چنانچه تحقیق این معنیست
 می آید چون حق غائب باشد در کتاب طبع و شایع شده که جواز آن نزدیک کس از متقدمین
 بین اجماع و هم تا حال مخالفین ثابت نموده اند انتهى و بعد از آن قول و اما قول اهل اهل و بعد از آن
 اعتبار ندارد انتهى ایماهی لطیف دارد و گویا اینجا اختلاف و اختلاف مسئله را و دلیل مذکور صاحب
 مجمع البحار گردانیدن محقق جهان و قلت مهارت بعلم بلاغت است ندانسته که صاحب کتاب
 مذکور گویا بعلم مبتدیان اعتقاد نموده فرموده اند ایچیز عنده احد من علماء المسلمین یکی الکاملین فی العلم

منهم و این امر شایع و ذائع است و برخوانندگان علم معانی پوشیده نیست چنانکه گویند
 نريد ان الشجاع اى الكامل فى الشجاعة كانه لا اعتد او بشجاعة غيره كذا فى المطول المختصر
 و عبارت معالم بشیك مفید است زیرا که استعانتی که غیر مستثنی جز از این است
 قسمی است از عبادت و استعانت بمحض آنها از شرح مستثنی نشده پس داخل عبادت
 و آنکه در فتح الغزیر استعانت را غیر دور از عرفان نوشته و گفته که انبیا و اولیا این نوع استعانت
 بنیغ کرده اند و از ان استعانت باجاست در حوائج ضروری و آن مستثنی از شرح است
 با موات و حدیث ابن عباس برایت امام احمد و ترمذی که در اینجا مجیب آورده بود عام است و
 تخصیص آن بخواص کار مختص است که در ای یکی از شرح حدیث این حدیث را تخصیص باین اختصاص
 نکرده و این اعلی مرتبه توکل نیست بلکه ادنی درجه است و آنچه از آنها به جز می بخشد این است
 و من صبر و انظر الفرج من الله تعالى باله عا و كان من جملة الخواص و الاولیاء و من لم يصبر
 رخص له فی الرقبة و العلاج و الاله و ان که نوعی مخالف به عابد و نقل نموده آن در شرح حدیث
 دیگر است پس آوردن آن در شرح این حدیث چرخه و جنون نیست و نمی بینی که صاحب
 نهایت در علاج و دوا و رقیه رخصت برای عوام نوشته و در استعانت از اموات رخصت
 نداده و در تحت همان حدیث که صاحب نهایت مامور اند که بزرگوار نوشته امام ابوذر گریه می نویسد
 در شرح صحیح مسلمی نویسد قال المازری احتج بعضهم به علی ان التدوی مکرره و معظم العلماء
 علی خلاف ذلك و احتجوا بالا حادیث الواردة فی منافع الادویه و بانہ صلی الله علیه وسلم
 تدوی یا جابر عائشه عن كثرة تدوی به اعلم من الاستشفاء فراه فاذا ثبت هذا جمل ما فی الحدیث
 علی قوم یعتقدون ان الادویه نافعة بملبها و لا ینفوضون الامر الی الله انتهی و طبیعی هم
 کلام امام نووی را بعد کلام خبری نقل نموده است و اول حدیثی که مجیب در منع استعانت آورده
 صاران مختص است زیرا که در ان امر است بر عایت حقوق و امد و تحری رضای او و ان
 عوام و خواص همه واجب است حسین بن عبد الله طیبی در شرح مشکوٰۃ فی نویسد قوله

احفظ الله امی راع حق الله ورضاه وحقا یک امی مقابله یک وحقا انک وانشاء بمل من الله
کافی تقاه وحقه امی احفظ حق الله تعالی بحفظک الله من مکاره الدنيا والاخره انتهى واینچه
از تفسیر بیضاوی محمود استعانت به عباد و کشف شد اند نقل کرده مراد از ان عباد و اعیان
اند نه اموات چه استعانتی که حضرت یوسف کرده بودند بنیزده بود بنیزده چنانچه آیه کریمه و قال
لهذا یظن اننا منهن اذ کرنی عند ربک نص صریح است بران و استعانت باجیا که در بعضی امور
از شارع ثابت شده ازین جهت خارج است پس تخصیص این حدیث بجماعت خواص مجرد دعوی و
تحکم است و آنکه قاضی صاحب شجره الایمان و مالایه منده گفته از قبر حاجت خواستن و از انبیا و اولیا
و دعا خواستن چیزی دیگر است و از اولیا و انبیا امری دیگر محض غلط است استعانت بهین است
که از صاحب قبر حاجت خواهند و یاد درخواست دعا از ان کنند و آوردن عبادت قاضی شایع
پانی پتی از رسائل دیگر منجی بر عدم تفرقه در معنی ابداد و استمداد است و آنکه از شیخ نعمت
و شیخ الاسلام آورده البته مذهب ایشان جواز استعانت است و از دیگران که نقل کرده
از ان جواز استشفاع بر آن حضرت ثابت می شود و اول آن معتمد علیه و مفتی به نیست بسبب
عدم ورود اثری صحیح در ان ثابته آنکه نزد بعضی به نظر حیات النبی جائز است که استعانت
از اجیاد به امور غیر مستحیده و شرع ثابت شده است و چون غیر نبی را جایشان نبی نیست
هند از ایشان استعانت جائز نخواهد بود و نزد مجیب محقق همان بود که نوشته و حکایات و روایات
که نقل نموده این چیز از حجج شرعی نیست و بعضی روایات که از کتب احادیث طبقه را نقل
نموده اول آن چنان نیست که در اثبات علمی یا عقیده بآن سند جویند ثابته آنچه از ان
روایات ثابت می شود بهین قدر است که بعضی مردم چنین کرده اند و سوامی آنحضرت و جناب
راشدهین فعل کسی حجت نیست کما بین فی اصول الفقه و حدیث اعرابی و روایت مستقایی
شخصی بقیه آنحضرت مثلا حجت بودن ندارد و علاوه ازین خود آنحضرت فعل مستقیم را
قبح دیده و تعلیم فرمود که استشفاع از غیر نخواهد باجمله آنچه محضرین درین باب آورده و عاصیه است

حجت بودن نمی دارد و دستفشی است به عبد العزیز و عوی که معترض نقل نموده بتعارض
 باستفشی دیگرست که نیز از جناب شاه صاحب ست و آن نیز بعضی علای دلی موجود
 و عقیده نقل کرده خواهد شد و در آن مثل انکار از تأثیرات ارواح درین عالم است و استقامت یکباره
 نهادن عوی عبد العزیز معترض نقل نموده سند آن چیست ظاهر از آن جناب نیست کسی دیگر نیست
 یا نجاب کرده باشد و آنکه معترض نوشته که حدیث اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه زور
 ست برتر از اراده از عباد الله ایجابی موجودین گرفتن تصرف است در شئی و خود برای اثبات
 این غرض عبارت ملا علی قاری آورده و در آن تصریح است بآنکه از عباد الله ملائکه یا اجسملر
 یا رجال الغیب نمیتوان به ابدال مراد از آن موت و نیز مرفوعیت حدیث بر روایت بزرگواران کلام
 البته بصورت روایت این مرفوع بودن کتب مسطور است و معترض عوی مرفوعیت آن برداشته
 بزرگ کرده پس دلیل مفید مدعیانست فقیر گوید که اولاً حدیث مفید استعانت از موت نیستند
 ثانیاً در سند این حدیث بن حسان را وی ضعیف است کما قال البیهقی و دیگر را وی درین حد
 عتب بن غزو ان مجهول الحال است کما ذکر فی التقریب من کتب اسما و الرجال پس بنا بر ضعف مجهول
 الحال بودن را وی این حدیث قابل اعتماد و احتیاج نیست قال فی فیض القدر شرح جامع
 الصغیران الله ملائکه فی الارض لیسیمون الحفظة لیسیمون ما یقع فی الارض من ورق الشجر فاذا انا
 احدکم جرح او احتاج الی عون بخلافة من الارض فلیقل ایمنه عباد الله و حکم الله فانه یجمل
 الله تعالی رواه ابن سنی و الطبرانی حدیث الحسن بن الحسن بن عمر بن بن حسان عن حمید بن ابی حمزة
 عن قتادة عن ابن بريدة عن ابن مسعود قال ابن حجر حدیث غریب و معرون و قالوا فی منکر
 الحدیث و قد تقدم و فی القطع بخرج بريدة و ابن مسعود و اتفق و قال البیهقی فی معرون بن
 حسان ضعیف قال و جاز فی معناه خبر اخرجه الطبرانی بسند منقطع عن عتب بن غزو ان
 اذا اصاب احدکم شیئا او اراوه عونا و هو بارض لیسیم بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی
 لیما اتان الله عباد الله انما اتم الی آخر ما فی فیض القدر پرورد در میان استثنائات و توسل
 عباد

معنی لغوی نسبت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار معنی لغوی نسبت تباین پس در ترجمه باب بخاری لفظ استعان باعتبار معنی اول استعمال است و آنکه گفته که باین اینها تفارقت دارد مشین علم تفارقت کلی است باعتبار معنی لغوی چون مراحل خدشات مقصود درین کلام علی شده لهذا الآن اقدام درایجاد چند روایات از کتب معتبره ضرورت تا کثرت مشکون استحداد

کاشی عنقوش خاوار و مطبوع طبع گرد و در مدارج العالمین می نویسد من اقباح العقائد طلبه حاجه من المولى والاستغاثه بهم فان الميت لا يملك بنفسه نقدا ولا ضراوه و هو اخرج الناس الى الاجابة للعباده والاستغاثه والصدقة على نهر الشريعة انتهى سید عبد الصبور دولت آبادی در تائید المرام

گفته قال الشيخ الامام الاجل ابو صالح محمد بن ابراهيم الشيرازي ياتبع في بلاد العجم من خویش البسط وضرب الخيام عند مقبره الاولياء الكرام والعوام يستعدون بهم ويخشعون نور تضرعون اليهم فكل بكروه والمكروه اتوب الى الحرام انتهى و در کاشف الاسرار در مقصده ثانى می نویسد قال الشيخ الامام على بن ابي اسحاق بن منصور النيشابوري لما يجوز ان يدور الرجل حول ضريح الاولياء الكرام تقربا اليهم ولا عيس القبول لا يقيده والاستغاثه بهم غير مستحسنة بالاجماع انتهى ابو بكر بن ابى در مصنف خود نوشته حد ثنا زيد بن خباب حد ثنا جعفر بن ابراهيم بن ولد ذى الجناحين قال حدثنى علي بن عمر عن ابيه عن علي بن حسين انه رأى رجلا يحج الى فريجة كانت عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فدخل فيها فمد يدها فقال الا احدكم بحديث سمعته عن ابي عن جدي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تتخذوا قبري عيد ولا يوتوكم قبور او صلوا على فان صلواتكم وسليكم تسبغني حيث كنتم ولا ابو العباس احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام در كتاب خود نوشته ان علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب يهر رأى رجلا يحج الى فريجة كانت عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فدخل فيها فمد يدها فنهاه فقال الا احدكم حديثا سمعته من ابي عن جدي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تتخذوا قبري عيد ولا يوتوكم قبور فان تسبغكم تسبغني انما كنتم انتهى و ابو كمال اور عيسى بن ابراهيم بن عيسى بن در باب كبير در آخر باب الادب مى نویسد رایت الشيخ الامام الاجل بابا افقاسم منصور بن

سلي البخاري في مقبرة سيدنا محمد عبد القادر الجليل في طلب المدثر له رأي رجل انجي مستقبلا
 و يقبل الارض ببرقد السيد طاب منجوت يقول يا سيدي خذ بيدي الى حفرة المدثر على فر
 الشيخ من بين يديه فقال الرجل يا ايها الشيخ السلام عليك فرد السلام فقال انك
 مبتدع قولوا فعلنا ما توكلك هذا لا يروى من اصحابنا النبي صلى الله عليه وسلم واما فعلك
 بتقبيل الارض اقرب الى السجدة قبيح فقلت الكفر ان كانت السجدة على وجه التحيه فقال ان كانت
 على وجه العبادۃ فلا شك انها كفر وان كانت على وجه التحيه لا يكفر ولكن يصير تركها للكفر
 انتهى ودر زائرب في تحقيق المذاهب في نويسه رأي الامام ابو حنيفه من ياتي القبور باهل السلام
 فيسلم ويخاطب ويتركلم ويقول يا اهل القبور هل لكم من خير و هل عندكم من اثر اني اتيكم و
 تاوذكهم من مشهور و ليس سواي منكم الا الدعاء فهل در تيمم غفلة سمع ابو حنيفه يقول يا اهل
 القبور فقال هل اجابوا لك قال لا فقال له حقا لك و تربت يداك كيف تكلم اجابا و لا
 يستطيعون جوابا و لا يملكون شيئا و لا يسمعون صوتا و قوما و امانت بسمع من في القبور
 انتهى و در مجاب اساطير من نويسه من القيل الخ طلب حاجه من الموتى و الاستعانة
 بهم و التوجه اليهم ليشفعوا انتهى شيخ عيسى بن قاسم سندی و تبيين المرام في نويسه لا يجوز
 الاستعانة باهل القبور و عليه الجمهور انتهى ملا عبد الله سمرقندي هم عصره ملا علي قاري
 و رنج السني نويسه حرم الاستعداد بالقبور فكثير من الفقهاء انتهى قاضي عبد الجبار صاحب
 تفسير فتح الرحمن هم عصر صاحب هدايه و راجع الى الاخره في نويسه و كبره الاستعانة
 بالموتى انتهى ابو العلاء اسمعيل قرشي و در وقت الهدايه في نويسه لا يجوز الاستعانة بالاموات
 و الصلوات بعد موتهم انتهى و در نافع السليمن في نويسه كبره الانتفاع بالمقبرة انتهى و صاحب
 الامرين في نويسه كبره الانتفاع بالقبور انتهى شيخ عبد الحق دهاوي و رجب القدير باي
 و بار الجيوب في نويسه ابو محمد مالكي كبره قصد انتفاع بميت بدعت من كبر و در زيارت مصطفى
 سار و الله عليه و سلام انتهى شاه عبد العزيز دهاوي و در جواب كبره انتفاع بعضي مردم و در جواب و

جواز استغاثت از او بسیارند چه و مرده کرده بودند نمی نویسد در شرع شریف انسان محزون
شیای طبعی از ارواح ثابت کرده اند و گاه آنها تدبیر ابدان خود و احساس حرکات اراده است
و تصرفات شایان آنهاست خواه پاک باشند خواه ناپاک آدمی ارواح جن را نسبت برده
انسانی تصرفات خارقه العاده مثل طی الساقه الکثیره فی الدرة القطیفة حل الانتقال الثقیلة
و الدخول فی جوف الانسان و یجبین ارواح شیاطین تصرفات عجیبه داده اند مثل القای و دوش خطرات
در دل تشکّل اشکال مختلفه و تحریف در مقام و علی هذا القیاس تدبیر امور عالم جنری دیگر است
خلقت دیگر ثابت کرده اند که ملائکه از گویند و تدبیر امور عالم موعول با ایشان است لیکن نه با استقلال
بلکه به تبعیت محض للعیصون الدما امرهم ویفعلون مایمرون و ما تنزل الا بالامر ربکم له
یامین ایدینا و ما خلقنا و اینها بمنزله قوی بدیهه اند که تابع نفس ناطقه می باشند و ارواح دیگر برای فاعل
و کوکب یا ارواح مطلقه که آنها را سائر و دیگر گویند ثابت نفرموده اند آری الفلک را و کوکب و
بلکه جبال و بحار را ملائکه تعیین فرموده اند مثل ملک ابجالی البحار و فلسفی مشربان از اثبات
ملائکه غافل اند و نفوس ثابت می کنند و گسایک در بیان شرع و فلسفه جمع کرده اند هر دو ثابت
میکنند نفوس ارواح می نامند و ملائکه را ملائکه عبارت تفصیل کسیر را از ما سبق تحریر باید کرد
تا واضح شود که مراد از ارواح شریفه عالمیه ملائکه مقصود اند یا نفوس فلیک و کوکبیه و از واجبه از ابدان
مفارق شده اند و تاثیر آنها در عالم اجداد و شرع نیامده هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم
اصلا و در نمی آید زیرا که فلاسفه ارواح مقارقه را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار
روحانی آنها را هم در امور عالم کجایس آنچه مذکور شد خلاصه شس آنکه از حدیث ابن عباس و
قول ابن حسن علی که در مصنف ابن ابی شیبیه و کتاب ابی العباس احمد بن محمد الحلیم مذکور است
و قول امام ایچینه کوفی و ابیام ابی القاسم منصور بن علی بخاری و شیخ علی بن اسحاق غنی
و امام ابیصالح محمد بن ابراهیم شیرازی و کلام محی السنه نفوی و ابن طاهر صاحب مجمع البحار و
سین محمد الصبور دولت آبادی و ابوالکمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض و عیسی ابن

قاسم سندی و عبد الله سمرقندی و قاضی عبد الرحمن هم عصر صاحب هدایه و ابو العلاء
 اسماعیل قرشی و ابو محمد مالکی و قاضی شاد الله پانی ترمذی و مولانا شاد عبد الغفر زیدلوی و کتاب
 شجره الایمان و مدارج العالین و کاشف الاسرار و غرائب فی تحقیق الدلائل و مجالس الطالبین
 و نافع المسلمین مطالب المؤمنین و نجوای ثابت شده که مستعانت از مردگان بهنجی که باشد
 مکروه و بدعت است پس خلاصه قصص این قدر علماء و اعلام و فضلاء نفوس الاغشیان
 فتوی بر جواز آن دادن از اصحی فهم فراست و ارباب عقل و کیاست غایت بعید و غایت
 غریب است اکنون باید دانست که ندایه ارواح مقدسه از مقام غیر قبر و قسمت عاشقانه و
 استبدادی اول جائز است چه درین ندا اجماع منادی مقصود نبود بلکه از قبیل انجیصرع باشد
 ای نسیم حجر آرا مگر یار گجاست و قسم ثانی خیر جائز است بلکه اگر گمان حضور ارواح
 باشد از قبیل شرک است در صفت مخصوصه جناب باری چه حضور در آنکه متخالف با اتحاد و زنا و
 صفات خاصه حضرت جل جلاله است و آنچه چهره حال عوام درین زمانه می کنند ندای احمدی
 بهین گمان می کنند در تفسیر کبر و نیش پوری مرقوم است العلم المحیط لیس الا الله تعالی
 انتهى و در ندای برابر می نویسد من قال ان ارواح المشائخ کما حاضرة و تعلم بکفر انتهى
 و ملا حسین خیار و مفتاح القلوب می نویسد و از کلمات کفر است ند کردن اصوات غایب
 را بگمان آنکه حاضرند مثل رسول الله یا عبد القادر و مانند آن انتهى و قاضی شاد الله پانی
 در ترجمه فارسی کتاب ارشاد الطالبین که عربی است می نویسد نه عبارت میسند چنان می گویند
 که شیخ عبد القادر جیلانی شیا الله یا خواجه شمس الدین ترک پانی پی مشی الله جاکر
 و اگر گویند یا الهی بجزمت خواجه شمس الدین ترک پانی پی حاجت من روا کن مضایقه ندارد
 حق تعالی می فرماید و الذین تدعون من دون الله عباد و امثالکم یعنی از کسانی که شما دعا
 میخوانید بسوای خدا آنها بندگان مانند شما اند آنها را چه قدرت متعالیه که حاجت کسی برآورد
 اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان اید میگردند گفته شود که فقط عام ست و عموم

لفظ معتبرست نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده که ذکر الانبیاء من العبادۃ و ذکر
 الصالحین کفارة و ذکر الموت صدقه و ذکر القبر یقر بکم من الجنة رواه صاحب نه الفردوس
 بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادۃ رواه صاحب نه الفردوس عن عائشه بسند ضعیف مراد
 ازین ذکر ذکر علو منزلت شان و ذکر احوال اخلاق میرت ایشان که اقتدا کنند بآن و از اینجا
 موضوع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد رسول الله با ذکر خدا تعالی در اذان و اقامت
 و تشهد و مانند آن عبادت است لقوله تعالی و رفعا لک ذکر کرب لیس اگر لا اله الا الله
 محمد رسول الله گوید و با وضعم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله بد گفته شود و ذکر محمد رسول
 هم بر وجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا
 نباشد انتهی و قاضی حمید الدین ناگوری در توشیح می نویسد منهم الذین یدعون الانبیاء
 و الا ولیا عند الخواتم و المصائب باعتراف اوان ارواحهم حاضره تسبیح الله و تعظیم محمد
 و ذلک شرک فیم و جهل صریح قال الله تعالی و من اضل ممن یدعون دون الله الالهة انهم
 و خاتم المحدثین مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی در فتح الغر تحت آیه کریمه و قل القرآن تریدون
 بی فرمایند درین نوع تقرب بتقریب ایبراد و چیزی باید اول لحاظ علی با ذکر قلبیه و سانیه و اکبریه
 با وصف تخالف نکنند و از منته مدد که و البته با ذکر قلبی لسانی بر ذکر را معلوم کنند و دوم فوت
 نزدیک شدن در مدد که او در آمدن و آنرا بر کردن و حکم صفت او پیدا کردن که در عرف
 شرع اگر او تو قدرتی و نزدیک و قرب خوانند و این بر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است
 هیچ مخلوق حاصل نیست آدمی گفته در حق بعضی از معبودان و بعضی پیر ایشان از زمره
 مسدودین یعنی پیران خود امر اول را ثابت می کنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد مباد
 استعانت می نمایند اما مظهر نمی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن
 اشتباه درین مقام جزیی است و نیز تحت همین آیهست فرمایند که مخلوقات بر چند روحانیات
 باشند اذال علم محیط اندازند که بر ذکر بر ذکر مطلع شوند و دوم استیلائی دانی بر روح ذکر کنی

تواند کرد انتهى در قاضی خان در شرطه نکاح می نویسد رجل تزوج المرأة بشهادة المدعو
 رسوله كان باطلا لقوله لا نکاح الا بالشهر و فکل نکاح يكون بشهادة المدعو رسوله فهو
 فی الشرع لغو و بعضهم جعلا و ذلك کفر لانه یعقدا ان الرسول صلعم بعلم الغیب و هو کفر انتهى
 و در مختار انقاد می نویسد فی البذل می نویسد تزوج المرأة بشهادة المدعو رسوله لا یجوز لکن
 و قال الشیخ الامام ابو القاسم الصفار هذا کفر محض لانه اعتقد ان رسول الله صلعم بعلم الغیب انتهى
 و در بحر الرائق مرقوم است که تزوج بشهادة المدعو رسوله لا یجوز لکن نکاح و یکفر لا اعتقاد ان
 ابنی صلعم بعلم الغیب انتهى و همچنین در عینی نعم المکرمی و تحبب القلوب و عقائد سنیة و کلام
 از رساله اسرار الحجة مستفاد است که ادعای عاشقانه است نه ادعای استمدادی پس از ادعای فی
 نباشد و آنچه از قاضی خیزه جواز گفتن آمد در فی یاشیخ عبد القادر جیلانی شیا الله بیان
 کنند اولاً جواز از ان مستفاد نیست ثانیاً مراد از ان عند القسرت نه مطلقاً ثالثاً ما رافقه وی
 را ترجیح دادن بر دیگر کتب چه ضرورت نمکسب راجع و اولی درین باب کتب دیگرند چه بجز جواز
 قاضی بی دلیل است و ادیل احد الدلائل مستلزم بطلان عا نیاشد و وجود ادعای غائب
 بطور استعانت مرجع کفر است کما لا یجوز و توجیه تکفیر قابل یاشیخ عبد القادر جیلانی شیا الله
 مکرر مکرر است که همیشه متوسل الیه اعلی باشد و متوسل به او فی و در اینجا متوسل به خدا تعالی
 است پس تخفیرش لازم آید و آن کفر است صریح مکرر و بعضی ازین وجه تکفیر مزجوم است
 ارجح آن است که درین صورت خشیت کفر و شک است و در مختار می نویسد که ذوق شیا
 مدقیل بکفر و یا حاضر یا ناظر بکفر است و در طواع الانوار نوشته که بکفریت مجموع من
 بتین خذت الشارح لفظ کل آنها را با شمس من قال شیا مد بعض بکفر و تخفیر
 علیه لکفر بعض بقیه که مد یا حاضر یا ناظر بکفر قول بانه عن المد بکفر و اعتقاد او تخریر و در
 حاشیه ان الکفر مذکور در الفاظی مستلزم من قال شیا مد بعضهم خبر مولای بکفر و بعضهم من
 تخفیر بکفر و در علمت ان الکفر مخیر عدم الکفر انتهى و در بیان البیرون می نویسد

درین مقام منزله الاقدام بسیاری افتاده اند و در شائع و مشفوع فرقی نکرده اند و میگویند
 یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لم یغنی امی سیر عبد القادر ساکن جیلان از برای خدا چیزی
 بده درین کلام خدا را شفیع گردانیده اند و حضرت شیخ را دهنده و حقیقت بالعکس می نماید
 مردی از اعراب نزد حضرت صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله خدا را به پیش تو شفیع آورده
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم را غیب چهره مبارک سرخ شد و فرمود خدا بزرگ ترست از آنکه
 پیش احدی شفیع آورده شود ازینجا دریافت شد که بواسطه خدا از مخلوق حاجت خواستن
 خصوصاً عالمیان غیب گویا خدا را بیچاره دانستن و مخلوق را دانا و توانا پنداشتن
 معاذ الله من ذلک انتهى و ندائیکه در قصیده شاه ولی الله محدث دواوی مستند است
 است پر ای نبی بذر خود کما شهد به قوله و صلی علیک الله یا خیر خلقه و این جائزست و آنکه از
 شرح ملا علی قاری مقوله قاضی نقل نموده آنرا بر روایات معتبره برگزیده موافقتی نیست بلکه مخالفت
 صریحه با حدیث صحیح دارد و قومی که چنین باشد و محض ناشی از واهمه باشد ماقول الاعتبار است
 مقام غور است چون حال صلوة و سلام نسبت آن حضرت چنان باشد که از بعد ایشانند مگر
 بواسطه ملائکه حال اند است و دواوی نسبت غیر آنحضرت چگونه زیاده از آن متصور بود و ابو بکر
 بن حسین زهفی در شعب الایمان از ابو بکر بره رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رسول
 الله صلعم من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائیا بلغته و این حجر کلی در شرح غیر
 می فرماید از اجتناب و سلم علیه عند قبره سمعته سماعاً حقیقیاً و بر علیه من غیره و ان صلی
 و سلم علیه من بعد لا یسمعه الا بواسطه یدل علیه احادیث کثیره انتهى و شیخ عبد الحی
 محدث دلبوی در ترجمه مشکوٰۃ می نویسد سخن در این ماند که این افضلیت رد سلام از آن
 حضرت صلعم مخصوص حق زائران قبر شریف اوست صلی الله علیه وسلم داخل در مجلس کس
 سلام گوید یا عام است مگر کسی را که سلام فرستد چنانکه در شهید و غیران و ظاهر نیز
 است الا آنکه سلام زائران بنفسش یعنی خودی و بواسطه سماع فرمایند و بر سلام نمانند

و دیگران بواسطت ملائکه سیاهین بود انتهی و آنکه از عبارت مرقاآت سماع سائر امور
 سلام و کلام را در بعضی اعمال اقارب بر آنها در بعضی ایام آورند و بعضی ایشان که مراد از سلام و کلام
 سلام و کلام زائران است نه دیگران و اعمال اقارب در بعضی ایام پیش ایشان معروف نمی
 شوند مگر بطرز اجمال آن افاده مطلوب متعریف نمی کند و علاوه بر این در حدیث معروف است
 اقارب محدثین را بسیار کلام است که در مقام خود صریح و مبین نه فافهم و لا تکلم با کمال از حدیث
 ابوهریره و تفسیر کبیر و تفسیر نیشابوری و قاضی برزازی و مختار القاضی و عالمگیری و حقیق
 و غفایه سنیة و بحر الرائق و عینی شرح کنز و کلام قاضی خان و لایم زاهد صغیر که از بعضی خود و
 تلقین محدثین و بودن ایشان از طبقه ثانیه و مجتهدین فی المسائل نوشته است و قاضی الیزید
 ماکوری و ملا حسین خباز و ابن حجر مکی و شیخ عبدالحق و ملوی و قاضی شام و المهریانی و
 و مولانا شاه عبد الغفر و ملوی بخوبی ثابت شده که نه از غیر خدا از او آمده بیده ناجائز است بلکه در
 صورت کفر و شرک و چیز از دست خدا و طوائف الانوار و ارشاد و الطایفین و مبالغ المبین و اوضح گشت که
 شیایا گفتن نزد بعضی کفر است و نزد بعضی خبیث کفر است و نیز چنین امور جزو غیر کلام است
 نیست **سوال** ساعت موتی کلام احیا و شرع جائز است یا گناه کدام گناه و جواب
 عادت و تکیه کلام سائل است که در هر جامی پر سد جائز است یا گناه کدام گناه و بنابر تکیه کلام
 خود اینجا نیز می پرسد که جائز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن بدین عبارت نمی شود
 زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق با جواز است که این عمل ثابت است یا
 پس جواب این است که نزد اکثر حنفیه ساعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی
 شرح وافی و فتح القدیر حاشیه باید مراحت و اشارت که قریب به تصریح است و از متفحصان
 شرح کنز و کنایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر متون
 مندرج و بنا بر اصول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتبه گفته اند و گفته شده فی الکافی شرح
 فی بیان کلام المبین فی الضرر و القتل و غیر ذلک بر جل قالی و غیرتیک او کسوت که کلام

او دخلت عليك او قال لامرأة وطيتك او قبلك فبعد حي حريقه بالحيوة حتى لو فعل به
 الاشياء بعد الموت لا ينجث لان الضرب اسم لفعل مو لم والميت لا يتالم بالضرب بنى اوم
 وانما ذلك ما يفتوه به السيد تعالى كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان خالفوا فيها
 بينهم فقال بعضهم فومن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب علينا التصديق بما
 ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فتؤمن به ولا تشتغل بكيفية وعنده العامة يوضع فيه
 الحيوة بقدر ما يتالم لا الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك ملكك
 عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا باى ملكه وهو المراد بقوله تعالى وكسوتهم والملك
 الميت لا يتحقق لان الموت ينافى الملك فلان ينافى ابتداء اولى الا ان ينوبى التزويج
 يصدق لان فيه تدبير او قيل ان كانت يمينه بالغارسية ينجث لانه يزديه الالباس
 والمقصود من الكلام الالفهام وذا بالاسماع وهذا لا يتحقق بعد الموت قال السيد تعالى انك
 لا تسمع الموتى فان قيل وحي ان قتل بدر من المشركين لا القوا في القليب قام رسول الله
 صلى الله عليه وسلم على رأس القليب فقال بل وجدتم باعدكم حقا فقال عمر رضي الله عنه انكم الجحش
 فقال اني اقيم باسم من هو لا تملنا غير ثابت فانه لا يقع هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت
 كذا تقيم على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال السيد تعالى انك لا تسمع الموتى وقال السيد
 با انتم تسمع من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من الدخول
 عليه الكريمه لتعظيمه او امانته تخفيه او يارثه ولا يتحقق الكل بعد الموت لانه لا يراى الميت وانما
 يزار قبره قال نهشكم من زيارة القبور فزوروها لان الميت كالغائب من طاف بباب
 رجل لم يعد اذ ايراه فنهنا اولى والغرض من الوطى بالتقبيل قضاء الشهوة وهذا لا يتحقق بعد
 الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والتقبيل وغير ذلك قوله وكذلك
 الكلام يعني اذا حاث لا يكلمه الا تقصر على الحيوة فلو كلفه بعد موته لا ينجث لان المقصود منه الالفهام
 الموت ينافيه لانه لا يسمع فلا يفهم واوداه عليه السلام قال لا يلى قابض بربر بل وجدته ما

وعدكم حقاً فقال عزكم الميت يا رسول الله فقال عليه الصلوة والسلام والله الذي بعثني
 بيده ما أنتم بأسمع من هذا ولا أقول منهم واجب بأنه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا
 فهو في الصحيح بذلك بسبب أن عائشة رضي الله عنها روتة بقوله تعالى وما أنت بمسمع
 من في القبور وأنك لا تسمع الموتى وبأنه قاله على وجه الموعظة للاجتماع لا لا بقاء الموتى
 كما روي عن علي رضي الله عنه أنه قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين أما نساءكم فكلمت
 وأما أموالكم فنقسمت وأما دوركم فنقد سكنت فهذا خبركم عندنا فاجعلوا عندكم وبأنه خبركم
 بأولئك تصديقاً للشفعة عليهم لكن بقي أنه روي أنه عليه السلام قال إن الميت يسمع خلق
 تعالىهم إذا أقيموا وليست في كتاب الجنائز من هذا الشرع انتهى بالغير في فتح القدير في كتاب
 الجنائز ثم أعاد أكثرنا هذا وهو أن الميت لا يسمع عندهم على ما صرح به في كتاب الأيمان
 في باب اليقين بالغير لو حلف لأبكم فكل ميت لا يحث لأنها متعقدة على إحشائها فيهم والميت ليس
 لك لعدم السماع وأورد قوله عليه السلام في أهل القليب ما أنتم بأسمع لا أقول منهم وأجابوا
 تارة بأنه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والذكر كما
 يقول وما أنت بمسمع من في القبور وأنك لا تسمع الموتى وتارة بأن تلك خاصة بمن عليه
 الصلوة والسلام بخبرة زائدة مستمرة وبأنه من ضرب الشك كما قال علي رضي الله عنه
 يسئل عليهم ما في مسلم الميت يسمع قريح تعالىهم إذا أقيموا اللهم إلا أن يحسنوا ذلك ما
 الوضع في القبر مقدمة لمسؤال عباده ومن الأئمة ما نهاهم أن يحثق عدوم سماعهم فانه
 تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم أفادة بعد سماعهم وهو قريح عدم سماع الموتى استتمه
 وفي العيني شرح الكفر عبارة بهذا اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك ولو قال رجل إن
 ضربتك فعبدي حر وإن كسوتك فعلى كذا وإن كلمتك فامرأتى طالق وإن دخلت
 عليك فامشي حرة فعبدي ميمنة بالبحيرة أي بحيرة الخاطب حتى لو فعل به بده الاشتباه به
 أو نه الخاطب لا يحثق لأن هذه الأشياء لا تحقق في الميت لأن الضرب يقع على

وبعد الموت لا يقبور ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في قبضتها
 الى ان قال الكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه
 وسلم قتلى بدر من المشركين بل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت لوقته عاتشته رضي الله عنها
 قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت تسمع من في القبور ولكن ثبت فهو
 يخص بالنبي صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لوعظ الاجباء ولا على سبيل الخطاب
 للموتى انتهى وفي الاستحسان الكثرة لو قال ان كلمتك بعدى حرد كلمة بعد موتية لا يجتنب
 لان المقصود من الكلام الافهام وذلك لا يتحقق في الميت فان قيل قد روى ان النبي صلى
 الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب بن ابل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام
 على رأس القليب وقال عليه السلام بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر انك لم تكلم يا رسول
 الله فقال عليه الصلوة والسلام ما تسمعون من هؤلاء قلنا هذه غير ثابت تقول له تعالى انك لا تسمع
 للموتى وقوله وما انت تسمع من في القبور وان ثبت فهو بحجة لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاجباء لانهم لم يسمعوا للموتى انتهى وفي الكفاية شرح الهداية
 قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام
 الافهام وذلك لا يسمع وذلك لا يتحقق بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لا
 القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على رأس القليب وقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا
 قال عمر تكلم الميت يا رسول الله فقال ما اتمم ما سمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه ما بلغ
 هذا الحديث عاتشته رضي الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
 تسمع من القبور ثم لوجه كان ذلك بحجة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك
 وعظ الاجباء لانهم لم يسمعوا للموتى وظاهر ما روى ان ابن عباس رضي الله عنه كان اذا الى المشركين
 قال لا تسمع من قبوركم وارقم موتىكم انتم اقمتم قبوركم فقمتم واما ما روى انكم
 سمعتم من قبوركم فانه ما سمعتم من قبوركم وكان ذلك على سبيل الوعظ لا حجة

لا سے سبیل الخطاب بالجہادات والموتی زیر قبر لا یزال من حیات
 یباب امیر لم یقید زائر الہی معالطہ عجیب نہ نقل عبارات طویلہ مغالطہ راغب بن
 دادہ کہ ازین قدر کتب ثابت بہ حالانکہ از چہار پنج کتاب حکم اکثر حقیقہ بمعنی مترجم
 ثابت معنی شود چہ کثرت اضافی را ہم حدیث طویل و غریب مگر آنکہ از کثرت فی نفسہ ارادہ کند
 و آن مفید نیست و درین کتب مذکورہ پنج کیا بمعنی نیست کہ این مذہب اکثر حقیقہ است بلکہ مذہب
 بودن تمام آن کتاب ہم ثابت نیگردد بلکہ از بعضی آنها صحت واضح کہ نزد صاحب کتاب آن
 صحیح نیست و تذکرہ آن در ضمن سند لال بر عدم صحت بطریق بحث واقع گردیدہ و در حقیقت این
 مسئلہ از علم فقہ ہم نیست چنانچہ عجیب نیز در نجی اقرار نموده و مادہ تقلید علوم کہ عبارت فتح القیام
 ست اگر از علم خلاف طریقہ متخریج و از اول تا آخر مطابق اصل نقل میکرد تا فساد مغالطہ ظاهر
 حال تمام عبارت فتح القیام را اول باید دید و کتاب الایمان فتح القیام در عبارت منقولہ عجیب
 ہم حوالہ کتاب الجہاد و سطورست عبارت آن این است و اما التلقین بعد الموت وہی فی خبر
 فقیل یفعل حقیقہ ماروینا و نسب الی اہل السنۃ و الجماعہ و خلافاً الی المعترض و قیل لا یؤثر
 و لا یمنی عنہ و یقول یا فلان بن فلان اذکر و نیک الذی کنت علیہ فی دار الدنیا شہادۃ
 ان لا الہ الا اللہ و ان محمداً رسول اللہ و لا شک ان الاقوال لا یجوز اثر احدہ عن حقیقۃ الا بکمل
 فیجب تعینہ و ما فی الکافی من انہ انکان مات مسلماً ثم یخرج الیہ بعد الموت و الالم یفید بکمل
 البصائر یعنی ان المقصود منہ التذکر فی وقت تعرض الشیطان ہذا الایضاً بعد الموت و تخیلاً
 بشق الاول و الاحتیاج الیہ فی حق تذکر لتثبت الجنان عند السؤال فتفی الفائدة طالع
 ممنوع نعم الفائدة الاصلیۃ متفقہ و عندی ان منی از کتاب ہذا الجہاد نہا عند اکثر متا
 ہوان الیست لا یسمع عندہم علی ما حروانی کتاب الایمان فی باب الیقین فی التضرع و حلف
 لا یکلم نکامیاً لا یجث لانہا یعقد علی ما جثت فہم و الیسیت ہمیس کہ لک احد السواع
 اور و توہ علیہ السلام فی اہل القیام بالانتم باسم لا اقول شہم و اجابوا مارة بازہ و

من عاشه برضی الله عنها قالت کیف یقول علیہ السلام ذلک وایده تعالی یقول و ما
 انت لمسمع من فی القبور و انک لا تسمع الموتی و اما بان تلک خصوصیتہ علیہ السلام منجبره
 و زیاده حسره علی الکافرین و تارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رضی الله عنه و شکل
 علیهم فی سلم ان المیت لمسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک بأول المعنی
 فی القبر مقدمه للسؤال جماعیتہ من الایاتین فانها تفید ان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی
 شبه الکفار بالموتی لا فائدة بعد سماعهم و هو فرع عدم سماع الموتی الا انه علی هذا یشی
 السائقین بعد الموت لانه کیون حین ارجاع الروح فیکون یح لفظ موتکم فی حقیقه و یح
 قول طائفة من المشائخ او هو مجاز باعتبار ما کان نظرا الی انه الان حی اذ لو لیس معنی
 الحی الامری فی بدنه الروح و علی کل حال یحتاج الی دلیل آخر فی السائقین حاله الاحتمال
 اذ لا یراد المعنی الحقیقه و المجازی معا و لا مجازیان و لیس نظر معنی تعمیم الحقیقی و المجازی
 یعتبر مستلزمه لیکون من عموم المجاز و شرط استعماله فیها ان لا یقتضی اذ انتهی حاصلش
 اینکه تلقین بعد موت گفته شد که باید کرد بنا بر حدیث تقیوا موتکم چه موتی در حقیقت بعد
 موت است و نسبت کرده شد این مذہب بابل سنت جماعت و خلاف آن بسوی معتزله و
 گفته شد که نه امر کرده شود بان دینی کرده شود و از ان و شک نیست که از لفظ معنی حقیقه
 بلکه تقریبی و دلیل جائز نیست و معنی حقیقی نیست مگر بعد موت پس بنابر مقتضای این معنی
 از ارااده معنی حقیقی در اینجا نیست و آنچه در کافی نوشته که اگر مسلمان مرد بعد یحتاج تلقین
 نیست و اگر نه مفید نیست پس اینست که صارت از معنی حقیقی شده یعنی غرض از تلقین
 بعد موتی تذکیر است در وقت تعرض شیطان و این بعد موت مفید نیست که مسلمان
 یحتاج نیست و غیر مسلمان را فائده نیست و گاه اختیار کرده میشود شوق اول یعنی بان
 بود و اذ یحتاج هم هست بسوی تلقین در حق تذکره بنا بر تثبیت دل و وقت سوال پس
 نفی فائده مطلقا ممنوع است از هر فائده اصلی مثبتی است یعنی گفتن او کلمه طمعه در حیا

و نعم کلام برو و زدن است که اختیار کردن اکثر مشایخ ما مجاز را در اینجا یعنی در لغت
 مروتا کم از مروتی قریب بموت اوده کردن اینی بر آنست که مروتی نزد آنها نمی شنود و یا آنچه
 تصریح کرده اند بآن در کتاب الایمان پس ملخص کلام این همام اینکه مرگبیین مجاز یعنی با تغییر
 بعد موفه جان کسانند که شکر سماعیت اند و این همام در مابقی دلیل بالغین بعلتین بعد مروت
 را در موده و گفت که نسبت کرده شده است بکسو معتزله و آنچه منشاسی منع شان نمود این همام
 قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در ملحق رود موده پس هشتماد بحسب بفتح تقدیر
 بشمول دیگر کتب بخلاف اول و آخر و فصل بموضوع تعلیلی پیش نیست بلکه بر می خورد
 دیگر کتب هم کافی است که کسی از و شان در تحقیق و استناد بر تیره این همام نیست باقی
 ماند لفظ اکثر مشایخ که بایه التعلیل است چنانچه فقط کثیرین الفقهاء در مسئله استند و فرمایند
 که مراد این همام از اکثر مشایخ مستندین و معدن و از اکثر قابل اقل نیست که این تقدیر
 مناسب برو و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشایخ چنانکه بحسب فهمیده مفید و ثروت
 و افاده این معنی نمیکند که همان قول مختار حنفیه باشد یا ناقص جم همان مذکور بود یا مراد
 از آن سلف صالح اند که اتمام شان جانشین یا مقبولین ترویج ناقص یا جمهور حنفیه باشد و یا
 این همه استباه عدم مهارت کتب فقه و آثار شافعی از طرز بیان است در همان فتح القدر
 در کتاب الحج در فصل جزاء صیدی نویسد قال شمس الامنة فی المبسوط اکثر مشایخ الحنفی

تاویل نده! البسایه انه اذا كان مع الحرم القاتل سلاح يقتل لانه يمكن من قتله فاما اذا لم
 ما يقتل به فینبی ان يجب الجزاء لان العنک باعاده والی هذا اشار فی البیة قال شمس
 والاصح عندی انه لا يجب الجزاء علی الخیر علی کل حال یوچیدین هم شمس الامنة قول اکثر
 مشایخ نقل نموده مسلم نداشت میس مراد این همام از اکثر مشایخ مختار است که مراد
 سماع مروتی را و هم عقین بعد موت را چنانچه در اول کلام صاف گفته که منع تنس نسبت کرد
 شده است بنبوی معتزله و امام زاهد حنفی که در طبقه ثانیة از مجتهدان فی المذهب است در کتاب

تخفیف الادله نوشته و میبایستی ان یلیق المیت علی مذهب الامام الاعظم و المقصدی المکرم و من
 لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت که حدیث تلقینوا موتا کم را بر تلقین
 محض حمل کرده و در لفظ موتی مجاز اختیار نموده اند نزد ایشان وجه اختیار مجاز عدم سماع
 موتی نیست بلکه امری دیگر است و ان اینکه مقصود تلقین که بودن لاله الا الله آخر کلام
 بیت است حاصل نمی شود چنانکه در عینی شرح بدایه مذکور و المراد الذی قرب من الموت
 بطریق المجاز باعتبار یا ثول البیة و ذلك لان التلقین باطواء و التلقین بحصول کلام المیت
 محال فاما بانه حقیقه کیون امر اللعاجز غنه و العقل یا بانه فوجب جمله علی هذا المعنی فاجلجت
 عند اهل السنة هذا علی الحقیقه لانه یجب علی ما جاءت به الآثار فلم یحمل علی المجاز قلت لان
 المقصود من لک ان یكون آخر کلام المیت کلام الشهاده فالتلقین فی قبره لا یساعده المقصود
 وقد قال علیه السلام من کان آخر کلامه قول لاله الا الله دخل الجنة رواه ابوهریره و ما عین
 تلقین بعد دفن بسبب عدم سماع نیستند مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در تحباب و
 عدم تحباب آن راجع است بصحت خبر و عدم صحت آن تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد
 باقی ماند استبعاد این امر که از مشایخ حنفیه معتزله چگونه مراد شد یا حنفی معتزله را چگونه
 خود قرار داد این استبعاد محض از ناواقعی به حالت است حنفیه باعتبار دیگر و اعتزال باعتبار
 نه این محجب از چند کتب عدم سماع موتی ثابت کرده اند از جمله در فتح القدر و اول نوشته که
 بناءً منع تلقین نزد اکثر مشایخ مابعد عدم سماع موتی است و در آخر گفته که طائفه مشایخ
 در حدیث تلقین قائل بحقیقت بدین وجه شده اند که وقت تلقین مقام ارجاء روح است
 بر این سوال در جواب و این وقت موتی را بجهت عود روح سماع حاصل است پس این طائفه
 هم منکر سماع موتی است و در وقت سوال و جواب همه قائل سماع اند در خصوص از عبارت
 فتح القدر معلوم میشود که مذهب همه فقهاء الکبار سماع موتی است و ان اکثر کتب فقهیه
 مستفاد است که عدم سماع موتی قول متفق علیه است چه در جمله کتب بر حائث بودن

حالت کلام بعد سماع موتی استدلال نمیکند و بر قول غیر شفیق حجت قائم نمی شود پس محرم
 شد که این مسئله متفق علیست و از اکثر مشایخ آنجا که این چهارم شایع تر است نسبت بخود کرده
 معتزله را در گرفتن از لیس ستمیت و در کلام کلامی اهل سنت چنین واقع نشده و این باطل
 را معتزلی قرار دادن کار مقترض است و آن مسئله که خلاف عقیده اهل سنت باشد
 در آن برگزیده علی الاطلاق نخواهند گفت که این قول علای حنفیه است کما لا یخفی علی من کلامه
 رجوع الی الکتاب پس ما و امیکه وقوع لفظ اکثر مشایخ در کلام اهل سنت و مراد بودن آن
 معتزله ثابت نه کنند چگونه این توجیه مجرب من تسلیم در آید و انکار تلقین با نسبت بمعتزله غیر
 علما شافعیه زعم کرده اند نه حنفیه چنانچه مجرب منی نوشته و لا یلقن بعد الذوق عندنا و عند
 یلقن و زعم بعض اصحابه انه مذہب اهل السنة و الاول مذہب المعتزلة و ایشان با کمال تمیز
 را مطلقا نسبت بمعتزله کرده اند نه انکار بخصوصیت این وجه که سماع موتی را نیست که زعم غیر
 و انکار سماع موتی بطوریکه ما میکنیم مذہب معتزله فهمیدن محض غلط است زیرا که مذہب بعض
 معتزله آنست که میت جاوید در آن حیات و ادراک نیست پس تعذیب آن محال است
 و اهل سنت گویند که هر چند در میت حیات نیست مگر جاست که خدا تعالی در آن نوعی از
 حیات بقدر ادراک علم غدا و لذت تنعم عند الایلام و التعذیب پیدا کند و آن مستلزم
 سماع نیست علامه سعد الدین نقض آنرا در شرح عقائد فسادیه می نویسد و انکار غدا بظهور
 المعتزله و الروافض لان الیست جماد و لا حیوة و لا ادراک له تعذیب محال و الجواب بانه يجوز ان
 یخلق الله فی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من الحیوة قدر ما یدرک العلم العذاب او لذة التسعیر
 و هذا لا یتلزم اعادة الروح الی بدنه انتہی و در شرح مقاصد می نویسد اتفاق اهل الحق
 علی ان الله تعالی بعید الی الیست فی القبر نوع حیوة قدر ما یتلذذ به و تشهد بذلك الکتاب
 و الاجار و الاثار انتہی و در تفسیر رحمت مرقوم است ان الله یوفی ای یقیض باحقیقه الاکثر
 چنین مژدهها، سه سه مفاد آنها الابدان با بطلان تصرفها بالکلیة و یتوفی الی الی نعم مرتب

لم يدخل وقت موتها في شأناها باطل تصرفها بالحواس نظارة ولان اللذات والآلام
 في القبر كاللذات والآلام في النوم انتهى وورد ارك نوشته تو فيها امامتها وهو ان سلب
 ما في جنه حسنة وركه واثني لم تمت في شأناها وتوفي لانفس التي لم تمت في منامها اي
 يتوفى فيها حين تمام تشبهها للمؤمنين بالموتى حيث لا تميزون ولا يتصرفون كما ان الموتى كذلك
 انتهى واما ما رغب في منوات كفته الموت زوال القوة الحساسة انتهى ودر شرح مقاصد
 ما قال ابن الروندي من ان الحجرة موجودة في كل بيت لان الموت ليس ضد الحياة بل يوم
 آفة كناية معجزة عن الافعال الاختيارية فباطل لا يوافق اصول اهل الحق انتهى ودر شرح مواضع
 نويسه الثاني قوله تعالى حكايه على سبيل التبصير ربنا آمنتنا آمنتين آجيتنا آتيتين وما
 هو اي الموتى بالاماتتين والاحياء في هذه الآية الاماتة قبل خراب القبور ثم الاحياء في
 القبور ثم الاماتة فيه ايضا بعد مسئلة منكر وكبير ثم الاحياء والخشوع في احوال مع الاستغفار
 اصحاب التبصير انتهى وعني وبعده القاري شرح بخاري نويسه فان قلت بعد فراغ
 من السؤال ما يكون قلت ان كان سعيدا فوجه في الجنة وان كان شقيا ففي سجين على
 صخرة في الارض السابقة انتهى وبعض مغزله ان اذ اية كرميه واثنت بسميع من في القبور ودر
 انكار تعذيب المستبطل لال ميكروبه عني ودر بيان شرح جواب اليتان نوشته كه عدم احوال
 مستلزم عدم ادراك نسبت عبارت كه نه اما الجواب عن قوله واثنت بسميع من في القبور
 فهو ان عدم سماع اهل القبور لا يستلزم عدم ادراكهم انتهى وحسين بن عبد العظيم في
 شرح مشكوة بذيل ان المدحرم اجساد الانبياء والسحرة نوشته فان قلت ما وجه الجواب
 بقوله ان المدحرم على الابد اجساد الانبياء فان المانع من العرض والسماع هو الموت
 وهو قائم بعد ذلك لا شك ان حفظ اجسادهم من ان يرم خرقة للعادة المستمرة فكما ان
 الله تعالى حفظها منه كذلك يمكن من العرض عليهم والسماع منهم صلوة الامة ووليده ما يبرر
 في الحديث الثالث من الفصل الثالث قوله غيبي المديح يزدق والله اعلم انتهى وكسبه

جمال الدین محدث در حاشیه مشکوٰۃ نوشته محصل الحجاب ان الانبیاء ارجاء فی نبوتهم فیکون لهم
 سماع صلوة من صل علیهم انتهى و آنکه گفته که معنی ایمان بر عروست پس نفی سماع عربی است
 نه نفی سماع حقیقی گویم که هر چند معنی ایمان بر عروست است مگر مقصود فقها از نفی سماع درین
 مقام نفی سماع عربی و حقیقی بر دوست زیرا که فقها نفی سماع مطلق کرده اند نه تنقیص عرو
 را اگر نفی صرف سماع عربی نه حقیقی مقصود می بود حاجت جواب دادن از مسئله عذاب قبر
 کردن دیگر و قانع که بر سماع موتی دال است نبود نه بل هذا الاتوجیه بالایضی به قائله و آنچه از
 ملا علی قاری شیخ عبدالحق آورده همه از شرح ضد و نقل میکنند و بایه تصانیف شیخ
 جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعه است و این احادیث قابل اعتماد نیستند
 که در اثبات عقیده یا علی بانهائسک کرده شود و گماذ کر مولانا عبد العزیز الدارمی
 فی العجا که انما فقه علاوه برین از تنقیص این عباس که شیخ جلال الدین سیوطی ذکر
 آن در درین شور کرده صریح عدم سماع موتی مستفاد است چنانچه عبارتش مختصر بیضی
 عبارات دیگر کتب قلم بندی شود و در سماع انبیاء علیهم السلام کلامی نیست که ایشان را حیث
 حاصل در معترض عبارت های مذکور که برگزیده است نه از اند برای زیادت حجم کتاب
 نقل نموده است و بیکر قطع الحشیش الرطب من غیر الحجابته من جمله آنهاست باید دید که
 این عبارت را از سماعت موتی چه مناسبت آحاد چون از جواب معالفا معترض فرست
 دست داد و لهذا تحقیق این مسئله بطور دیگر ضرورتا و بود و دوفسائی و این ماجر واری
 بهیقتی از ادس و شتی روایت کند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من افطن
 ایامکم یوم الحجۃ فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النسخة و فیه الصعقة و اکثروا علی من الصلوة فیه
 فان صلواتکم من روضه علی قالوا یا رسول الله و کیف ترض صلواتنا علیک و قد ارسا قال
 ان الله حرم علی الارض احوال الانبیاء یعنی گفت او من صحابی که فرمود رسول خدا
 الله علیه و سلم درستی که از جمله فاضله عن زوزائی شمار و رجوع است در وی پیدا کرده

من ان ترم خرق للعادة المستمرة فلما ان الله تعالى حفظها اسند ذلك يمكن من العزم عليهم
 ومن الاستماع منهم صلوة الامة ويؤيد ما سير في الحديث الثالث من الفصل الثالث قرار
 بنبي السجى يرزق والله اعلم انتهى ودر جامع صغير فوشته وكذا لك الكلام لان مناه
 الافهام والموت ينافيه الا ترى الى قوله وما انت بسمع من في القبور ودر ما به فوشته
 من قال ان فترك بقدرى حركات فضرية فهو على الحيوة لان الضرب بهم لفعل اولم
 يتصل بالبدن والايام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر موضع فيه محوق في قول
 العامة وكذا الكلام وان جولى لان المقصود من الكلام الالفهام والموت ينافيه انتهى ودر
 عيني حاشية به اية فوشته قوله لان المقصود من الكلام الالفهام انى افهامه قلانا والموت
 ينافيه اى ينافي الكلام لان المراد من الكلام الاسماع والميت ليس باهل للاسماع لا تتر
 الى قوله تعالى انك لا تسمع الموتى الى قوله تعالى وما انت بمستمع من في القبور فان
 قيل قد روي انه صلى الله عليه وسلم كلم اصحاب القليب يوم بدر حيث سماهم باسمائهم
 فقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقد وجدتم ما وعدنى ربى حقا قلت اجاب الاكابر ان
 كان محقرة له عليه الصلوة والسلام وقال الا ترى انهم لما قالوا يا رسول الله انهم يسمعون فقال
 انهم يسمعون كما تسمعون وانما اراد بهم انهم يعلمون ان الذي قلت لهم حقا وقال السكالك
 فان قيل قد روي ان قبلى بدر لما اتوا القليب قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم على
 راس القليب فقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اكلم الميت يا رسول الله فقال
 عليه الصلوة والسلام ما اتمم باسمع من هو لا قلنا بر غيرنايت فانه لما بلغ هذا الحديث
 رضى الله عنها قال كذبت على رسول الله فانه تعالى قال انك لا تسمع الموتى وما انت بسمع
 من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان من خصوصاته محقرة لا وقيل المقصود غلط
 الالفاظ لافهام الموتى كما روي عن علي رضي الله عنه اذا اتى الى المقابر قال يا قوم من من
 امانساؤكم فقد نكحت والامساؤكم فقد قسمت واما وركم فقد سلبت فهذا خبركم عن با

فاجبرنا عندكم كان ذلك على سبيل الوعظ للاجلاء لا الخطاب للموتى ودرغنا به من نوسيد
 قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام
 الاقناع وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل يروى ان قتلى بدر المشركين
 لما اتوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القليب وقال اهل
 وجهكم ما وعدكم فقال عمر انك لميت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما انتم بآدم
 من هؤلاء فلما غير ثابت فانه لا يبلغ هذا الحديث عاتقة قالت قال الله تعالى انك لا تسمع
 الموتى واما انت لمسمع من في القبور ثم ان لوحه ذلك كان ذلك مجزة لرسول الله صلى الله
 عليه وسلم انتهى ودرغنا به في نوسيد احسن ما يجب به انه كان مجزة لرسول الله صلى الله عليه
 وسلم انتهى ودر شرح مواقف نوسيدته كه تجوز قيام علم وقدرت واراوه وسمع وغير
 بيت مذموب فرقه صالحه از معتزله است عبارتشن اين ست الصالحية اصحاب الصالح
 ودر ميمهم انهم جوزوا قيام العلم والقدرة والارادة والسمع والبصر بالميت ويلزمهم
 جواز ان يكون الناس مع الصالحين هذه الصفات امورا وان لا يكون البسار
 تعالى جيا انتهى ودر شرح مقاصد علامه سعد الدين تفتازاني مر قوم ست اما قوله
 ما انت لمسمع من في القبور فتمثيل حال الكفرة بحال الموتى ولا نزاع في ان الموتى
 لا تسمع انتهى ودر غرائب في تحقيق المذاهب نوسيدته رأي الامام ابو حنيفة من ياتي
 القبور باهل الصلاح فيسلم ويحاطب ويكلم ويقول يا اهل القبور هل لكم من خبر وهل
 عندكم من اثر الى ان اتيكم وناوئكم من شهو ورويس سوالي منكم الا الله عارفهم ورحيم
 ام حلفتهم فسمع ابو حنيفة يقول مخاطبة ام فقال هل اجابوا لك قال لا فقال له فقال له
 وشررت بيدك كيف تكلم جبارا لا يسمع طيعون جوابا ولا عليك شيعيا ولا يسمعون
 صدقوا وقرأ ما انت لمسمع من في القبور انتهى ودر فصول في علم الاصول في نوسيد
 لوحات لا يكلم فلانا ولا يدخل دار الموت او ضرب به بعد الموت لا يبحث لعدم معنى الاقناع و

الايلام انتهى ودر نظر الدلائل می نویسد بان الذین فی القبور لا یسمعون باکیرون و
 انتهى ودر سنن ترمذی می نویسد من جلف لا یکلم فلانا فکلمه موده لا یکنث لعدم الاسماء
 انتهى ودر تفسیر در مشور می نویسد اخرج ابو سهل السدی بن سهل الجندی النیشابوری
 فی الحامس من حدیثه من طریق عبد القدوس عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله
 انکم لا تسمع الموتی واما انت یسمع من فی القبور قال کان البنی صلوات علیهم علی القبر
 بده ویتقول بل وجدتم ما وعد ربکم حقا یا قتلان یا قتلان التکفر ربکم التکذیب
 التقطع ویکرم فقالوا یا رسول الله صلعم یسمعون ما نقول قال ما انتم با سماعهم لا قول
 فانزل الله انکم لا تسمع الموتی واما انت یسمع من فی القبور ودر تفسیر مضیاری نهشته
 انما یتجیب الذین یسمعون ای انما یتجیب الذین یسمعون یسمع واما لک قوله تعالی بالقری
 السمع و هو شهید و هو لا و کالموتی الذین لا یسمعون و در جامع القرآن تحت آیه کریمه
 و الموتی یجیبهم السدی نویسد ای الکفار کالموتی لا یسمعون انتهى و در جلاله تحت و الموتی
 می نویسد ای الکفار شهیدانهم هم فی عدم السماع انتهى و در نیشابوری و کسان تحت آیه
 کریمه انما یتجیب الذین یسمعون می نویسد یعنی ان الذین یخرض علی ان یصد قوما
 بمنزله الموتی الذین لا یسمعون واما یتجیب من یمنع انتهى و در تفسیر مد الکتاب تحت آیه
 کریمه و الذین کذبوا بایاتنا هم و یکرم می نویسد المعنی انهم فی حال کفریم و کذبهم کس
 لا یسمع و لا یتکلم فلهمذا شبه الکفار بالموتی لان المیت لا یسمع و لا یتکلم کذا قال ابن النبی
 السدقی الشافعی فی تفسیره فی باب التاویل فی معنی التضرع انتهى و در معانی التفسیر
 تحت همین آیه می نویسد انهم لفرط اعراضهم عما یدعون الیه کالمیت الذی لا یتکلم
 ساعد و الصمد الذی لا یسمع انتهى پس آنچه مذکور است خلاصه اش آنکه آیات حیدر
 انکم لا تسمع الموتی واما انت یسمع من القبور و غیر ما و شان نزول این بر دو آیت منفر
 ابن عباس بر و انت ابی صالح مخرجه ابی سهل سدی و اخا و یسه اذس و ابو الدرداء

و غیرها و کلام اتمام ایچینقده و ایام محمدی و عینی و طبیعی و سید جمال الدین محدث و نور پستی
 و ایام راغب و سید شریف جرجانی در شرح مواقف و علامه تقازانی در شرح مقاصد و شرح
 عقاید و عبارت جامع صغیر و کافی شرح وافی و هدایه و فتح القدر و کفایه و عنایه و عینی
 حواشی هدایه و مستخلص نهر الفائق و عینی شروح کثر و غرائب و مفصول فی علم الاصول و
 نظم الدلائل و ششاشی و در مشهور و بیضاوی و جامع القرآن و جلالین و کشاف و منشیایور
 و مدارک و معالم التنزیل نهضت بر آنکه موتی را سماع نیست و فرقه صالحیه از معتزله خارجند
 که علم قدرت و بار و ده و سمع و بصیرت و سمیت قائمست با بحکم از کتاب سنن و اجماع امت ثابت
 که موتی را سماع حاصل نیست **سوال** دعا و ائمه از جناب الهی باینطور که الهی بجزمت
 بتی و ولی حاجت مراد و اگر جائزست یا نه جواب دعا باین طور که الهی بجزمت بتی و
 ولی حاجت مراد و اگر جائزست چنانچه از شرح فقه اکبر ملا علی قاری مفهوم میشود و بنیر
 قواعد الایمان فی علم الکلام و معرقة الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکورست عبارت دیگر

اگر بجزمت مصطفی گوید یا یزید در دعای استفتاح بجزمت الشرح الحرام و المستطاع
 و تبریک علیه السلام یا نور و مروست اما بحتی فلاں گفتن نشاید چنانچه قواعده الایمان
 و معرقة الایمان اینوقت موجود نیست فاما شرح فقه اکبر موجود و دیدنش واضح می گردد
 که استشهاد و بیعت و صحن برای تخلیط و غلطست چه ملا علی قاری بعد نقل که است بحتی
 فلاں و غیره و نقل اختلاف در معرقة الغری فی سید قلت در دایرة اللهم انی استیجاب

بحتی استیجاب علیک و بحتی میثای الیک فالمراد بحتی الحزمته او بحتی الذی وعده منسحق
 البرزخه یعنی منیع که برای بحتی گفتن و دلیل آن نوشته که از لیس لاحد علی الله حق پس
 مراد آنست که حق و جرنی بر خدا کسی را نیست پس بحتی فلاں باین معنی مکرر است و گفته
 فلاں که واروست مراد ورنجا از حق رحمت نیست یا بحتی تفضلی مسئله بجزمت بتی و ولی در
 مذکور نیست و ذکر رحمت در ضمن بحتی است یعنی از حق رحمت مرادست پس بحتی گفتن مراد

و غیر مکر و دشت در سر اسیر می نویسد و جوابی الا تار ماول علی الجواز و تفسیر غریبی
نوشته است آنچه در روایت توبه حضرت آدم یعنی اسلمک بحق محمد آمده است محمول است
بر حق تفضلی که مذهب اهل سنت است و آنچه در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی است بر کسی
مقتضی که افعال عباد را مخلوق دانست پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان است و
از بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رایج بسیار داشت و استعمال این لفظ در مذهب
ایشان شده فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب نرود
بدانیه کلامی تعرض درین مقام مثل تقدم فی اول الکلام است که زبانی انبوت است
نیست مگر اعتماد از نقل مجیب مرتفع سبحان الله چه مردمانند که عدم واقفیت خود را
دلیل بی اصلی شریعی گردانند اصل کتابا که مجیب از آن ناقل است نمی بیند قانون
لهم و لمن قلد هم و استشهاد مجیب برای جواز بجزمت گفتن از شرح فقه اکبر صحیح است
ناوین کردنش حق وارده آثار را بجزمت و دلیل جواز بجزمت گفتن است و مجیب همین
نوشته که از شرح فقه اکبر مفهوم می شود و آنکه در آن با تنقیح این مسئله بر قوم سنت
و هر چند که از قوم کلمه بحق در بعضی آثار جوازش ظاهر است اما اگر بر سلف در آثار مذکوره
تجوز را بکار برده نظر آلی المحققه استعمالش جائز ندارند تا به هیچ وجه حقیقی بر خدا
تعالی در خاطر می منظور نگردد زیرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که حق کسی بر
خدا تعالی ثابت نیست از همین جایست آنچه ابو عبد الله محمد بن نیرید بن مایه قزوینی در بیان
خود از ابی کعب می آرد که گفت ابی بن کعب و ابی اناسه قلوب اهل سمواته و اهل الارضه علیه السلام
هو غیر ظالم لهم و لو جرم کات رحمة خیر لهم من انما هم در تفسیر بحر مرآت تحت آیه که می جماعی آمدن
بر کلمات الایه بر قوم سنت آیه است اخرا از هم ثبوت حق حقیقی مردمان را در و عا از بحق فلان
منع کرده اند از جهت تحقق حق تفضلی در و عا آدم بحق محمد آمده است ای در برای منسوب بیکه
ان بقول فی دعائه بحق فلان او بحق انبیائک و رسلک لانه لایحق للمخلوق علی الخالق

انهمی و در شرح وقایع می نویسد که توله فی دعائه بمقتضی الغرین و بحق رسالت
 انبیا لک لانه یوم تم تعلق غیزه بالعرش للاحق لاحد علی الصد و عند الی یوسف و یحیی
 الاول و الدعاء و الاثر انهمی و در مختار می نویسد و کرده توله بحق رسالت و انبیا لک و اولیا
 و بحق البیت لانه للاحق لخلق علی الخلق انهمی و در تصاب الاحساب می نویسد لایسح لاحد
 ان یقول سئلتک بحق فلان او بحق انبیا لک و رسالت و نحوه انهمی و در عالمگیری می نویسد
 بکیر ان یقول فی دعائه بحق فلان و کذا بحق انبیا لک و اولیا لک و بحق رسالت و بحق
 البیت او المشعر الحرام لانه للاحق لخلق علی الصد تعالی کذا فی التبین انهمی و در مختار و الفتا
 می نویسد بکیر ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد لانه للاحق لاحد علی الصد تعالی
 انهمی و در قنای عجیب نویسد بکیر ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق رسالت
 و انبیا لک کذا و کذا فی تجرید کن الدین الی الفضل الکرامی انهمی و در قنای عجیب می
 نویسد بکیر ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد کذا لانه للاحق لاحد علی الصد تعالی
 انهمی و در قنای سراجیه می نویسد بکیر ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق رسالت
 انبیا لک انهمی و در جامعه العلین الشریفین می نویسد مکره ست گفتن در دعاء بمقتضی الغرین
 و عرش و بحق رسالت و انبیا لک که مومست تعلق عز و ابر و بعش و هیچکس این خدا و حق
 و نزد الی یوسف اول جائزست برای دعاء و اقوره قال علیه السلام فی دعائه اللهم انی
 اسألك بمقتضی الغرین و عرش و منتهی الرحمة من کتابک و باسک الاعظم و جدک الاعظم
 و کلماتک الثمینه امیکونیم که این خبر واحدست پس احتیاط و امتناعست انهمی و حاصل
 از تفسیر بحرهای و دیگر وقایع و در مختار و تصاب الاحساب و عالمگیری و مختار الفتا
 و قنای عجیب و قنای غریب و قنای سراجیه کتاب جامعه العلین الشریفین و نحو اینها
 که برای اخرازم و هم ثبوت حق حقیقی در دعاء بحق فلان گفتن مکره است و نشاید سهوا
 اگر اهل مشرق یا یونان یا رسول الله یا اولیا الله و اگر اهل مغرب بگویند یا رسول الله یا

اولیا و ائمه بر اینها اهل شرع چه حکم فرمایند مشرک یا کافر یا ضعیف یا کبیره یا مکروه یا حرام حلال
 درند اگر آن غائب میان نبی و غیر نبی فرق است اگر نبی را ندانند خواهند بود برای صلوة
 یا سلام ظاهر آواز است بعد از وجه یکی آنکه در حدیث شریف وارد است که ملائکه از طرف
 حق تعالی مقرر اند هر که بر نبی صلی الله علیه و سلم صلوة یا سلام می فرستد ملائکه نزد نبی
 صلی الله علیه و سلم میسازند دوم آنکه در اینجا خطاب بر آسانیدن سلام دارد و نشانه
 پس بنابرین اگر کسی یا رسول الله بگوید پس برای آسانیدن درود یا سلام جائز است
 و در حق دیگر رشتگان صوابی نبی این قسم وارد نشده پس او در حق غیر نبی ممنوع و مخلوط خواهد
 بود و بمقتضا طوطی تخصیص اندازی با ایصال درود و سلام محض غلط آری ندانند برای ایصال
 درود و سلام هم جائز است و برای استعدادهم جائز است نبی باشد خواه ولی چنانچه سابق
 مفصلاً در بحث استعدا و گذشت و تمام می گردد این نزاع بانکه خود موجب جواب
 هشتم آدم نویسد که برای اینجا حاجت صلوة استحاجه ثابت شده در کتب حدیث
 مرقوم و مذکور است انتهى و در این ندان نبی برای استعدا و موجود که در بحث استعدا و آدم
 حصن حصین شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده شد از هر یک برای جواز ندان برای
 نبی مخصوص با ایصال درود و سلام به انبیا چه رسیدنش بود اسطه درود به انبیا که
 است اما بغیر ایشان بلا و لا تخیری استعدا و رسیدنش اعتبار نبی ندان درود و سلام
 بالاستقلال مخصوص به نبی است و بغیر انبیا جائز نیست مگر بالتبع کافی اکثر العباد و لا علی
 علی غیر الانبیاء و الا ملائکه الا بطریق الشیخ انتهى و در سر اجیه مینویسد بکوه ابن یقول
 صلی الله علیه و سلم ان الا علی طریقه تبعیه النبی صلی الله علیه و سلم انتهى شیخ جده الحق میگوید
 و نهومی در ترجمه مشکوٰه می فرماید اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و سلام بر غیر
 انبیا بالاستقبال یا فی و تخار و نهومی و آنست که مخصوص است به انبیا انتهى و در فیضیان
 می نویسد بکوه ابن یقول صلی الله علیه و سلم و نهومی و آنست که مخصوص است به انبیا و نهومی و در ترجمه مشکوٰه

لا یضلی احد علی احد الا علی النبی صلی الله علیه وسلم انتهى در شفای قاضی عیاض مستطور
 قال سیفیان مکره ابن ابي لیلى الاعلی بنی وجدت بخط بعض مشایخ ذهب مالک لا یجوز ان
 یضلی علی احد من الانبیاء سوى محمد صلی الله علیه وسلم وند اخیر معروف من ذهب و قد قال
 مالک فی البیضا لیحیی بن سحاق اکره الصلوة علی غیر الانبیاء انتهى و نیز در همین کتاب
 رقوم است قال القاضی الصدوق الذی ذهب الیه المحققون و امیل الیه قال مالک
 و سیفیان رحمهما الله تعالی و رومی عن ابن عباس اخاره غیر واحد من الفقهاء و یستطیر
 انه لا یضلی علی غیر الانبیاء و عند ذکر جمیل بن یوشی یختص بالانبیاء و توقیر الهم و تغیر الکما
 الله تعالی عند ذکره بالتثنية و التقدیس و التعظیم و لا یشار که فیہ غیره کذا لکن تجب
 تخصیص النبی صلی الله علیه وسلم و سایر الانبیاء و صلوات الله علیهم اجمعین بالصلوة
 و التسلیم فلا یشار که فیہ سواهم انتهى و نیز در همین کتاب مستطور است فهو امر لم یکن معروفا
 فی الصدر الاول كما قال ابو عمران و انما احداثه الرافضیة و التشیع فی بعض الائمة
 انتهى و رسیدن صلوة و سلام بصلالحین غیر انبیاء از هر جا بر گزینان شده و آنکه از
 روایت ابن مسعود اصابت سلام ثابت نموده مراد از ان رسیدن اثر سلام است
 نه رسیدن نفسی سلام چنانچه شیخ عبدالحی محمد ث و دیلمی در ترجمه مشکوٰۃ قول علیه السلام
 فانه اذا قال ذلك اصاب کل عبد صالح فی السموات الارض را همین ترجمه فرموده اند
 حیث قال لیس عبد رستی و قسید بگوید بنده این دعا را بر سبیل عموم میرسد قرآن بر بنده
 صالح که در زمین و آسمان است انتهى ملا علی قاری در مرقات بعد قوله اصاب نوشته
 فاعلمه غیره لکن ای اصابت ثواب نه الدعاء او بر گفته انتهى لیس ضرورت که نداء در
 غیر منی محذور و ممنوع باشد و ندایک در صلوة الحاجه واقع شده نیست مگر ابقاء علی
 اصله مثل آنکه شیخ عبدالحی محمد ث و دیلمی در وجه خطاب در التحیات و در ترجمه مشکوٰۃ
 نوشته در وجه خطاب با آنحضرت بجز الله را این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب

معراج از جانب پروردگار تعالی بر آنحضرت ص خطاب بسلام اند پس آنحضرت مردود
 تعلیم است نیز بر همان لفظ اصل گذاشت انتهى و نیز شیخ عبدالحق و طبرسی در رساله
 هشتم تحمیل البرکات فی بیان معنی القیام میفرماید اگر گویند که خطاب موحیان رسالت در آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم در نیقام حاضر نیست پس توجه این خطاب چه جایگاهش است که چون در
 این کلام در اصل یعنی در شب معراج به صیغه خطاب بود و دیگر تغییرش ندادند و بر همان اصل کلام
 و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفه خطاب
 میگفتند و بعد از زمان حیاتش اینچنین میگفتند السلام علی نبی رحمة الله وبرکاته نه بلفظ خطاب
 انتهى و نیز شاید که بواسطه درود باشد که از گفتن یا شنیدن نام آنحضرت ایصال رفود در آید
 می شود ابو عیسی ترغیبی در جامع خود از ابوهریره می آورد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 رغم انك رجل ذکرت عنده ولم یصل علی و یا امام احمد بن حنبل و شیبانی در مسند خود از جابر
 بن علی می آورد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان خیل بن ذکرت عنده ولم یصل
 علی بحر العلوم ملا محمد العلی در اربکان از جده می نویسد بحسب الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم
 عند ذکر لفظ عی عنه صلی الله علیه وسلم و سماعه و الواجب لایترک اصلاً خصوصاً واجب هو
 متبع الخیرات و الکرامات انتهى در کتاب بلاغ البیان فرشته باید دانست که مرویست بضعف
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله خطاب الی دعا کنید تا او تعالی اجابت
 من باز دهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وضو کر و در رکعت نماز بگذارد و بگوید اللهم
 الی اسألك و التوجه الیک به چیک محمد بنی الرحمن یا محمد یا بنی الله الی التوجه بک الی الله
 فی قضا و حاجتی یقتضیها اللهم فشفعه فی نفسی خدا را دعا کرد و خدا تعالی بر ذی بصارت
 باز از انی فرمود درین حدیث دو طریق صحیح یکی آنکه از دو قهرم هر شرک دوم سالم
 از ان آنکه آنست که مخصوص بر زمان حیات آنحضرت بود و ممکن است که آن ضرر لا یمیرزب
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سجده نبوی و در رکعت نماز گذارد و در دعا ضرر و بعد از

نماز با هم مبارک یابنی الله اندا کرد تا آنحضرت را بر درجند و دعا کرد چنانچه کلمه اللهم
 مستفعد فی صاف دلالت بر یعنی می دارد و نیز نجاست که بعضی این خرق عادات را در
 معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده اند و نیز موبد این یعنی است آنکه عمل احدی
 از اصحاب و حاجتی از حاجات بدین دعا منقول شده است و بسا حدیث است که چون
 صحابه بران عمل کرده اند حکم آن جاری نماند و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم این
 دعا را علی العموم ارشاد نموده اند و گفته که اگر حاجتی و مصیبتی در پیش آید این دعا را بکنند
 اگر در عبارت این حدیث از اول تا آخر ملاحظه کرده شود هیچ مخدور لازم نیاید گویا عمل
 بجناب او تعالی عرض میکند که سوال من از نسبت نه از غیر تو و آنکه من میخواهم که نی از حق
 است سوئی تو متوجه میگردد و هم محض برای شفاعت است پس این عرض کرده آنحضرت
 را که در آن حال زنده بودند و نزد او حاضر بروی خطاب کرد و گفت ای غیر خدا متوجه
 نمیکردم ترا بسوی پروردگار خود و بر قضای حاجت خاص من تا که روا کنندش پس
 بر گاهیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شفاعت شدند سائل بجناب الهی عرض
 کرد ای بار خدا یا شفاعت او قبول کن در حق من مثال این قصه آنست که غریبی را از
 بادشاهی گزند می رسیده پیش وزیرش التاج آورده گفت چه کردی من تعلیم کن که باز
 این گزند از من بردارد وزیر گفت من هیچ دان او هستم که عجز و انکسار بر ترا بسیار درست دارد
 تا وقتیکه تو عاجز نباشی خواهی کرد و التاج بجانب او خمی بر و سفارشش من در حق تو اثری نخواهد
 کرد و خبر دار بر گاهیکه در حضور او درائی بدیگری التاج نه غائی مگر همین محبتی که با من اری بروی
 ظاهر سازی و گوئی که ای پادشاه تو بر وزیر خود مهربان هستی و من یار او هستم با من
 رسید در حضور تو بر حیده ام و آن وزیر هم بحضور تو در حق من سفارش میکند اینک
 آنگاه بمن گوئی که ای وزیر پادشاه من روی عجز و انکسار بر تو سیله محبت تو می آرم
 بسوی پادشاه خود در انجام مطلب خود که بر تو معلوم است به امید آنکه پادشاه حاجت

من روا کرد از آنکه در حق تو شفاعت خواهیم کرد لیکن تو هم غافل نباشی و زود بگویی
 که ای بادشاه سفارشش و نیز خود در حق من قبول فرما که بی اقبال تو گشود کار ما
 ممکن است پس این معنی بعینه همان مضمون است که از فعل حضرت عمر رضی الله عنه در استعا
 که تو سلیم حضرت عباس رضی الله عنه عم نبی صلی الله علیه و سلم کرده بود در دشمن میگرد
 یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در حالت طلب باران حضرت عباس رضی الله عنه را پیش
 کرده بجناب الهی عرض کردند که بار خدا یا اول در اساک باران تو سلیم پیغمبر
 الحال هم پیغمبر ترا وسیله گردانیدم یعنی دعا را در فرستادن باران قبول فرما که ما
 بجهان پیغمبر تو ایم از اینجا ثابت میشود که زندگان را به بی نظیرین که مذکور شد وسیله ساختن
 در قبول دعا خود را که غیر از شمول بنده مسلمان در دعا چیزی دیگر نیست معلوم است
 بلکه سنون صحابه کرام و اگر گوئیم که نسبت پیغمبر است نیز رواست زیرا که آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم ضریر البصر مذکور را این طریق تو سلیم تعلیم فرموده بود در طریق سالم از تو هم در
 جلی است که اشاره النص این کلام را مخصوص بذات پاک آنسر و صلی الله علیه و سلم
 اندر ظاهر است که در حالت غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندا با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مجاز است و اطلاق مجاز را علاقه مجازی ضروری و آن علاقه این است که ذات
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وصف نبوت که مؤمن میسر میسر است مندرج در ایمان گویا
 که داخل قلب هر مسلمان است پس سائل بجناب الهی به این ندا ظاهر میسر میسر و وسیله
 دعا و من ایمان من است به پیغمبر از اینجا است که آن سرور صلی الله علیه و سلم بعد از اتمام
 نبی الله هم تعلیم فرمودند لطافت این معنی و حقیقت این مجاز را اهل مذاق شعور خوب
 یا بنده حافظ آئین شیعیه از روی رحمت الله علیه میگردید پس ای خیمه خرام که
 کجا است نه حاصل آنکه بیشتر اوقات آدمی در حضور ایزد تعالی برای حصول حاجت
 اضطرار یا تنجلی میکند و آن اضطرار یا ما دام که تنجیر بشکر نیست موجب نزد قبولی سزاوار

لیکن چون این تخیل عوام را کشتان کشتان در ورطه شرک می اندازد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علاج آن فرموده اندیم در جایی دیگر و هم درین حدیث چنانچه کلمه اللهم شفعه فی حج دلیل واضح است بر آنکه این خطاب خطاب تخیلی است و الا حاجت به این دعائی افتاد که بار خدا یا پیغمبر را در حق من شفیع گردان بلکه چنان می بایست گفت که ای پیغمبر در حق من شفاعت کن شخصی درین مقام نیکو گفت که ضمیر منصوب غائب در شفعه فی عائد به پیغمبر است اگر خطاب حقیقی در یا محمدی بود شفعه نزد الهی می گفت اگر چه پیغمبر هم مجاز است اما بر او ضمیر غائب صاف دلیل است بر آنکه ذکر نام آنسور و محض برای لحاظ دینی است نه آنکه ذات پاک آنسور و صلی الله علیه و سلم مقصود باشد باشد یا نه

فما طریق الاول سلم و انجی قدر بر اثنی عیار است مآنه پس نداد در حق غیر نبی ممنوع و محظور خواهد بود بدلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب تلاوت نموده خواهد شد معالطه این فقره عند التامل محض بیغنی است چه آنچه ظاهر از آن مستفاد میشود همین که از آیات مذکوره حرمت نداعمو ثابت مگر بسبب ورود خبر ندای نبی برای رسانیدن سلام خاص است از آن و این معنی درست نمی آید چه اگر محجب در مانع منافات کفر و شرک بودن ندای غیر خدا قرار داد و خاص در عام پس ندای نبی هم در ندای منافات و اخلاص باید پس حاصل آنکه یک قسم شرک و کفر کند اگر نبی برای سلام رسانیدن است خاص جائز باقی اقسام شرک ناجائز و قبل از احوال جناب علاوه بر آن عام را هرگاه که خصوص لاحق میشود قطع و یقین باقی نمی ماند این امر در اصول مقرون و مسلم است حسامی خوان هم میداند پس قباحی بدتر از اول لازم شده بنابراین مطلب عجیب آنست که اگر ندای ندای بزرگی باین اعتقاد کند که ملائکه از جانب خدا مقررند چون پندیده اند می کنند خبر آن ترو بزرگی می رسانند پس ندای باین گمان در حق نبی اگر مبرور و دست ظاهر جائز معلوم میشود زیرا که در احادیث وارد

شده که ملائکه برای رسانیدن صلوة و سلام مقررن دارند هر جا که صلوة و سلام خواهر
 فرستاد خواهند رسانید و چون این امر در غیر نی ثابت نشده لهذا از حق ایشانند
 بمجاهدات مندرج و محظوظ است بدلیل عموم آیات در تقیید ندای غیر الله در حاجات و ندای
 نبی بدر و دنیاس در و دین عموم خارج است و اگر اعتقاد دارد که این بزرگ بر اعلم
 غیب حاصل است و هر وقت که من ویراندا میکنم می شنود یا قدرت مستقله در انجام حاجات
 میدارد و یا در عالم تصرف است پس ندایان اعتقاد برای هر یک خوانی باشد خواه
 ولی شکر و کفر است و چون عام را خصوص تخصیص اصطلاحی لاحق میشود البته قطعی
 نمی ماند مگر احتیاج بدان باقی ماند چنانچه در مآل نوشته فان بحق العام خصوص معلوم و مجهول
 را بطریق قطعیتها لکنه لا یسقط الاحتیاج انتهى و در اینجا اولاً کلام در تخصیص اصطلاحی است
 چنانچه بر شاشی خوان هم پوشیده نیست و ثانیاً عموم آیات در منع و حظر ندای غیر الله
 است در منع و حظر دلیل غنی هم کافی است پس بحق خصوص قیاحتی ندارد و عبارت
 مأیته و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندای کند که من هرگاه که فلان کس را ندا میگویم
 شنود یا قدرت مستقله در انجام حاجات میدارد و یا در عالم تصرف نیست یا شکر است
 در کار خانات الهی میدارد پس در اینصورت شرک یک گردانیدن است بخدا و غیر خدا را
 و برای رفع همین امر جناب پنجم جلی الله علیه و سلم مبعوث شده اند چنانکه بر او علم غیب
 و قدرت حقائق و تصرف در امور عالم شرک یا خداست تعالی نباید ساخت پس این قسم
 ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است مخالف طحطه حقیقت این است که هرگاه
 کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماخ خدا میشود و عام است که زنده باشد یا نه
 نبی باشد یا غیر نبی سماخ سلام شد یا غیر سلام یا قدرت است به بقدره در انجام حاجات
 دارد و یا در عالم تصرف است یا شکر است تدبیر و کار خانات الهی دارد پس این اعتقاد
 خود کفر است و شرک اگر چه ندانند و قرون بزند اگر دین نیست پس قول مجتهدان

قسم ند کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی تخیل سنت علاوه بر آن از کلام مش
طاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا باین اعتقاد که من
برگاه فلانی را ندایم کنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را می شنوند آن شخص قدرت
مستقله در انجام حاجات ندارد و در عالم متصرف است و نه شرک یک ندبیر و کار
خارجات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعا سے او در حضرت الوهیت
نسبت بدعیای من قبولیتی زائد دارد و این قسم ند کردن غیر خدا را شرک و کفر است
و همین صورت مطلوب سائل بود که ثبوت من از ولی الله بجز این اعتقاد نمیدارد و از این
قسم انحاء منوّه محض برای تعلیط ندای نبی را برای سلام جائز نهشته مالمقی را
داخل شرک کرده و او حالانکه این امر خلاف عبارت خودش هم نیست غایت الامر
اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و سواهی آن شرک
نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای نبی برای سلام دارد و ندای نبی برای
استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد وارد نیست اول مستحب
یا جائز و ثانی مباح یا ناجائز و ظاهر این تعلیط آن است که اعتقاد این فرق چنان
که ند کردن اموات از دور با اعتقاد استماع شان اعتقاد نمودن علم غیب است اموات
را گویند باجماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صریح البطلان و ابطال آن معلوم بر که و مگر
است لهذا آنرا در پرده داده اند و اول معنی علم غیب را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد
شاه عبدالعزیز در تفسیر سوره جن می نویسد غیب نام چیزیست که از ادراک حواس
خا بهره و باطنه غائب باشد نه حاضر باشد و بوجود آن دریافت شود و کسب
و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بداهت و استدلال دریافت شود و این
غیب مختلف می باشد پیش کور مادر زاد عالم الوان غیب است و عالم اصواته و نغمات
والحان شهادت و پیشین عین لذت جماع غیب است و پیشین فرشته المگر سنگی و تشنگی

غیب است و دفع و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت
 به مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه
 و شرعیه باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقائق ذات و صفات او تعالی است
 علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص و تعالی نامند فلا یظهر علی عبیده احدی غیر
 مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و چنانچه بعضی از بزرگواران که رفع تلبیس اشتباه و خطای بعضی دران
 اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذا فی صحت
 که او را اظهار غیب توان گفت بخلاف اطلاع بجهنم و اطباء و کاهنین و زوالان و
 جفریان و فلان مینان که علم ایشان بعضی حوادث کونیه از راه کسبه لال و علاقه
 ظنیه یا اخبار محله الصدق و الکذب جنیان و شیاطین تخفیفی و در پی میباشند و بعضی
 اولیای راه چند عالم الهامی یقینی بعضی حقائق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل میشود
 اما تلبیس اشتباه و کجایان الوجود از ان مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا
 بران متحقق گردد بلکه اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان
 و لهذا تکلیف عام بران متحقق نمیشود و الی آخر تا قال تسیر اظهار بر غیب هیچ کس نمی داند
 مگر کسی را که پسند میکند و آنکس سولی می باشد خواره از جنس ملک باشد خواه از هر
 بشر و هم در تفسیر مذکور می نویسد و در اینجا باید دانست که صاحب کشفانه بنا بر
 اعتزال خود در تحت این آیت گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذی فی انفسه
 ایهم وان کان اولیاء و مرتفعین فلیسوا بر مثل الی آخر تا قال لیکن با وجود ادعای
 این حرف از بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیت نفی اطلاع بر غیب نهی
 بر رفع تلبیس اشتباه و کجی دران حاصل شود از غیر رسولان پسند نمی آید و اطلاع بر غیب
 چه جامی بلکه کرامات و دیگر ابطال نماید و در تفسیر گذشته که اظهار بر غیب
 چیز دیگر است و اظهار غیب بر شخص خبری دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیاء

بر آنچه از غیر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و واقع است الی یاقار
 و لهذا اکثری علمای اهل سنت و جماعت که فرق در اظهار شخص غیب اظهار غیب بر
 کرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعی است که تکلیف آنها عام بر کافین
 می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض خضر علیه السلام را اطلاع بر
 هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیت حصر علم غیب بر نطق رسول فرموده و رسول
 اخبر انبی است آری اطلاع بر احکام شرعی جدید و دادن خاصه رسول است که
 درین یافته میشود و بعضی از ایشان گفته اند که حصر تلاطمه قید اصالت است یعنی
 بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و او یا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل
 میشود چنانچه نور قمر مستفاوست از نور شمس و حصر خبری در آنچه بالاصالت باشد و نفی آنچه
 از آنچه در آن به تبعیت و وراثت باشد مجازی است متعارف و مشهور داخل بتاویل
 نیست و بعضی از قدام و مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب نوع محفوظ است و
 اطلاع بر نوع پنجگانه است که یا غیر از آن حاصل نمیشود لیکن درین کلام خللهاست الی آخر اما
 دوم آنکه مراد از اطلاع بر نوع اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن
 موجودات در خارج حاصل شود گوئی بطلان نقوش نوع محفوظ باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد
 از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب می داند و بطلان نقوش نوع باشد
 و این معنی او یا و البتد را تشریح حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن را بر این است که
 اطلاع بر نوع محفوظ بطلان و دیدن نقوش نیز از بعضی او یا متواتر منقول است پس
 اختصاص حصر صحیح نخواهد بود و آنچه در این باب فی الحقیقت اصل شرک از اعتقاد است
 لیکن چون ندانی غیر از دلالت بر اعتقاد اثبات علم محیط بر امری غیر خدا می دارد و لهذا
 ندانی غیر از دلالت بر اعتقاد نمودن با اعتقاد مذکور شرک شدن فی نفسه درین حال اگر
 فیما بین زمین اند در صورت عدم اعتقاد این حکم نباشد مگر طایر شرعیت محقق

همین حکم است یعنی ندای غائب شرک نفی و درست و نادرانیکه بعد از اعتقاد و حاضر در ظاهر و بولی غیر
الیه بود و آنرا خود مجیب منوع و منظور نوشته که دعوی شرک و کفر است و چون برای نبی رسیدن
درود و سلام ثابت است پس اینها نیز برای نبی درود و جانشین است و جماع موقی ندای ایثار با کلام
خدا ممکن است و داخل علم غیب نیست مگر این آیهام بختری معتقد بر غیر غیبی نبوت نرسب و پس
ندای غائب بر احتمال صریح چگونه درست باشد و آنکه معتضض اشارتی کرده که در زند و هم
سباع موقوف بر سماع خداست حق است مگر در زنده و مرده فرق من است که سماع در حیات نفی
موجوده است و بعد موت با بدیع قوت غیر موجوده است و مردمان زمان ماکه ندای او یارایند
میکنند همین اعتقاد دارند که هرگاه مآندای این و یکینم ایشان می شنوند و علم محلی و از پدر
بر کلمات ایشان حکم شرک و کفر کردن و درست است از اینجا است که در بحر الزمان شرک و کفر
مترجم است و تروچ بشهادة الیه و رسول الیه عقد النکاح و یکفر لا یعقدا و ان البنی صلی الیه
علیه و سلم علیم الغیب انتهی همچنین است در عینی و قاضیان و عالمگیری و تحارر القناری
نجیب القلوب و عقائد سینه و غیر نام کتاب الفقه و آنکه معتضض از فتح العزیز معنی غیبیان
کرده و نقل عبارتش تصریح عجیب کرده که از ما قبل و با بعد و در میان عبارتی که بخلاف
مدعای خود یافته جند ساخته و قلمهای موافقه را نقل نموده اول در تفسیر این عبارت
عالم الغیب است و غیر این را این علم نیست زیرا که غیب نام چیز نیست الخ و در آخر بعد قول
محقق نمی شود این عبارت است خود هم در تحصیل یقین بان و اعتماد بر آن محتاج خواهد
کتاب و سنت که اقسام وحی اندی شوند پس انما عیب بحکس انمیدهند الامن الخ
من رسول یعنی مگر کسی را که پسند میکند و انگیس رسول می باشد خواهد از جنس ملک باشد
مثل حضرت جبرئیل و خواهد از جنس شریل مثل محمد و موسی و عیسی علیهم السلام که از
انهمار بعضی غیبی خود می فرایند تا آن غیوب را با کافین سازند و طبعش را از روی
بکلی و چه نماید تا احتمال خطا و ناراستی اصلا پس موقوف کن مگر در عامه کافیر بدین

معجزة صدیق رسول شیری نموده باشند در وحی بریاده بران اعتماد نموده در غایت نفیست
 در راه حق گم نگشتند و ایند او را نزال حق غیبیاط یلغی بکار می برد و انتهی و بعد قوله درین کلام
 غلبه است این عبارت نیست زیرا که اول اطلع بر لوح معنی بطلان لغت لوح و نقوش آن
 بطریق صحیح روی نیست که تغییر را بوده باشد بلکه در اخبار صحیح اختصاص این امر بحضرت
 امیر مومنان علی است و ثابت است و حضرت امیر اقبال رسول نبی شدند و دوم آنکه مراد از
 اطلع الخ و بعد قوله حصر صحیح نخواهد شد این عبارت است و مع هذا حمل غیب بر لوح محفوظ باقی
 و مطابق آیت اصلا مناسب نمی افتد قالوجه با تقدیم فی التفسیر انتهی در تفسیر میباید و می گویند
 و الغیب مصدر و وصف به للبقا فقه کاشه اده فی قوله تعالی عالم الغیب و الشهادة و العبر
 میسی المظلم من الارض و البصيرة التي تلي الكلية غيبا او ضعیف خفض کفیل و المراد به المحضی الذی
 لا یدرک الحس و لا یفیه به البتة العقل و هو قسمان قسم لا دلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی و
 عنده مفاتیح الغیب لا یعلماها الا هو و قسم نصب علیه دلیل کائنات و صفاته و الیوم الاحمر
 و هو الیه و هو المراد فی الآتیه انتهی و در تفسیر کبیر بدل آیه کریمه قل لا اله الا انت فی نفع و لا
 خیر الا ما عندنا و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر می نویسد المسئلة الثانية اعلم
 ان القوم لما طلبوا الاخبار عن الغیب و طلبوه باعطاء الاموال الكثيرة و بالدولة العظيمة ذکر ان
 قدرته قاصحة و علمه قلیل و القدرة الکاملة و العلم المحيط لیس الا بندا انتی و در تفسیر فیضایه
 می نویسد ثم امر ببيان باخبار دولة العبودية حتى لا یغیب الیه نقص لا یغاب من قبل عدم علم الغیب
 فقال قل لا اله الا انت فی نفع و لا خیر الا ما شاء الله و فیه ان قدرته قاصحة و علمه قلیل و
 کل من کان عبدی کان کذک و القدرة الکاملة و العلم المحيط لیس الا لله تعالی قال کل من
 ان اهل مكة قالوا لیا محمد الا یخبرک ربک یا سوی الرحمن قبل ان یغیث فتنشری فخر و
 بالارض التي تريد ان تجذب فتزحل عنها الی ما قد اخصب فانزل الله هذه الآية فالمراد
 بالخیر فی قوله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر هو جلب منافع الدنیا و خیراتها

اینست و از این رو که کتاب و قبل از او ایستاد با هر دین یعنی و مگر کنت اعلم الغیب
 کنت اعلم ان الدعوة الى الدين الحق توتر في هذا ولا يؤثر في ذلك فكيف
 بدعوة هذا دون ذاك ان دنا الاعداء من رسول الله و البشارة و ما بين شالي ان اعلم الغيب
 انتهى و خبر داد که و انیدن خدا جسته و ملائکه را از فرمودن رسول مستفاد است بخلاف آنچه
 ندای مستمدين که از کلام خدا و رسول هرگز مستفاد نشده و پس اين را قدامکس دن بران
 محقق باطل است باقی ماند و اینجا شبهه مخافين باینکه در اینجا و ما بعضی عباد و نیست نه بعضی خدا
 پس تحقیق آن است که امام راغب در مفردات نوشته الدعاء کانه او انتهى و در قاموس
 نوشته الدعاء هو الرغبة الى الله انتهى و در صراح نوشته دعاء بالغنم و الداء الدعوية
 خواندن انتهى و در رشیدی نوشته دعاء معنی خواستن حاجت از خداست و معنی است و محمدر
 عینی مشایخ بخاری در کتاب الدعوات نوشته الدعوات جمع دعوة بفتح الدال و بر و ایه
 الدعاء يقال دعوت الدعاء الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء
 فعله و دعوت فلان الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء
 في الدنيا و في الآخرة و يطلق على العبادة ايضا و يطلق ايضا على التسمية لقوله عز وجل لا تجعلوا
 دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا و قال في الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء
 اذا قيل يا ابا و محمد لك من غير ان يعظم الله الاسم و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء و الدعاء الدعاء
 نحو يا فلان قوله تعالى ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون
 جهنم و اخرين الآية و يقال هو الدعاء و الذكر و السؤال و قال في تظا لفة الأفضل ترك الدعاء
 و الاستدعاء للمضياء و اجابوا عن الآية بان آخر ما دل على ان المراد بالدعاء العبادة
 لقوله ان الذين يستكبرون عن عبادتي آه و استدلوا بحديث النعمان بن بشير عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال الدعاء هو العبادة ثم قرأ و قال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين
 يستكبرون عن عبادتي الآية اخرجه الاربعه و صححه المحاكم و الترتيب و شدت الحاجة

تقواوا المراد بالبدعي الآية ترك الذنوب واجاب جمهور ان الدعاء من اعظم العبادات فهو
لما حديث الآخر اجمع عرفته ابي معظم اجمع ولكن لا يكون يؤيده ما رواه الترمذي من حديث النضر
رفعه الدعاء من العبادات وقد تواترت الآثار من النبي صلى الله عليه وسلم بالترغيب بالدعاء
واحث عليه حديث ابي هريرة رفعه لميس الكرم على الندم من الدعاء انتهى مختصرا وقد ينسب
نحو آية كريمة اجيب دعوة الداع نوشته اعلم ان الدعاء مصدر دعوت ادعوه وقد يكون
استمعا لقول سمعت دعاء كما تقول سمعته صوتا وحقيقة الدعاء كاستدعاء العبد رب
جل جلاله العناية والاستدعاء والمعونة وقال جمهور العقلاء ان الدعاء من اعظم مقامات
العبودية وانه من شعائر الصالحين وواب الانبياء والمرسلين بالقرآن باطن بصحة عن الصادق
عليه السلام واثبت شحونه بالادعية الواردة بحيث لا يساغ للانكار ولا مجال للشك وقيل الدعاء
في الآية هو العبادة لاروى عن النعمان بن بشير ان رسول الله قال الدعاء هو العبادة و
قد ادعوني استجب لكم انتهى امام رابع ووضعت نوشته دعوت اذا سأل الله واستغثته قال الله
ادع ناري ابي سألته قال تعالى قل ارايتكم ان اتيكم عذاب العدا وان اتيكم الساقة اغير العدا
تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فيها على انكم اذا اصابكم شدة لم تقرعوا الا الله
وادعوه خوفا وطمعا وادعوا شهيذا وكم من جن العدا ان كنتم صادقين واذا سأل الانسان
خدا عارضا مستجيبا اليه واذا سأل الانسان القدر عارضا المجنبه ولا تدع من دون الله لا ينفك
ولا يفرق وقال الله تعالى لا تدعوا اليوم تهورا واحدا وادعوا ثبورا كثيرا هو ان يقول
يا لهفاه يا حسيته ونحو ذلك من الفاظ التماس والدعاء على الشيء الحث على قصده
قال قهر بن سبغنج احب الي حماد عوني اليه قال والدي يدعو الي دار السلام وقال يا قوم
اني ادعوكم الي النجاة وتدعوني الي النار انتهى وقد روى في نوشته النضر بن السباع العلاء
قد يسبح وقد لا يسبح انتهى وقد روى في نسخة اخرى من نسخة النضر بن السباع العلاء
من تدعون فذهب عن قوله من تدعون في قوله تدعون في قوله تدعون فانه من تدعون لا

بیا لکم سوره ولا تظن عمن لکشفه الا اياه اوصل کل من تعبد ونه من اعانتکم الا الله استعین
 ودر فیشا پوری می نویسد وان تدعوهن الی الهدی لای تبعیوکم ویکجزان بکون المراد و
 ان یطلبوا منهم لای طلبون من الهدی لای تبعیوکم الی مرادکم وعلیکم ولا یحییکم لایحییکم
 الله بدلیل قوله فما بعده فادعوهن فلیستجیبوا لکم ثم قوی هذا الکلام بقوله سواء علیکم او دعوه
 نحوهم ام انتم صامتون لان هؤلاء المشککین اذا وقفوا فی مهم وعضله فصرعوا الی ملک
 الاضنام وذلک لیمحیث تلك الواقعة بقولنا لکن استیعابا لخصاص ودر مدارک ودر سوره انعام نوشته
 اذیر المدعوهن امی یخسرون اهتکم بالذم وادعوهن بما هو عادتکم اذا اصابعکم فترحم مدعوهن الله
 روی بها ان کنتم صادقین فی ان الاضنام الله فادعوه فتلحقکم علی ایه تدعون بل حصونه
 بالذم وادعوهن الا الله فیکشف ما تدعون الیه ای مانه دعوه الی کشفه ان شایان فیفضل
 علیکم اتقی در تفسیر کبر تحت آیه که ادعوا لکم تضرعا و خفیه می نویسد انه تعالی فکر الایه الله
 علی القدره والحکمه والرحمه و غیر هذا ثم التکلیف المتوجه الی تحصیل المعارف النفسانیه و
 العلوم الحقیقیه تبعه بذكر الاعمال الا الله تبک المعارف وهو الکمال بالذم وادعوهن قال
 الدعاء مخ العبادۃ فقال ادعوا لکم تضرعا و خفیه فی الایه مسا علی المسئله الاولی ادعوا لکم
 فیه قولان قال بعضهم اعمد وادعوا لآخر واول الاول الثاني هو الاول لان الدعاء
 مغایره لاجاده الدعاء بلفظ معرقه ذلک اليهودیه وعره الربوبیه وهدیه الله تعالی الی
 من جمیع العبادات والمسئله الثانیه فی فقره شرط الدعاء اعلم ان المقصود من الدعاء
 ان یصیر العبد مشایدا للحاجه نفسه و مشایدا لکل مولا موصوفا بکماله کمال العلم والقدره
 والرحمه وکل هذه المعانی دخلت تحت قوله ادعوا لکم تضرعا و خفیه انتهى فخر رازی
 حنینی مرقوم است و در عوده الحق مرید الله است خوانند بچون که کلامه الا الله یا الله
 شیری انکه بعبادت او خوانند یا اوراست و عوده مجانبه یعنی چون بخوانندش بجهت کند
 و الذین یدعون واما بکه میخوانند من دونه بخبر و می لایستجیبون لهم شی که استجابات

کردن قیامت براسی ایشان بخیزی از ملاوات الایکاسط کفیه مگر چون اجابت کسی
 که بکشاده باشد هر دو کف خود را الی الما و بسوی آب یعنی تشنه بر سر جای رسد و
 با او دل و در کسین نبود و در دست خود را بسوی چاه بکشد و بفریاد و فریادی و دعا از
 میطالع بلیغ فاه نابدین او برسد و ماه و نیست آب بمالعه رسانده بدین او و مادعا
 الکافین و نیست خواندن کافران مرتب از الانی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نرسیدی
 و ضائع بودن اتمی و در نیشاپوری تحت همین آیه می نویسد و المراد منه سبحانه بدین معنی
 الدعوة اذا اراد هو حقیق بان یوجه الیه الدعاء لانی دعوتی من الجذب البلیغ بخلاف مالا
 فائده فی دعائه و عن ابن عباس دعوة الحق قول الاله الا الله و قبل الدعوة العباد و البیرون
 ییدعون من دونه اسی الالهة الذین یدعونهم اولیعبدهم الکفار من دون الله لا یستجیبون لهم
 بشی الا استجابة کاستجابة الما من بسط یدیه الیه یطلب منه ان یمسح فاه و الما و جاد لا
 یشعر به اتمی و در جلالین مرقوم است و مادعا و الکافین عبادتهم الا صنام و حقیقه الدعاء
 الانی ضلال ضیاع اتمی و در تفسیر حسینی مرقوم است و من اضل کبیر است گمراه تر من یغوی
 از کسیکه بخواند و پسرند من دون الله بخبر خدای من لا یستجیب له الا انرا که اجابت نکند
 دعای او را الی یوم القیامة بار و در تفسیر فخری و بیان عن دعاهم از خواندن بت پیمان
 بر ایشان را غافلون بخبرند اتمی و در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه قل من یمسک من
 طلمات الایة می نویسد و المراد ان الالف ان عند حصول هذه التسلوا یدائی بامور احد
 الدعاء و التانی التضرع و الثالث الاخلاص بالقلب و هو معنی حقیقه و اکرام الشکر اتمی
 غرض معنی حقیقی دعانداست و گاه بمعنی عبادت و لذا استعمال شود و آنکه بعضی مفسرین در
 بعض مقامات دعایانه عبادت تفسیر کرده اند و شش نیست که ندا با شغانت و طلب
 حاجت از ایاکن بعبده نیز نوعی از عبادت است چنانچه در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه
 ادعواکم لتقرعوا و حقیقه می نویسد قال بعض العلماء الدعاء و منها بمعنی العبادۃ لئلا یلزم

تفکر او را و آنچه را که علی الاصل الحق آن را دعا و توحید من الخلق العباد لله است و لفظ من این
و بعد از این چند اعتبار و امور به این نام تفسیر نموده اند مگر چون لفظ من در این اسم عام است باید
بموجب قاعده اصول العبره تعویض الالفاظ لا یخفى المراد و بر مضمون باقی خواهد ماند و در بعضی
نویسندگان نقل کرده اند که این اسم از آن جهت که در مسجود غیر از منزه و علی و انوار
صاحب الملازم اکثر جماعت و در این اسم را بغیر الله تعالی می کنند و نیز گفته اند که در دعا و اسماء و
دعای احوال مقصود نبود بلکه غرض ایشان دعا یا احباب معبود بود و حاصل عمل عموم لفظ
و عباد من و در این دعا در آیات و دلالت دارد بر منظور و منبوع بودن ندای غائبان پس
حمل این آیات بر مشرک بودن ندای اموات غائبان در طلب حاجات مخالف آنست
نیست بلکه موافق است و تفسیر کردن ایشان بعبادت ازان است که خدا باین طور نیز
تسمیای عبادت است پس تفسیر دعا به تملک و تعریف نمیدان از جهات سه بحیث است
ما یشرع و اما احادیث پس ازان جمله این است قالت احدی من و فیما نبی لعلکم فی غده
فقال یعنی بفرموده و قولی ما الذی کنت یقولین و نیز در حدیث شریفی عن عائشة رقی الله
عنها قالت من اجرت ان محمد اصلى الله علیه وسلم یعلم الخیر فی قال الله تعالی ان الله عهده
عالم الیساعه الاله فقد اعظم الفریقه کذا فی المسلم و ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والله لا ادری والله لا ادری و ذاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ولائکم کذا فی مشکوٰۃ و دیگر
احادیث مؤید احادیث مذکوره بسیارند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد اما نقیص
این است که علم ان الاشیاء لم یعلموا المتعینات من الاشیاء و الا ما اعظم الله احوالنا ذکر که گفته
فی قصص کما بالکفر باعتماد ان النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الغیب باعتماد قوله نعم قلنا اعظم
من فی السموات و الارض الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الماکبر للاصلی و لای فی فی البرکة
و غیره من تنب الفکر من قال ان ارواح المشایخ حاضرة تعلم کل شیء کذا قال شیخ محمد بن
ابو سعید عثمانی النجاشی بن سلیمان الحنفی فی رسالته و من یعلم ان المیت یتصرف فی الامور

دوین الله واعتقد بربك كفر كذا في البحر الرائق **مسألة** بربك سبكه كونه فهم و شسته
 باشد ظاهر است که محل این احادیث و روایات فقهیهست مگر اختصاص علم غیب بخدا
 و کفر برون اعتقاد علم غیب ببنی خدا و دعوی محیب که بران این احادیث و روایات سند
 آورده چیزی دیگر یعنی ندای پس صاحبی خبر این نیست که چنانکه این تقدیر بدانند که مسئله از ائمه
 و حدیث و فقه نوشته است حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هر گاه یک در جواب
 سوالی که بالا می این سوال جواب نوشته عرض اعمال احوال اموات و دعای اموات برای احوال
 تسلیم نموده بنابر استبعاد جواز ندای صبی نازده و اثبات جواز ندای در بحث استمداد و تفصیل
 اند انجام باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرت ندای اموات را چه قدر استوده و در رد
 ندای که کامیابی تحقیق این مسئله گردیده بدایه بر برزی عقل پوشیده نیست که این احادیث
 و روایات فقهیه بر شرک بودن ندای اموات غایبات دلالت صریح دارند زیرا که بغیر اعتقاد
 ثبوت علم غیب حصول علم محیط برای ایشان ندای استعانت معنی ندارد پس مطلب
 حاجانند کردن ایشانرا اشعر بعقیده اثبات علم غیب است و حدیث عرض اعمال جمیع اموات
 منظور نیست و بر تقدیر منظور دیده بودش نیز عرض تفصیلی در قوت ثابت نمی شود
 بهر حال جواز ندای پس استبعاد است و مولوی رفیع الدین همانندای عاشقان را نوشته
 مانند ندای استمداد و برایشان و کلامشان در جواز ندای استمدادی محض نادانی
سوال اذان بر قبر دادن بعد از دفن میت جائز یا گناه کدام گناه **جواب** اذان
 دادن بر قبر بعد دفن مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت
 نیست بر حجت ایت کتب فقه مکروه می باشد و عبارت کتاب بکذا یکره عند القبر الم
 یجهد من سبته و المعهود منها ایس الا زیارت و الدعاء و عنده فانما کذا فی فتح القدر
 و بحر الرائق و انشهر الفضائق و الفتاوی العالیه **مسألة** اول تمام کلام
 را باید دید و بعد از آن معنی آن باید فهمید پس از آن اگر بدلائل مطالبه شود

منطبق باشد بر مسئله تا آنوقت فوت حق جواب مضائقه ندارد و مشکلا در جواب نیست
که مکرره است روایات فقهی آنچنان می آورد که در حکم کرامت اذان مصحح می بودند بلکه
عبارت را بحدوث و تصرف نقل نمود و بمعنیش سرسیده نادر و دانسته برای تعلیق
بر محل بیگانه کشان کشان برده راست نمودن از شان فقهی بعید است این سئله اصل از
فتح القدیر است و دیگران که نامش ده همه از فتح القدیر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدیر
اینست و یکره النوم عند القبر و قضا و الحاقه بل اولی فکالما لم یعهد من السنة والمعهود
منها ليس الا زیارتها والدعاء عند القبر كما كان يفعل صلی الله علیه وسلم فی الخروج الى
البقیع بقول السلام علیکم وارضوا عن موتئذینا انما انشاء الله لکم الاجتناب اسباب الصلوة لکم
العاقبة خلف فی اجلاس القاری فیقرو عند القبر و الاحتیاط عدم الکراهة اصل در بیان
این طائفه آنکه بر قبر رفته بخبر السلام علیکم وارضوا عن موتئذین سجد ذکر و کلام جائزند
و حقیقت اینست که دعا بمعنی طلب ادنی از اعلی بوجه خضوع و بمعنی ذکر تم می آید و اینجا
مراد از دعا ذکر است و هم ظاهر گردید که مراد این همام نیست که بحسب تراشیده که مخالف
جمهور و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود این
همام این است که خواب کردن و قضا و حاجت نمودن بر قبر و جمیع آنچه مجهول نیست مگر
که در آن توهم قبرست و معهود و درست نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر نزد آن قسطی از این
گفته زیاده و قصور تعظیم اتقی مخصصه بلکه مبدء او این تعلیق فقهی و معارض است
و تعظیم است سبحان الله این تفسیر است غریب و امرست عجیب است تا این قدر
که ای از فقها باین مدعا رسیده باشد و بر چنین امر خرفست بمقروض جرأت کسی نیست که
باصول مطلب کتاب بی نبود و قیاسات بعیده بل متضاده پیش آرایی نیست خوی بد را
بهانها بسیار کلام مبنی همام با علی ندانند میکنند که خودش غیر مراد معترض است چنانچه
رسول نبود مگر دعا و زیارت بهمین معنی عربی ضایحه قوله كما كان يفعل صلی الله علیه

و سلم و دلیل است روشن بر آن و قوت و اختلاف فی اجلاس انقادی مؤید است بر این معنی که
 موجب اختلاف فرات قرآن نیست مگر غیر معهودیت از همین جاست آنچه صاحب نصاب
 و باختساب گفته که استخاذا انقادی عند القبر بدعت و قراة قرآن عند القبر که در بعض
 روایات آمده آنهم حکما و عاست چه از دعا چنانکه ایصال ثواب مقصودی باشد همچنان
 از قراة قرآن عند القبر هم ایصال ثواب مطلوب بود بخلاف اذان که اصل وضع آن بر
 اعلام است نه برای ایصال و آنکه در گوشش مؤلف و ثابت شده در آن هم نوعی از اعلام
 است و نیز میگویم که اذان عند القبر بمعنی لغوی و شرعی هر دو درست نمی آید چه اذان
 لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آیدن وقت نماز با الفاظ مخصوص است
 که ذاتی ترجمه مشکوة للشیخ عبدالحق الدهلوی رحمه الله علیه در اذان عند القبر هر دو معنی
 مقفود پس اذان نزد قبر اهللی ندارد و فرض کردیم که مراد از دعا در کلام ابن همام که
 است تا هم مطالب عجیب از دست نخواهد رفت زیرا که اذان بر قبر از دوحال بیرون نباشد
 یا از معهود است یا از غیر معهود الامر اول محتاج دلیل است من ادعی به فعلیه البیان
 پس باقی نماید مگر شوق ثانی و آن غیر معهود است و آن مأمور بکبر است در مصیورت
 نیز اذان بر قبر مکرره باشد زیرا که از ذکر معهود خارج است و غرض قسطلانی آنست که
 تسبیح و تسبیح و غیره را تعظیم نیست چنانکه جهال گمان بزند بلکه زیارت قبول تعظیم است
 فاطمک بما ظن المتعوض امر که مطلقا ضرف و تصرف معنی است بر عدم تعمق فهم معنی گذارند
 است جلاد و ازین در عبارت عالمگیری و عبارت منقول جواب تغایر حرفی نیست مشاء
 فلیطابق معنیها و حدیث جابر رضی الله عنه در حال قبر سعد بن معاذ و لالتی بل شارسه
 بر جوار اذان ندارد که خبر تکبیر و تسبیح این مفهوم نمی شود و آنهم محتمل است که بجهت تعجب استغفار
 از شهادت حال سعد بن معاذ باشد که صرح به تسبیح عبدالحق رحمه الله علیه در شرح مشکوة
 طایفه قادی مرقوم است تسبیح رسول الله صلی الله علیه و سلم و کل التسبیح کان للتعجب

التتریه لما دة تنزیه تعالی من ان یظلم احد التتریه ابن حجر قال و مناسبتہ سیم
 بشا ہدہ التفسیر علی ہذا العبد العالی طہرۃ اول شہود و ذلک سیحۃ الان مقام
 جلال البد و عظمتہ و انہ یفعل ما یشاء و ہذا المقام مناسبتہ التتریہ لانه مقام العبرۃ
 الکبری المقصیۃ لذلک التترۃ قتالہ فبجنا ای تبعالہ طریقا قید للفعیل ای زمانا او
 سببیا طریقا یعنی کثیر اثم کبر و کل التکبر کان بعد التفریح فکثرنا ای عقب تکبرہ اقدار و قیل
 ابن حجر لم یقل منہا طریقا اما لکثافتہ بکرہ اولانہ ہنا لم یطول لمانہ اما کبر عند وقوعہ فخر
 عن سعد و ہذا هو الظاہ لان التکبر یغلب و کرہ عند شاذہ الامر الباہر متبہ و اذان قبر را
 بعض شافعیہ سنون گفتہ بود عن ابن حجر در شرح عباب بر قول الشیان یرد اخذہ و غیر
 زلی در حاشیہ خبر سیکویدہ و رایت فی کتب الشافعیۃ انہ قد سنن الاذان بغیر الصلوۃ کاذا
 المولود و المہم و المقروع و الغضبان و من ساء خلقہ من الانسان و ہیمہ و مریحہ و جمیعہ
 عند الحریق قیل و عن احوال المیت القبر قیاسا علی اول خروجہ من الدنیا لکن ردہ ابن حجر
 شرح العباب و در البحاری بوسیہ من المہم فی شاعت فی بلاد الہند الاذان علی
 القبر بعد الدفن انتہی و در توضیح شرح منقح محمود البغی مرقوم است ما فی الاثور من الاذان
 علی القبر لیس لشی انتہی و انکہ متعرض حدیث ابی ہریرہ از مشکوٰۃ برای نفی اختصاص
 شد و حیث اذان آورده انہم بوقت نماز است شاید متعرض از لفظ مطلقا کہ در عبارت
 ملا علی قاری واقع بود و بمعنی فہیمہ است و غرض ملا علی قاری آنست کہ این فضل
 اذان یا برای موزن است یا برای محیب یا برای ہر دو صدو ال معانفہ کہ در
 نمازیان روز عید جائز است یا گناہ کہ لم گناہ جواب معانفہ برای قدوم مسافر در
 حدیث ثابت شدہ چنانچہ در مشکوٰۃ شریف موجود است و فی ہم آمدہ اند حدیث ہم در
 مشکوٰۃ مذکور است و تخصیص از عید از حدیث شریف ثابت نشدہ موافق قیاس
 عقیدہ فہم کہ مسافر ہرگز نہ بخورد و اگر خورد و الداعی با صواب ہست و العلم

در عا مجیب اگر حضرت معانقه در قدم است پس آن محض غلطی قدم از سفر غم ثابت
 پس تخصیص معانقه بقدم باطل شد و آنچه مجیب گفته که تخصیص روز عید از حدیث شریف
 ثابت نشده میگویم که اگر از حدیث شریف ثابت می شد مستحق میگردید و نهی
 آنهم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح بعد
 گفته موافق قیاس مضافه عقیب و غیره که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود فقط در اینجا
 از اصل مختصر خود فراموش کرد که حرف ثابت نشدن رابع است و از نداد بلکه مختار
 قیاس و در تفصیل علی بن عطاء نمود چنانچه در بحث مضافه گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم
 غلط شد و اگر است معانقه روز عید هم ثابت نگردید انتهای مخصوصا بعد از چه و لا چون آن تخصیص
 شئی مذکور نفی عا داده لازم نمی آید حضرت معانقه در قدم چگونه از کلام مجیب پیدا
 شود در توضیح نوشته تخصیص شئی باسمه لایدل علی نفی احکم عا داده انتهی و لو فرضا که
 تخصیص شئی مفید نفی مابعد است از کلام شیخ هم حضرت معانقه بقدم مافید است
 در مکروه مذکور است عن عائشة قالت قدم زید بن خاریة المدينة و رسول الله صلى الله
 علیه و آله و سلم فقام اليه رسول الله صلى الله علیه و سلم عريا نائجا ثوبه و العدا رية
 عريانا لا قبله و لا بعده فاعتقه قبله رواه الترمذی شیخ عبدالحق رحمه الله علیه در تحت
 همین حدیث میفرماید بخارند هب همین است که معانقه و تقبیل و قدم از سفر جائز است
 بی گناه است انتهی تا اینجا میگویم که معانقه در غیر قدم مکروه است چنانچه حکیم ابو عیسی ترمذی
 در سنن خود از انس رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رجل يا رسول الله صلى الله
 علیه و سلم للمرجل منها يلقي اخاه او صد لقيه اني لاقاه فقال لا قال لا قبلته و لقيه قال لا قال
 قياضه و ايضا قال نعم امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته و المعانقه و التقبيل الوجه
 لغیر القادوم من سفر و نحوه مکروهان و در اذکار نوشته اما المعانقه و التقبيل الوجه لغیر الطفل و
 لغیر القادوم من سفر و نحوه مکروهان نفس علی که استها الوجه الخوی و غیره من اشیائنا و تبیل علی

الکرامه مار و ناد می کتاب الترمذی وابن ماجه عن انس رضی الله عنه قال قال رجل یا رسول الله
 صلعم الرجل یألفنی اخاه وصدیقہ یخفی له قال لا قال انما یلزمه وبقوله قال صلعم لا قال فیما یخفی
 وبعی الخ قال نعم قال الترمذی حدیث حسن ودر طبعی شرح مشکوٰۃ فی نوید و المعالقه و
 نقیص الوجہ لغیر القادوم من غیر و نحوه و کروان صرح به البغوی و غیره علی قاری در شرح مشکوٰۃ
 تحت همین حدیث ی نوید المعالقه و نقیص الوجہ لغیر القادوم و کروان صرح به البغوی و غیره
 و در فتاوی فانی خان نوشته یکره المعالقه و یجوز و بعضی شرح یکره و نحوه و حال غیر قدوم
 ثابت شد و یا و قوش قبل از نهیست یا مخصوص باحضرت علی السید علیه و سلم بود و صرح بعضی
 الشراح و کرده بودن مصافحه بتمتع عید و در کتب خفیه صرح است چنانچه و محیطی نوید
 یکره ان یصافح الرجل عبدا و اوصوله العید فی کل حال لان الصحابه ما صافحو او و سئنه الکره
 انتهى و در خلاصه الفقہی نوید مصافحه کردن بعد از آنکه گذاردن عید کرده است بدستیکه
 باران نمیه خدا صلی الله علیه و سلم کرده اند پس معتست و غیر سنت رافضیان است گذافی
 اللفظ و الناصری و الکافی و حاشیه تصانیح انتهى و ثابت نشدن نیز دلیل بر ایهت فعل است
 و اکثرها باینطور استند لال کرده اند تحقیق آن عنقریب در محل خود خواهد آمد بحاشیه
الرابعین یا تلقین میت بعد از موت پس در این اقوال علی علماء است در ظاهر روایت
 آنست که تلقین نکند و در بعضی روایات آمده است که نزدیک تنوع و نزدیک دفن هر
 تلقین کند چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت فلا تلقین عند زانی ظاهر
 الروایه گذافی العینی شرح الهدایه و معراج الدرايه و نحن نعمل بها عند الموت و عند الدفن کذا
 فی المصنفات انتهى **مخارجه** الی القبر نقل اختلاف میان مفتی نیست و از این سائل
 را منفعی و ندنه امین یک باب برای جمله مسائل فروعیه کتابت میگوید که مقتضی تحقیق
 کند که متنازع و محمول علی وجه الجمع چیست بعد از آن جوان بنور بدو کتاب یکبار از آن اقول سکن
 و حواله لایده و مختار صاحب کتاب را نسبت با و باید کرده قولی را که صحیح است کتابت

نقل نموده روان کرده باشند و از اختیار ننموده باشند و آن هم تبصرت حال نیست
 بر حسب عبارت عالمگیری را نیز باید کردن لفظ فی در فقره فی معراج الدراية بر مطلب
 خود را نیست نمود گو یا بر مطلب عالمگیری اینست که تلقین کرده نشود نزد مادر ظاهر روایت
 همچنانست در عین حق پس قول اول ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری
 عدم تلقین در ظاهر روایت از عینی و معراج الدراية نقل کرده و آن را قابل عمل ندانسته
 بطریق تصریح بگوید ماعمل میکنیم هر دو تلقین نزد موت و نزد دفن و دفن و دفن است در مضرات
 پس ادعای عالمگیری ثابت میگردد عمل هر دو تلقین پس سبب استناد کند بجای عالمگیری و او را می
 نوشت عمل هر دو تلقین در جواب و تلفظ اینست که این فقره را خود عینی هم خود نقل
 نموده است بلکه از شرح ذخیره نقل کرده بشرح و بسط رد نموده اند پس از گفتنا
 بر صرف نقل اطلاق غرض چیست نیست که هر گاه مستفی را معلوم شود که حکمی در ظاهر روایت
 نیست و خداوندش در غیر آن پس حاجت بیان ترجیح نخواهد ماند زیرا که عمل ظاهر روایت اتوی
 است نسبت به ظاهر روایت و تلقین بعد دفن از حدیث صحیح ثابت نشده و احادیثی که درین
 باب آمدند هم بجز در اندک خارج بر شرح کتب الاحادیث و اعتراض زیادت لفظ فی منی
 و هم فاسد مقرر نیست در چند نسخ از بعضی که از آنجمله نسخه مطبوعه کلکته و لکهنو و نسخ
 نقلی نزد فقیر موجود و لفظ فی مکتوب نیست در کفایه شرح هدایه و قوم است قوله و المراد الذی یؤثر
 من الموت و هو جسمه و فی ما یؤثر الیه بقوله تعالی انی ارالی اعصر خیر اسی و قوله و فی
 الذی علیه و سلم عین ما شئت فقلک میت و من قتل قتیلاً فله سلبه و قیل مویجری علی حقیقت
 و هو قول ایشان رحم الله تعالی یحییهم اجمعین و در سبیل النجاة ناقلاً عن شرح المصاحبی فی التوسید
 الامر فی قوله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم المندب و الاستجاب و التلقین العظمی
 و هو ان یقال عند المیت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و المراد به و تا کم
 المحض و من مجاز من باب الی قول و فیه تبشیه علی ان یقال و لک حتی یطهر انما مات الحیات

و قوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تحبل الملقين بعد الموت تلا للفظ على الحقيقة و يقال
 الشافعي واصحابه انتهى و در ظاهر خبر و جهة الفتها می نویسد جزو بعض الشافعیین
 بعد الدفن و الارواح لیقول انتهى و در سرحدی می نویسد ملقین المیت عند اکثر مشائخنا
 لیس بشی و عند الشافعی سبعة انتهى و در سراج و راج شرح قدوری ناقلا عن
 المعراج می نویسد و اما الملقین بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة انتهى و قد خبره
 العقبی می نویسد و قيل وقت الملقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذی کنت
 علیه رضیت بالهدی و بالاسلام و ینا و یجحد خیا و یا القرآن اما و بالکعبة قبله و قیل ان کان
 سوته علی الایمان فهو مستغن عن الملقین و الا فلا ینتفع به انتهى و در هر چند می نویسد
 و لا یلقن بعد الدفن عندنا و عند الشافعی یلقن و در بعض اصحاب بانه مذکور اهل السنة
 و الاولین سبب المعترضة لکن القول ان کان مومنا فلا حاجة الیه و ان کان کافرا لا ینفعه
 الملقین انتهى و در فتاوی جامع الروایان نوشته در عقائد الاسلام آورده است که
 ملقین میت بعد دفن میکنند و یک امام شافعی فجع نیست زیرا که اگر ابا بیان فجع است
 خود فرشتگان را جواب ملقین و آنچه کلام حق است خواهد گفت و گرنه ملقین چه فائده کند
 انتهى و همچنین در کافی نیز نوشته و در جامع الرموز ناقلا عن ابی جعفر گفته و انما یخص الملقین
 بالتحضر لان ملقین المیت لم یجرح عند الاثمة الثلاثة و غیرهم من اصحابنا و علیه فتوی الاثمة بل و
 بخاری انتهى و در مجمع البحرین نوشته و تلقین الانسان لای حال کونه محضه الا بعد التلخیص
 یعنی قال الشافعی روح یلقن بعد الدفن لقوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم شهادة
 ان لا اله الا الله و ان الله احضار فی وقت تیعرض فیة شبه طمان لغو و باله بفساد
 اعتقاده فیتجاه الی تذکر و المراد من قوله لقنوا موتاكم من یقرب الی الموت مجازا انتهى و
 سینه احمططای در حاشیه در مختاری نویسد قال فی الشهد و اتلفوا فی تلقینة لغیرنا
 فقبل یلقن بظاهر قوله علیه الصلوة و السلام لقنوا موتاكم شهادة ان لا اله الا الله و قيل

لا یلقن و هو ظاهر الروایة اذا المراد به تاكلم فی الحديث من قرب من الموت انتهى و همچنین در زینبی
 مرقوم است و در توبه الالباء یقین در حیا زینب شسته لایقین بعد تحجیدہ انتہی پس آنچه مذکور شد
 خلاصه اش آنکه در ظاهر الروایة و نزو و امام جعفر و امام مالک و امام احمد بن حنبل و دیگر ائمه
 حنفیة تلقین بعد موت غیر جائز است و فتویٰ ائمه بلخ و بخاری بر همین است و بعضی علماء شافعی
 عدم جواز تلقین باندھب معتزله زعم کرده اند و آن مخفی غلط است و کلام صاحب کفایہ و شامی
 مصابح و توفیق ظہیر و صاحب حیرة الفقہاء و جامع سراجیہ و مصنف معارج الدرایہ و شارح
 قدوری و مصنف ذخیرة العقبی و علا علی برجندی و البوالیرکات نسفی و صاحب جواهر و توفیق
 جامع الروایات و صاحب عقائد الاسلام و مصنف و شارح مجمع البحرین و صاحب نہد الفائق
 و سید احمد طحاوی و فخر الدین زلیخی شعریہ ترجیح برین قول است پس بران مسئلہ کہ از ائمه شافعی
 دیگر اصحاب جعفریہ منقول شد و ائمه بلخ و بخاری فتویٰ بران داده باشند و ظاهر الروایة نیز بران
 حکم باشد و ائمه اصحاب متون نیز بران را اختیار کرده باشند بجز طور مقام کلام شافعی و بر قول کسی
 چگونه اعتماد کرده آید و این کابر را کہ از تلقین بعد دفن منع کرده اند نسبت اعتزال کردند و
 کتب استانی گفتن جز اینها بران بدلیلین کار دیگری نیست **سؤال** زیارت قبور زنان را جائز
 چنانچه مردان را جائز شده است یا نه **جواب** زیارت قبور مردان را جائز است بشی طحطیکہ
 موافق سنت باشد نہ زنان را و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی است چنانچه
 در مستحلی مرقوم است و سیح زیارت القبور للرجال و مکروه للنساء و در کتاب مجالس و اعطیہ
 می نویسد و اما النساء فلا یحل لهن ان یخرجن الی المقابر لاروی عن ابی ہریرة انه علیہ السلام
 قال یعن البذر و زرات القبور و عن ابن عباس قال یعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 زارات القبور و للتخذین علیہا المباح و السج کذا فی مشکوٰۃ و در نصاب الاحتساب
 آمده کہ سئل القاضی عن خروج النساء الی المقابر فقال لا تن عن الجوز و الفاد فی مثل و انما تنال
 عن یقینہا یا یحقها من اللعن و اعلم انہا کلمات الموت و خروج کانت فی لحنہ و ملائکہ علیہم

السلام واذ فرجت عنها الشياطين من كل جانب واذ انت القبر طعنها روح الميت
 اذا رجعت كانت في لعنة المدك حتى تعود وفي حديث ايام امرأة خرجت الى مقبرة فلعنها
 ملائكة السموات السبع وملائكة الارضين سبع فتمشي في لعنة المد واما المرأة دعيت لميت
 بخفي متبايع عليها المد فماتت الى ثوب حبة وعمرة دروي عن سلمان والي بريرة انه عليه
 ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فانت اخبته فاطمة رضي الله عنها فقال
 لها من ابن حبيب فقال خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال بل فميت قبرها فقال
 معاذ الله ان فعل شيئا به سمعت منك سمعت فقال فميت قبرها لم ترحي راحة الجنة انتي وقا
 ثناء السيداني تبي درسا لا لا بد آورده كه زيارت قبور مرد و زن را چنانست نه زن را نه مرد را
 طرفة باجريت كه چنانچه كه گاه است بخشي زيارت قبور زنان را قبول اصح نموده و دليل
 يك روايت هم بصريح حديث قول كه گاه است بخشي نا آورده كه از عبارتش ظاهر پس لفظ چنانچه
 لي محل محض اقتاده حالا ميگويم كه زيارت قبور زنان را مباح است بقول اصح چنانچه در
 بحر الرائق مرقوم است و اصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عالمي مي نويسد ظاهر قول
 محمد رحم يفتي الجواز للنساء ايضا لانه لم يخص الرجال في الاشارة لاختلاف المشايخ في
 زيادة القبور للنساء و قال شمس الائمة السرخسي الاصح انه لا باس بها و در جامع الزوائد
 مي نويسد و زيارت القبور مستحبة للرجال كذا للنساء و على الاصح در تحارر القياوي
 مي نويسد و لا باس بزيادة القبور و هو قول ابني حنيفة و ظاهر قول يفتي الجواز للنساء و
 ايضا لانه لم يخص الرجال الخ بل اعم طرفة و در طرفة و در مقام آنست كه قول اصحيت كه گاه است
 را معترض در آورده بياست فهميده و كلام الكافرون را بخص تمام ندیده حقيقت آنست كه
 اين مسئله مختلف فيه مابين العلماء است بعضي گویند زيارت قبور مرد و زن را مباح است و
 بعضي گویند كه گاه است بخشي بغيرت مجيب را بصحيت قول آخر است و ان موافق است
 و بسيار در از حدیثین فتم با چنانچه در معنی شرح بخار نوشته قال ابن عبد البر و الله كره اكثر

العلماء خرجوا من الى الصلوة فليفت الى المقابر ونيز بعد بسط كلامه في آخر نوشته حاصل
 الكلام من هذا كله ان زيارة القبور مكروهة للنساء بل حرام في هذا الزمان لاسيما نساء
 مدطرتي واما ما ابو بكر بن ماجه الدين يحيى قنوي ودر شرح صحيح مسلم تحت حديث عن عائشة
 قالت كيف اتوا يا رسول الله تعني في زيارة القبور قال قولي مسلم على اهل الديار من
 المؤمنين المسلمين يرحم الله المتقدمين منا والمتأخرين وانا النساء والديكم لاصحون مي
 نوليد فيه دليل من جزاء النساء زيارة القبور وفيها خلافت للعلماء من الملة اوجه
 لاصحابنا احدنا تحريمها عليهم بحدِيث لعن المدزوارات القبور والثاني بكراهة والثالث
 بامح وبيستدل به هذا الحديث وبعديث كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروا و
 يحجاب عنها هذا بان نهيتكم نمير فزور فلا يدخل النساء على الذهيب الصحيح المختار في الاصول التي
 عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن المدزوارات القبور شيخ عبد الرحيم
 طاهري ودر شرح ترمذي تحت همین حدِيث بعد بسط كلام مي نوليد لما ثبت ان حدِيث
 الرخصة قبل حدِيث اللعن فالاصح عدم الرخصة للنساء في الزيارة كما هو مذهب الجمهور
 ويؤيد ذلك تذكير صيغة الرخصة ايضا انتهى ودر شرح برزخ در باب الرخصة في زيارة
 القبور مي نوليد تم اعلم ان زيارة القبور باذن فيها الرجال وعليه عاتمه اهل العلم و
 ابا النعمان فقد روى عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لعن وارث القبور عن ابن عباس رضي الله عنه صلى الله عليه وسلم لعن الارث القبور فلا يجوز
 لمن الرخصة في زيارة القبور وقال البعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص في زيارة
 القبور فلما رخص عمت الرخصة للرجال والنساء واليه فم صاحب كشف البرد و
 حيث قال الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال والنساء وقال جمهور العلماء من اثبت
 الرخصة للنساء في الزيارة فانما يستدل بحدِيث نهيتكم الخ وهو كسند لان ملاقياس
 لان خطاب الرجال لا يشمل النساء ولم يرو حدِيث في حق النساء فلا يعبر الرخصة

فاصح انه لا يباح للنساء زيارة القبر انتهى ودر حجة العلماء می نویسد اختلاف فی زیارة
 فذهب بعضهم الى عموم الرخصة للرجال والنساء جميعا اما الجمهور فيخصونها بالرجال وهو
 الاصح لا روى عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن من وارث القبر
 انتهى ودر ما یجاری نویسد زیارة القبر مستحبة للرجال والنساء علی الاصح انتهى ودر
 حق الصراح شرح نور الایضاح می نویسد نذ زیارتها للرجال النساء وقيل حرم علی
 النساء اما الاصح فهو الحرمة لمن انتهى ودر رد المحتار وفتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء
 کثیر العباد می نویسد زیارة القبر حسن للرجال وحرام للنساء انتهى ودر حجة الاسلام
 می نویسد زیارتها در زیارت نشاید بیرون آمدن که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 هر کس زنی را که زیارت میسر شده او را لعنت میکنند و در یونان گرد بر گرد میزنند و نداشتند
 و در مسائل الاموات می نویسد زنی را زیارت قبول نشاید مگر قبر رسول صلی الله علیه وسلم
 انتهى و در کفایه شعبی و تائما خانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار و انصاب الاحسان
 و الااید منه نیز هم چنین است و چون مصنف کتابی در کتاب خود زیارت قبول را حرام و مکره
 نوشته ظاهر شد که همان اصح نزد ویست پس فقط چنانچه بی محل غیبت احوال آن
 قول عبد البر از کلام عینی مشایخ بخاری و امام نووی شایع صحیح مسلم و عبد الرحیم
 طاهر شارح ترمذی و صاحب شرم برزخ و مصنف حجة العلماء و صاحب رد المحتار و صاحب
 نور الایضاح و صاحب رد المحتار و رحمانی و تحفة الفقهاء و کثیر العباد و حجة الاسلام
 خلاصة الفقه و مسائل الاموات و کفایه شعبی و تائما خانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار
 و انصاب الاحسان و الااید منه بخوبی واضح گشت که زیارت قبول زیارت حرام و مکره است
 بقول اصح فقط **سوال** مقرر کردن روز عرس جائز است یا نه **جواب** مقرر
 کردن روز عرس ثبوت آن از انحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و راشدین و ائمه اربعه
 نرسیده پس امری که ثبوت آن از شایع و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را بر اصل خود باید گذاشت

ما دایک خلاف آن از دلیل ثابت بشود و اصل شئی یا حرمت است نزد جمهور و کافی التفسیر
 تحت قوله تعالى هو الذي خلق لكم في الارض جميعا لکن ان يستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
 الاباحه كما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهى یا توقفت
 کما یظهر من الدرر و الاشباه من الدرر فی کتاب الوضوء والمنصور علی ان الاصل فی الاشیاء هو
 ان ان الفقهاء و کثیر ائمه یوجبون بان الاصل الاباحه و فی الدرر ایضا من کتاب الجهاد من باب
 استیلاء الکفار الصبیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الا با
 راجی المعترضة انتهى قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمص قال اصحابنا الاصل فی
 الاشیاء التوقف انتهى یا اباحت کما هو مذهب طائفة و رای معتزله هم همین است کما هو مکتوب
 فی الدرر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در تشبیه یا حرمت است یا اباحت یا توقف
 اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر گردن بوم عینا من طریق خود نباید است
 که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست معارطه
 بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و بدون اباحت رای معتزله و نقل عبارت
 کتب همه ناشی است از فهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقفت
 و اباحت و تجرین و تصرف در نقل علاوه بر آن اما تصرف در نقل پس اول در نقل شبهه
 چه نام عبارت شبهه این است اهل الاصل فی الاشیاء و الاباحه حتی یدل الدلیل و هو
 مذهب اثنی عشری و اهل التحکیم و التشیع فی الی ابیحینقدرج و فی البدایع المختار ان لا حکم
 للافعال قبل الشرع و الحکم علیه و ان کان ازلیا فالمراد منها عدم تعقله بالعقل قبل شرع
 فامتی التعلق بعدم فائده انتهى و فی شرح المنار للمص الاشیاء فی الاصل علی الاباحه عند بعض
 الخفیه و منه الکفری و قال بعض اصحاب الحديث الاصل فیها الخلف قال بعض اصحابنا الاصل
 فی التوقف یعنی از ادله ما من حکم کن لم تقف علیه بالعقل انتهى و فی الهدایة من فصل احد
 او ان بالاباحه اصل انتهى این است عبارت شبهه پس از ان صرف بر یک فقره

نمودن و از آن هم لفظ بعض را مستقر نمودن و در نظر حال باید دید که توقف مذکور منتهی به غیر
 واحد جلوه دادن بباح و عوس حرام لاحول و القوه الا بالله و عبارت خداوند این است و الا
 علیه فی الجبر المباح بنا بر این که مستقر و من ان الاصل فی الاشیاء و التوقف الا ان التوقف
 یلحق بان الاصل الا حتمه فالتوقف فیها علیها پس بحدوث اجزای جمله المستقر و ان الاصل
 فی الاشیاء و التوقف و نسبت نمودنش به اختیار باظهار اینکه مذکور و مختار صاحب کتاب است
 از خداوند واقع از روایات بسیار بعد نیست و ظاهر که مدعی بحسب و در اختیار و بیان مناسب اعراض
 واقع است که لفظ آورده بر این منادی می کند یعنی بر تفریق سنت ایزد کرده شده و تفریق و تفریق و
 الا ان التوقف و الجبر ان اوست و روایت ثانیه در الحاکم که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر
 می گردد که آوردنش در این محل یعنی بی محل تمام عبارت را نقل می کند و حالش بعد از این
 نموده و می گوید که بعد از این مسئله که فیهش رسان شود در باب استدلال الکفار و ان علیهم
 علی اثر التنازل و بعد از اینها و غیره و با در هم ملکه الا لا استدلال علی بباح لان الصحیح من مذکور
 اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء و التوقف و الا بانه رأی المتأخر لعل لان العصمة من جملة
 الاحکام المستقره و لم یخاطب بها فقی فی حقهم الا غیر محصور میگویند که حال اصل مسئله با حتمه
 و اجابت شرعی و اینکه اصل در اشیا نیست یا بر ششید و چه که بنامی این مسئله بر بدون حسن
 قیاس و اتالی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقول می آید تا منتهی
 کرد و حسن معنی استحقاق منع و ثواب خدا تعالی و هیچ کس متحقق قدم و عقابان نزد خداوند
 شرعی است فقط پس هر چه شارع بدان امر کرده و حسن و از هر چه شرعی کرده و شرعی است و اگر امر
 کرده و قیاس حسن و نزد ما تردید و معتزله عقلی است یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن قریب
 و بر روند مذکور و نزد ما تردید این حسن و قیاس مستلزم حکمی از خداوند حق بوده و نیست تا آنکه خدا
 حکم کند و حکم در اینجا نیست پس بترک احکام در زمان قدرت عقاب نیست و از اینجا است
 که بقیع و عورت در یک حکم شرط است پس کافر که عورت با او فرسیده مکات با بیان

ما دامیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و حاصل شمی یا حرمت مست نرد و خبر هر کما فی التقیة الاحتمالی
 تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم فانی الارض جمیعاً لیکن ان سیرتدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
 الاباحه کما یونذیهب طائفة بخلاف آنچه یرویان عندهم الاصل یو اکثره انتهى یا توقف است
 فی الطریقین الدر و الاشباه من الدر فی کتاب الوضوء المنصور علی الاصل فی الاشیاء و خبر
 الاثر فی الفقهاء کثیر یا یلهجون بان الاصل فی الاباحه و فی الدر القیاس من کتاب الجهاد من باب
 استیذان الکفار صحیح من نذهب الی السنته ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الاثر
 را می معتزله انتهى قال فی الاشباه ناقلاً عن شرح المنها للمصنف قال اصحابنا المصنف
 الاشیاء التوقفه انتهى یا اباحت کما یونذیهب طائفة و را می معتزله تم هین است کما یونذیهب
 فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است یا اباحت یا توقف
 از جهت حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر گردن یوم عمن ان یزول خود نباید است
 در حرمت خوانند اقتدا یا در امری خوانند اقتدا که حال او معلوم نیست معطالطه
 بای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و بدون اباحت را می معتزله و نقل عبارات
 متبینه ناشی است از تفهیم این اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی نقله
 و اباحت و تحریق و تصرف در نقل علاوه بر این اما تصرف در نقل پس اول در نقل
 چه نام عبارت شبهه این است بل الاصل فی الاشیاء الاباحه حتی یدل الدلیل و هو
 نذهب الشافعی رحم او التحکیم و التشیافعی الی ابیحنیفه و فی البدایع المختار ان لا حکم
 للأفعال قبل الشرع و احکم عندنا و ان کان ازلیا فالمراد منها عدم تعقله بالعقل قبل الشرع
 فالتی التعلل بعدم فائده انتهى و فی شرح المنها للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحه عند بعض
 الحقیقه و منهم الکفری و قال بعض اصحاب الحديث الاصل فیها یحظر قال بعض اصحابنا الاصل
 فیها یوقف یعنی انه لابد لها من حکم لکن لم یقف علیها بالعقل انتهى و فی المهدیه من فصل الحکم
 و ان الاباحه اصل انتهى این است عبارت شبهه پس از ان صورت بر یک فقره

منوط دانان هم فقط بعضی را سر قریب و در نظر حال بودن توقف نه سبب خفیه قبل
 واحد جلوه دادن بیاج و عدم حرام لاحول و لا قوه الا بالله و عبارت در التمارین مفت و لازم
 علیه فی الجواب بیاج بانه علی ظهور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء و کثیر
 یلجئون بان الاصل الا بانه فی التعریف و ما علیه پس بخلاف چیزی جمله تصور ان الاصل
 فی الاشیاء التوقف و نسبت نمودنش بهر التمارین بانه سبب و تخریص صاحب کتاب است
 بر خلاف واقع از ویات بسیار بعد است و ظاهر که مدعی بحسب در التمارین در بیان مثلاً غیر
 واقع است که فقط آوردن بران منادی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد و صاحب و قول او
 الا ان الغضاء الخ جواب او است و ویات ثانیة در التمارین که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینها ظاهر
 می گردد که آوردنش در این محل محض بی محل تمام عبارت را نقل می کند فعلاً این سخن بعد از این
 نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله تا که فهمش رسان شود در باب سستی و الکفار و ان جلوه
 علی الموال و عبد المومنین و افروغ و ابراهیم ملک و الا لا استیلاء علی بیاج لان الصحیح من سبب
 این است که ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الا بانه فی التعریف بل لان الحصة من جملة
 الاحکام المشریعة و لم یخاطب بها فقی فی جهنم الا غیر محصور فملک و محال الاصل مسئله ابحاث علیه
 و ابحاث شرعیة و اینکه اصل در اشتباست با یک شنبه و چون که های این مسئله بر بودن حسن
 قبح وائی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلم می آید تا مطلب روشن
 گردد حسن معنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و معنی استحقاق ذم و عقاب نزد خدا
 شرعی است فقط پس هر چه شارع بدان امر کرده است و از هر چه نهی کرده است و اگر تعجب
 گردد در معنی حسن و نزد ما تریدید و معتزله عقلی است یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن شرعی
 و هر قدر در باب نزد ما تریدید این حسن قبح سبب حکمی از خدا و حق بند نیست تا آنکه خدا
 حکم کند هیچ حکم در دنیا نیست پس بزرگ احکام در زمان قیامت عقاب نیست و از اینجا است
 که این دعوت در کتبین شرط است پس کافر که دعوت او نرسیده مکلف با آن نیست

و در آخرت موافق کفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند آن حسن قبح حکم پس اگر شرع
 نبود می و در شمولی مرسل نشدی و افعال موجود بودند می برائیده احکام حسب تفصیلی
 که الآن در شریعت حقست واجب می بودند و فعل صالح برای اباحت مباح می بود البته
 و مراد از حکم در اینجا اشتغال در عبادت بالفعل و از حقیقه انچه معتزله را میزد می و غیر الاسلام و
 صد شریعت و غیره گفته عقل گاه مستقل می شود و در ادراک بعض احکام خدا چنین بود که اگر آن
 کس بیان را و احرام کرد کفر را و آنچه لائق نیست بخدا حاصل ایگه شده ندرست قرار یافته
 اول مذہب اشعریه که حسن قبح شرعی است و حکم هم دویم مذہب ماتریدیہ که حسن و
 قبح عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلیق حکم بذمه عباد و اختیار کرد و آن را
 صاحب تحریر و اتباع کرده و در احکام مسلم و کفر گفت که شایع خود را که ملاقات کردیم موافق
 یا فتم مذہب سیموم حسن و قبح عقلی است و در احکام و آن مذہب معتزله و غیر الاسلام و غیره
 فاما نزد معتزله بنا بر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعت کرام عقوبت بحسب عقل
 واجب نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگر چه در هر فعل قدیم است
 لیکن جائز است که بعض از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگر چه حکم ذاتی است موقت
 بر شرع نیست لیکن بعض چنان است که علت حسن قبح فعل بعقل ریافت میگرد و در نزد اهل
 سنت از اشاعره و ماتریدی پس موجب حکم اگر چه کلام نفسی قدیم است فاما ظهور آن بعقل
 و آن حادث است بعد و ثبوت بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعض
 از ما اگر چه موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیہ موافق اند با شاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست
 ظهور حکم مگر پیشتر و آن بر بعثت است پس معلوم می شود قبل بعثت و خلافیکه منقول است
 در اهل سنت که اصل اباحت است و آن مختار اکثر خفیه شافعیه و حنبله که مذہب غیر اهل سنت است
 و صدر الاسلام گفته که اصل اباحت است در اموال و حشر در النفس و گویند که این تفسیر قول
 خفیه و شافعیست در بادی الرئی مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت

و بر آن میگرد و معتزله قائله با بابت اصلیه جواز ایشان اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی
 مع الدین خالی نگذشته از او تمام پس خلاص حاصل نمیکرد و هیچ یک زمانه از آن
 و نه حکم با بابت مطلقا و به تحریم مطلقا پس نیست خلاص مگر در زمان قدرت که شریعت معتزله
 گردید تقصیر با یقین حاصل لیکن گسائی که پیدا شدند بعد از آمدن اس شریعت و جعل حکام
 پس این قول معتزست و از اکثر حنفیه شافعیه پس معاند کرده می شود با جمیع افعال معاصیه
 مباح یعنی با خود نمیشوند بقبل و ترک چنانکه در مباح و این را با بابت اصلی نعلم نمادند
 پس قول با بابت اصلیه نبی است بر زمان قدرت قبل شریعت حنفیه یعنی با بابت حقیقت
 علی معنی نفی حرج است و فعل ترک کسب علم مانع و موجب و بر همین با بابت اصلیه نبی است
 مسئله شیخ حافظ میرزا اگر چه در آن کلامی است دقیق و تفریح نوشته و فیه نظر لان با بابت
 الاصلیه نیست حکما شرعیا فلان یکون بحکمه بعد از سخا و در شرح انداخته فیصل بیان
 نموده است و معتزله تقصیر کرده اند از افعال اختیاریه را با آنکه جهت محبت و مقتضای معلوم گردد
 پیش قسم است با قسم حنفیه یعنی خوب و بد با بابت و تحریم و کراهت و آنکه جهت
 مقتضای معلوم نگردد و درین قسم معتزله با قبل شرح مسکه بدینست است اول با بابت آن
 معتزله بصراحت دوم حرمت و آن مذہب معتزله بغداد است پیغمبریم توقف و مشهور است
 که مذہب شیخ ابو الحسن عسری و ابو بکر میرانی هم توقف نیست و در اد توقف بر طبق معتزله
 عدم العلم حکم و بر این شیخ عدم حکم نیست این همه که گفته شد بحث اصلیه بود قبل
 بحث محصلش آنکه با بابت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و با بابت اصلیه مختار
 اکثر حنفیه شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته و فیه المسلمه نورونی اصول الشافعیه
 بحواله شاعره علی التعلیل الی مذہب المعتزله فی ان لا یفعل حکما با بحسب القبح و الافا لفعل کل
 البشیه لا یوسف عندهم شیئی من الاحکام حالا باید و نسبت که با بابت اصلیه شریع و ادوار
 با بابت اصلا بدقت است نسبت با بابت اصلیه فیه مطالب نیست و ایند امیگر نه که قائل نیست

برای نسخ و اباحت شرعی عبارت است از خطاب شارع بالتخیر و آن عبارت است از خطاب
 شرعی به تخیر و اباحت اصلیه نوعیست از خطاب بالتخیر چه چنانکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک
 معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی برای حکم تخیر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک
 شرعی است برای حکم شرعی به تخیر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله با حیه میگوند که
 اباحت در عرف شرعی عبارت است از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارت است از
 حکم شارع بآن پس بجزیره خطاب متعلق گشت و شتم بصلحت و مفیده نیست مباح
 معتزله و اهل سنت اما نزد معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرعی یعنی عدم حرج در فعل
 و ترک است و آن چنان است و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج در
 فعل و ترک معدوم است پس معدوم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع تخیر افع
 بلکه این به حجب اعتراض کردن به بنای جواب بر اصل تشبیه و نسبت منسبه لفظ محقق
 و در عبارت تفسیر احمدی در مختار تکلفات نامرضیه پیش ساختن اباحت اصلیه حقیقه
 اباحت اصلیه قدرت و اباحت شرعی هر سه یکجا آورده اند و بر این احکام مرسوم خود
 و اذن و مطلب در مختار را بلا نقل کلام محشین از حواشی محمد و شش نوشتن همه ناشی
 از عدم علم بحال سائیلین جزوت بر ارتکاب محذورات که تغلیط عامه نمونند مقصود از آن است
 و التمهید آن اصل مسئله محل نزاع و مطالب عبارات شرعی و حکم و غیره تا معانی لفظ توقف
 و اباحت و ندیدن حواشی و مختار و تحریف و تصرف در نقل عبارت تشبیه علاوه بر آن اما
 تحریف و تصرف در نقل عبارت تشبیه پس از دیدن تمام عبارت کتاب تشبیه ظاهر می
 چنانچه نام عبارتش این است **قاعده** بل الاصل فی الاشیاء الالباحه حتی یبدل
 الدلیل علی عدم الاباحه و هو ندب الشافعی روح التحریم حتی یبدل الدلیل علی الاباحه
 و الشافعیه الی ایشیافه روح فی البدایع المختار ان الاحکام للأفعال قبل الشرع و حکم
 عندنا و ان کان ازلیا فالمراد به هنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع فاشقی الذمعی احمد

فانتهى في شرح المنار للمصنف الاصل على الايجاب حتى عند بعض المحققين منهم المرحوم
 وقال بعض اصحاب الحديث الاصل فيها البحث فقال اصحابنا الاصل فيها التوقف بمعنى انه
 لا بد لها من حكم لكننا لم نقف عليه بالفعل انتهى وفي الهداية من فصل في ادان الالباب
 اصل انتهى وليظهر اثره في الاختلاف في السكوت عنه ويخرج عليها ما اشكل حاله انتهى ليس فقط
 على عدم الالباب وعلى الالباب في عبارات اشباه حذف نمودن ولفظ بعض زياده کردن
 وبحسب که اصل عبارت آن نقل نموده بود بر آن تقوید بقدر نمودن جز معترض کار دیگری
 نیست مقصود از آن ثبوت اباحت مذہب جمہور حنفیہ و توقف مذہب بعض حنفیہ بقول صاحب
 اشباه جلوه دادن است لاحول ولا قوه الا بالمد فقیر داعی بعد معاینه اعتراض معترض در
 چهار نسخه اشباه که از آن جمله اشباه معجمی مطبوعه کلکته است نظر کردم و فلفظ بعض را
 ندیدم بر تغلیط معترض و توقف یا فتم سبحان الدانیاں چه کسانی که خود سارقین
 تحریف پیشگان باشند و بمضمون المر و لقیس علی نفسه بر دیگران نسبت این پیشگی
 چون بعض از مخلصان معترض این تحریفات را دیدند فرمودند درین باب استنبان
 یہ و در نصاری است که کجی فون الکلم عن مواضع طریق ایشان است معا و انس عن الکلم
 اکنون باید دانست که بنای جواب بحسب اصل در اشیا بنا بر مذہب سائین است که بعضی
 ایشان بلا تعویظ در اباحت هر شیئی تنسک باین اصل میگرددند لهذا حضرت بحسب بر قول
 ظاهر ایشان بنای جواب نموده فرمود پس امر که ثبوت آن از شارع و مجتهدین بمتحقق بنای
 الذم و غرض بحسب ایراد عبارت در مختار آنست که توقف در اصل اشیا از کلام صاحب
 در مختار مذہب مشهور معلوم می شود و نه اظهار آنکه مختار صاحب در مختار توقف است
 چنانکه معترض می فهمد پس بلا فہم مقصود بشرع پیش آمدن و چنانچه اجل از آن قوه
 نمودن خلاف دیانت و عبید از فراست است معترض در بیان اصل اشیا و تحجیم عبارت
 و شرح آن کرده و عبارت بعض کتب نیز نقل نموده مگر فہم مطلب نصیب اعدا چنانچه ازین

مسئله مغالطه بخورده و در مخالفتها بکار برده اول آنکه نوشته که اباحت اصلیه مختار اکثر حنفیه
 و ثانیاً نسبت بزمان قدرت و اباحت تحقیقه نیست و نه حکم نزد ایشان چیزی است مختار
 اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه بعد شرع علاوه بر دو اباحت اصلیه مذکور است که در آن حکم
 انقی و نیز نوشته و بحث این مسئله علم اصول است و ما از اینجا حقیقت مسئله ابیان نمودیم
 از آن بخوبی ثابت که اباحت تحقیقه مذکور معتزله و اهل سنت متکثر و اباحت اصلیه قدرت
 مختار اکثر حنفیه شافیه و در اباحت اصلیه شریعیه اختلاف کسی از معتزله و منقول نیست
 انقی را قلم از ایشان می رسد که محل نزاع و خلاف معتزله در مسئله اصل شریعیه که تمام
 است اگر قبل بعثت قرار دهند پس تقریر فی الاسلام درست نمی آید زیرا که کدام زمان از آدم
 تا این قدم بر انسان از بعثت نبی مع الدین خالی نگذشته چنانچه کلام خیر نظام ایجاب
 الانسان ان ینکر شدی دلیل بر آن است و آینه گردید ان من اثم الا خلا فیها مذکر است
 پس قلیت بعثت چگونه تحقق گردد و قول ایشان قبل بعثت چه معنی دارد و اگر تخصیص محل خلاف
 معتزله بزمان قدرت و اندر اس شریعت نمایند پس همان محل خلاف اهل سنت است زیرا
 صورت کلام مقروض که صریح در مغایرت اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه اهل سنت است
 درست نمی افتد اصل حقیقت آنست که قصه خوانی و داستان گوئی چیزی دیگر است و قضا
 و در قضا حقیقت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب و بدون تحقیق از واقعات
 قرن مسئله ثابت نمی شود اکنون میگویم آنچه از عبارات کتب نام نهاده معترض و نیز دیگر کتب
 اصول و غیره معلوم می شود آنست که قول محقق در محل نزاع و خلاف معتزله و اهل سنت
 و ما تریدیه بزمان قدرت است و از لفظ قبل بعثت و قبل شروع قبل بعثت بینا و قبل شرع نام دارد
 بحر العلوم ملا محمد العلی در شرح تحریر این تمام بعد بیان مقصود و شش می نویسد فلیس ان
 یكون قبل البعثه حتی یصح النزاع بل النزاع انما هو فی زمان الفتره و هو زمان اندرس
 فی شرح رسول سابق و مانی رسول انفراتقی درین مسئله اقوالی اصولیین در قضا بسیار

من زلزل دایم شخاف آنچه بعد تحقیق و تحقیق معلوم می شود و آنست که مذکور و قولی که
 توقف است و در سبب محکم منصفیه حرمت اما تصریح بر این کلام و توضیح این مقام آنست که در تفسیر
 احمدی نوشته فیکل این استدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء الالباقه کما هو مذکور
 طائفة بخلاف الجمهور فان عندنا الاصل هو الحرمة وعند الشافعی الاصل هو الحرمة فی کل
 حال انتهى و اما فخر الاسلام برودی در بحث معارضة گفته ان الالباقه اصل فی الاشیاء
 عند الکفرخی و ابی بکر الرازی و طائفة من الفقهاء و الحنفیة و الشافعية و جمهور المعتزلة انتهى
 و در توضیح می نویسد و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد له محرم و لا یصح فان کان الارتفاع
 ضروریاً کالتفسیر بخلاف غیر منصوص شرعاً و ان لم یکن ضروریاً کاکل الفواکه فغده بعض الفقهاء
 علی الالباقه انتهى و در توضیح حاشیه توضیح می نویسد قوله و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد
 له محرم لا یصح اشاره الی مسئله حکم الافعال قبل الشرع فان قلت لا یوجد له محرم و لا یصح
 یكون واجباً او مندوباً او مکروهاً قلت المراد بالبیع بالقبول المحرم فان الالباقه قد یطلق علی عدم
 النفع عن الفضل سواء کان بطریق الوجوب او الندب او الکراهیه فانه قال الشیء الذی لم یوجد
 له دلیل المنع و لا دلیل عدمی لم یعلم فعلق حکم شرعی ببناء علی عدم و رد و الشرع لان هذه
 المسئلة انما هی لبيان حکم الافعال قبل البعثة فان کان اضطرار یا کالتفسیر بخلاف فهو یسیر
 بمنوع الا عند من جرد تکلیف الحال و ان کان اختیار یا کاکل الفواکه فحکم الالباقه عند
 بعض المعتزلة و بعض الفقهاء و من الحنفیة و الشافعية و الحرمة عند المعتزلة البغدادیة و
 بعض الشیعة و توقف عند الامتعالی و المصیری و انتهى و در سبب الاصول می نویسد
 الفرع الثانی الافعال الاختیاریه قبل البعثة مباشرة عند المعتزلة البصریة و بعض الفقهاء
 و محرم عند المعتزلة البغدادیة و بعض الامامیة و ابن ابی هريرة من الشافعية و توقف
 ابو الحسن الاشعری و ابی بکر الصیرفی الشافعی انتهى و در سبب نوشته و اما الخلاف
 المنقول عن اهل السنة ان اصل الافعال الالباقه کما هو متعارفاً اکثر الحنفیة و الشافعية

١٠٠
 ودر بعضی کما ذهب اليه غيرهم واما صدر الاسلام الاباخرة في الاسوال وخطر في النفس
 انتهى ومنتصف در حاشیه نوشته قوله اكثر الخفية الخ منهم العراقيون انتهى ونيروان
 نوشته قوله غيرهم منهم ابو بصير المازريدي و صاحب الهداية و عامة اهل الحديث انتهى در
 شرح منار مصنف و استنباه مي نويسد الاشياء في الاصل على الاباخرة عند بعض الخفية
 و منهم الكرخي و قال بعض اصحاب الحديث الاصل فيه الخطر قال اصحابنا الاصل فيه التوقف
 معني انه لا بد لها من حكم لكن لم نقف عليه بالاعتقالات انتهى در تجليات شرح منار مصنف مي
 نويسد قوله قال اصحابنا الاصل فيها التوقف الخ هذا اصح شيئي عندي في هذا الباب بان التوقف
 اصل التقوى في الامر المسكوت عنه و هو مذهب ابي بكر و عمر و عثمان و اشياء اهتمم من الصحابة و
 المدعيهم و الصحيح ان الاصل في الافعال التحريم و هو مذهب علي و ائمة من اهل البيت و
 الكوفيين منهم الجعفي و هو المروي عن علي في خلافة كاسبيجي و المتروك ان الاصل في الاشياء
 الاباخرة و هو مذهب معاوية و من معه مكر و ان و ابنه يزيد و غير ما القول بان مذهب الشافعي
 رحمه ليس عندي شيئي لانه لم ينقل عنه في صحيح الاما توافق التوقف قال صاحب مجمع البحرين
 نسخة ان رجلا يوم العيد اراد ان يضي قبل صلوة العيد فيها علي فقال الرجل يا ابا عبد الله
 اني اعلم ان الله تعالى لا يعذب على الصلوة فقال علي و اني اعلم ان الله تعالى لا يشب
 علي فعل حتى يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم او بحيث عليه فيكون صلواتك عبثا و العبث
 حرام ففعله تعالى يعذبك بخالفك لرسوله صلى الله عليه وسلم انتهى و در مختار نوشته
 و غير هذا الشئ باثبت لقوله صلى الله عليه وسلم و فعله و ليس بواجب و لا مستحب و اورد
 عليه في البحر البياض بناء علي ما هو المنصور من الاصل في الاشياء التوقف الا ان الفقهاء
 كثير اياهم چون بان الاصل الاباخرة و التعريف بناء عليه انتهى سيد احمد طحطاوي در
 حاشیه در مختار مي نويسد قوله و اورد عليه اي على تعريف الثمن قوله بناء علي ما هو
 المنصور اي حال كون صاحب البحر بانيا اشكاله على القول المنصور اي التوهمين اقوال

لثمة استحقاقه والتوقف قوله التوقف اى فلا يعرف اباقة المباح الا بقوله فعمله على التوقف
 وسلم فقد سادى التعريف المذكور للثمة وكذا ايرد المباح على القول بان الاصل يحظر قوله الا ان
 انفقها جواب عن الايراد كثير بالبحر اى يولعون قال فى الصحاح اللبج بالشئ المولوع به
 قد ليج بالكسر ليج اى اذا عرى به آه والمعنى انهم يظنون به كثير لقوله فالتعريف بنا وعليه
 هو محط الجواب يعنى ان تعريف التمنى معنى على هذا القول فيعلم اباقة المباح من الاصل لا من غيره
 اشاع انتهى واما ما عايد سندهى در طواع الانوار حاشيه در بحث رضى نو سيد داود وعليه اى
 على تعريف التمنى فى البحر المباح وذلك لانه ثابت بقوله فعمله عليه الصلوة والسلام وليس
 بواجب ولا مستحب كما قد ناس من عدم خلقه صلى الله عليه وسلم راحة الشريف الا فى نفسه فلم
 يكن التعريف بالاعاونه الا ليرتبا على ما هو المنصور اى المزيد بالادلة القوية من ان الاصل
 فى الاشياء والتوقف فلا يعرف اباقة المباح الا بقوله فعمله عليه الصلوة والسلام وكذا ايرد
 المباح على القول الثانى بان الاصل فى الاشياء يحظر الا ان انفقها وكثيرا ما اى فى كثير
 من الاوقات يلجون اى يولعون قال فى الصحاح اللبج بالشئ المولوع به وقد ليج به بالكسر
 ليجا اذا عرى به انتهى والمعنى انهم يظنون كثير بان الاصل فى الاشياء والاباقة فهم لا يقولون
 الثالث فى المسئلة فالتعريف اى تعريف التمنى للثمة باثبت بقوله فعمله صلى الله عليه وسلم
 بنا وعليه يعنى فالمباح ثابت بالاصل لا بقوله الشريف فعمله عليه الصلوة والسلام فلم يكن البحر
 جامعابل بانها انتهى حسين بن عبد الله طيبي در شرح مشكوة تحت حديث كان لبل الكفا
 يقررون التوراة بالعبرانية ويفسرونها بالعربية لابل الاسلام فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا تعددوا اهل الكتاب ولا تكذبوا بهم مى نو سيد هذا اصل فى وجوب التوقف عما
 يشكل من الامور العلوم فلا يقضى غيبة يجوز ولا اطلاق وعلى هذا كان السلف انتهى ونحوه
 حسين بن عبد الله طيبي در شرح مشكوة بذيل حديث ابن عباس قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا تعددوا امر بين رشده فاتبعوه وامنوا من غير غيبة فاجنبه وامر تخلف فيه

ویکانه ای السدی نویسد یعنی ما علمت گویند حقاً بانص فاعمل به و ما علمت بطلان بانص
 فاجتنبه و ما لم یثبت حکم بالشرع فلا تقل فیہ شیاً و فوض امره الی الله مثل متشابهات ^{القرآن}
 و امر الصناعة انتهى و شیخ عبدالحق در ترجمه شکوة فارسی تحت لفظ فکلمه الی السدی نویسد
 پس بسیار را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت را در آن انتهى پس
 آنچه مذکور شد خلاصه اش آنکه از اکثر کتب جهان علوم می شود که باحت مذهب معتزله
 و بعضی فقه های حنفیه شافیه است و حرمت مذهب ائمه اهل بیت و علی رضی الله عنه
 و عامه اهل حدیث و ابو منصور ماتریدی و صاحب هدایه و اکثر فقهای حنفیه و شافیه و معتزله
 بغدادیه و بعضی شیعه است و توقف مذهب حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و اکثر
 قضایه ابو الحسن عسری و ابوبکر صیرفی است و همین مذهب منصور و مؤید بدلائل قویست
 زیرا که قول باحت و حرمت مناقض بقاعده مقدره مسلمة الشیخان لاحکم قبل الشرع
 است اینجا است که در مجموع نوشته و هذه المسئلة تورونی اصول الشافیه و الاثاعره
 علی التشریح الی مذهب المعتزله فی ان للعقل حکماً باحسن و الا فالفعل قبل البعثة ^{صحت} لا یو
 عدله ^{صحت} یعنی من الاحکام انتهى و در بعض حواشی مجموع نوشته هذا طعن علی الشافیه و الاثاعره
 من حیث ینتمون الی مذهب المعتزله انتهى و اقوال که از اصولیین در باحت و حرمت منقول
 نیز باجم مخالف و احادیث درین باب نیز متعارض پس بموجب قاعده اصول اذا تعارض
 فتساقط باقی بخوابد مانند مگر توقف و آن مفسرست بسبب تفسیر اول عدم الحکم ثانی عدم العلم
 بالحکم یعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست که درین حکم سنت یا نه و ثالث عدم العلم
 بالحکم یعنی نفی تصور حکم علی التعیین با تصدیق ثبوت حکم فی الجملة یعنی معلوم نیست که در اینجا
 حکم حظر است یا مجاز و همین است مختار صدر الشریعه و مجیب هم بنای جواب بر بیان کرده
 و تفسیریه اولین باطلند و معتبر تفسیر اول اختیار کرده و بر مجیب جرم نموده و گفته که مجیب معنی
 توقف تفسیریه این همان مثل زنگی است که بر سواد روی خود نظر نکرده آئینه را می بین گفت در

كونه حاشية ترصيح في زبده التوقف فقد فسر تارة بعدم الحكم تارة بعدم العلم بالحكم بالجملة
 نفى التصديق بقبول الحكم اى لا يدرك ان هناك حكما ام لا واما بمعنى نفى تصور الحكم على التعيين
 مع التصديق بقبول الحكم في الجملة اى لا يدرك ان الحكم حظر او اباحه وهذا هو المختار عند
 اما الاول وهو التوقف بمعنى عدم الحكم فباطل من وجه احدها انه يزعم بعدم الحكم لا توقف
 القول بانه سمي توقفا باعتبار العمل معنى انه يقتضى عدم العمل بالفعل فكيف قنايتها ان الحكم
 قديم عند الاشعري فلا يتصور عدمه والتكليف بالمال جائز عنده فلا يتوقف تعلق الحكم بالعمل
 على البعثة اذ لا موجب للتوقف سوى التحرز عن تكليف الحال ورد بان تجوز التكليف المحال
 لا يستلزم القول بوجوه ولو سلم فلا يلزم منه ثبوت تعلق الحكم بالفعل قبل البعثة بخلاف ان
 يمنع بسبب آخر تجوز التكليف قبل البعثة ليس له بالاشعري بل هو ينافي من جهة التحريم
 الصحيح فلا يصلح الزامه وثالثها ان الفعل الممنوع في حكم المندفع او غير ممنوع فباح
 ويجاب الامام بان لا نسلم ان عدم المنع في حكم المندفع يستلزم الاباحه فان المباح اذن
 الشارع في فعله وتركه من غير رجحان وهذا معنى اعلام الشارع ايضا ودلائله بانه لا يخرج على
 فاعله في الفعل الترك وعدم المنع اعم من ذلك كما في افعال البهائم واعتراض المصنف عليه السلام
 وتحقيقه ان هذا الاختلاف انما هو على تقدير التمهيد الى ان للعقل حكما في الافعال قبل البعثة
 بحيث لا يجوز ان يراد بالاباحه اذن الشارع في الفعل والترك بل معناها جواز الاتباع
 خاليا عن اقامة للفائدة واما عدم الحكم الشرعي قبل البعثة فما لا يتصور فية خلاف ونشأ
 هذا الاعتراض مع انه كلام على السند علم بحكم محل النزاع وتحقيق مراد الامام فان محل
 النزاع هو ان الفعل الذي لم يرد فيه حكم من الشارع لعدم البعثة ولم يدرك فيه العقل جنة
 حسن والواقع كالمالك الفاكهة مثلا قبل للعقل ان يحكم حكما عاما بانه في حكم الشارع ما دون فيه
 للمنع عنه واما الامام ان مالم يمنع عنه اى مالم يدرك العقل انه ممنوع عنه في حكم الشارع
 فيلزم ان يكون مباحا اى ما دون فية من الشارع علما بان يرد دليل منه على انه

لا حجج فی فعله و ترک او و لکن بان پر شد شارع العبد یعقله الی ان یدرک درک لایکون
 معنی کلامه ان البشی الذی لم یعلم الشارع بالحجج فی فعله و ترک و عدم الحجج لم یعلم الشارع
 بعدم الحجج فیه فیکون حشوا علی ما ذکره المصنوع لیکون معناه ان ذلک الفعل لا یلزم
 ان یدل الشارع فاعله علی انه لا حرج علیه فی الفعل و ترک بان یدرک ذلک یعقله
 و نه کلام لا غبار علیه و اما الثانی و هو التوقف بمعنی عدم العلم بان فی ذلک الفعل حکما
 مدتها ام لا فبما ظلم لانا فاعلم قطعاً ان مدتها فی کل فعل حکما اما بالمنع عنه و لاجرم
 المنع و یحصر این بمنع ذلک و لایناقض من الحکم بالمنع و الحکم بعدم المنع حتی یتین ایقاعها
 و اما التناقض من الحکم و عدم الحکم و هو لایوجب الاباحه و اما الثالث و هو التوقف بمعنی عدم
 العلم بان حکم الاباحه فحی ان التقدير انه لا دلیل من الشارع و لا مجال من العقل و نه البساک
 القول بان الاباحه من جهة ایقاعها علی انه بلا عقاب علی الفعل و لا علی ترک فلا خلاف
 بینهما فی المعنی و فیه نظر لان مذهب التوقف اذ انه لا علم بالعقاب و عدم القول بالعقاب
 اعم من القول بعدم العقاب فکیف یقاسو بان فیه ان قوله و مع ذلک فلا عقاب پس
 بستم فذلک القول بعدم العقاب قول الاباحه لانه معناه علی ما فسرنا فلا توقف انتهى
 در شرح شیخ کمال الدین امام المدرسه الکامله بنهاج الاصول و یضاهی مرفوم سنت و قسره
 الامام محمد الدین الرازی ای تسر التوقف بعدم الحکم و الا ولی ان بفسر بعدم العلم لان الحکم
 قدیم عنه و انتهى کنون باید و بد که اختیار کردن قول مرجوم و مجروح و ترک کرد این قول راجح
 و معمول شیعا که نیست این بزرگ را چنان هوای نفس غالب است که بلا تحقیق و تدقیق بدو غیر
 مراجعت بکتاب من هر چه می خواهد نویسد چون حال این کتاب که خون جگر خورده و سالها
 سال مشقت کشیده نوشته بود چنین است حال سخنان و دیگر این شخص چه باشد و آنکه
 نوشته بود و آنچه چنین بر صاحب و مختار درین خصوص کلام نموده اند و در اشکی مذکور در
 ارتکابی هر مقامی که مخدوش باشد حجت بان طائفه است انتهى حقیقت این کلام از عبارات

طحاوی و طبرانی و غیره که در باقی نقل نموده ایم بخوبی ظاهر شد سیاحت علیه در آن کتابیکه
 تأیید مطلب باشد از آن کتاب مخدوش بودن همان مطلب نوشتن کار همین گسست برعکس
 شد نام نوی کافور متعین چهاره تصور آنکه که از هر چه چنین که بخواهی نظر نماید من هر چه خواهم
 ز کماشت عامه موئین بر آن اعتماد خواهند ساخت همین خیال هر چه در شکم میشد از زبان برادر
 افسوس که ما در مان رعایت این چهاره که شبها درین باب بحث کشیده نکرده و تعلیل و
 ظاهر کردیم پس این معاند طشت از بام شد معترض در جوازها سست از صاحب بنما از او
 و در باب استنانت تجیل صاحبی وی خیر به بیان طور کرده که او سست از صاحب در بخار است و
 می نویسد که صاحب در بخار و در جنب آن ایمان چه رتبه دارد و در غلط نوشتن سست شعا
 این طائفه آنکه هر چه موافق رای خود باند آنرا اصح و معتول علیه گویند و آنچه مخالف طایفه
 باشد آنرا غلط قرار دهند مخاطب انموئون بعضی کتاب و مکفرون بعضی همین طاکه است
 و چون با سبق ثابت کرده شد که خلاف معتزله و اهل سنت در یک زبان است و نظیر

توقف بعد از العلم بالحکم بمعنی نفی تصور الحکم علی التبعین مع التصدیق بثبوت الحکم فی الجمله
 حق است و دیگر تفاصیر باطل پس ثابت شد که فاکلین توقف اهل سنت بسته به معتزله
 که از علم المعترض و صاف بودن لفظ اصحابنا ازین محل علاوه برین است و بودن حرمت
 اصل شایان مذاهب صاحب ادیان از قول صاحب علم الثبوت ثابت پس مرا حاجت جوانی باریست
 معترض نیست و احادیث هم مؤید این دعاست چنانچه حدیث ابن عباس در تفسیر حدیث ابی
 خشنی دلیل توقف است زیرا که فکله الی الله ولا احتیاجها اشاره به توقف است و اثر این عبارت
 هم بر توقف و دلالت دارد و نه بر ابحاث و بیان کردن حکم ماسکت علاوه از حکم باطل و دلیل از
 ایزت و غفور برای آن فرموده که در اشیا و متوقف احتمال معفو بودن است چه شاید جعل غلظت
 احوال معلوم باید کرد که نزد چه و حنفیه ابحاث بعد از ثبوت ثابت نمی شود مگر باذن شارع غیر
 بین و برتر که در مسلم الثبوت و قوم است الا با حقه حکم شرعی و الا لا خطایا الشیء المتجه الیه

الامانة ان النطق بالنية كمال في العبادة مع قول مالك انه يكره النطق بها انتهى وآسن بهام ولين
 يقره ولا على قارى وديكر الكا بربر بدعت بودن اين فعل قصر يح كرده اند معزفه درين مقام
 لفظي كرده كه بخيزون و تصرف جهارت ملا على قارى نقل نموده وذهب ملا على قارى را بآنها
 تلفظ بالنية جلوه داده اند لانه مذهب ملا على قارى برعكس آن است وروايب لطيفه شرح
 مسند امام يحيى فيه مرقوم است ولما التلظظ بالنية فهو خلاف السنة اذ لم ينقل ذلك من النبي
 صلى الله عليه وسلم والصلحى به ومن تعجم وقد ثبت في الصحيح انه صلى الله عليه وسلم كان اذا
 قام الى الصلوة قال الله اكبر ولو كان يقول شيئا قبل التكبير روى ذلك وقد صرح ايضا انه صلى الله
 عليه وسلم قال للمسيبي صلوة اذ اقمتم الى الصلوة فكبروا وافتوا تدل على تعقيب التكبير بالقيام من
 غير سراخ من غير ان يتخلل بينهما شئ اخر قال ابو داود وسالته محمد بن اسماعيل انك تقول قبل
 التكبير شيئا قال لا ولا اتباع كما يكون في الفضل يكون في الترك فمن واظب على افضل شاعر
 صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع التسهول قوله صلى الله عليه وسلم من قل الله ليس عليه امرنا فهو
 ولا يقال هذا بدعة مستحسنة استجبا للمشايخ للاستعانة على اخضار النية لمن خاج اليها
 وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه كما كانوا في مقام الجمع والاختلاف لم يكونوا محتاجين الى الاستحسان
 المذكور لانا نقول ثبات هذه المقدمات دليل على ان هذا امر مستحسن كلما كان مستحسنا كان افضل
 ومعلوم انه صلى الله عليه وسلم لا ياتي الا بالافضل لقوله صلى الله عليه وسلم اني اخشاكم واعلمكم باي
 انما فانه خير اقبل ان تلفظ بها عبادة اللسان كما انها محبوبه للقلب والافعال
 المنوية عبادة الجوارح لانه لو كان كذلك لاعدل الشايع صلى الله عليه وسلم عنها واخذ
 استحباب التلفظ بها من قوله صلى الله عليه وسلم بعبك حجة وعبرة وقياهم في ذلك عتية
 اخذ بعيد غير منوجه لانه انما قال في ذلك في ابتداء احرامه تعظيما للصحابة ما يحلون به ويقصدونه
 من النسيك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر من ثلثين الف صلوة فلم يقتل انه قال لم يزل
 ان اصل صلوة كذا وكذا وترك صلى الله عليه وسلم سنة كما ان فعله سنة والفرق بين الحج

والصلوة أخر من ان يقام صلواتها على الاخر والى هذا مال ابن القيم في البدي النبوي ورواه
 من علمائنا الشيخ علي القاري في شرح المشكاة انتهى بطلان علي قاري في شرح مشكاة نوشتة
 واختلفوا في التلخيص بابل على النية بعد الفهم ان الجهر بالنية غير مشروع سواء يكون اماما
 او مأموما او منفردا ولا يكون على ان الجميع بينهما مستحب بل تعقل معنى النية واستحضارها
 قال صاحب الهداية وحسن للاجماع عزيمته قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ ثم
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق صحيح ولا ضعيف انه كان صلى الله عليه وسلم يقول عند
 الافتتاح اصلي كذا ولاعن احد من الصحابة واما بعين بل تقول انه كان صلى الله عليه وسلم
 اذا قام الى الصلوة كبر وذهبه بدعة انتهى وقد يفهم من قول المصنف للاجماع عزيمته انه لا يحسن بعين
 هذا القصد وهذا ان الانسان قد يغيب عليه تصرف خاطرة فاذا ذكر بلسانه كان عزونا على
 جمعه ثم رأيت في التلخيص قال والنية بالقلب لانه محله والتكلم لا يعتبر ومن اخار اجابته
 بجمع عزيمته انتهى كلامه وقيل لا يجوز التلخيص بالنية فانه بدعة والمثابغة كما تكون في الفعل
 يكون في الترك ايضا فمن الخبط على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع قد يقال ليس بها
 بدعة لكنها مستحسنة استحبابها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها وهو موطوء
 الله عليه وسلم واصحابه لا كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
 المذكور وقيل التلخيص شرط لصحة الصلوة ونسبوه الى الغلط والخطأ ومخالفته الاجماع
 لكن له محل عندنا مختص بمن ابتلى بالوسوسة في تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل في
 اذا تلفظ بالنية سقط عنه الشرط فاعلا الجرح واعرب ابن حجر قال انه صلى الله عليه وسلم
 نطق بالنية في الحج فقصنا عليه سائر العبادات فقلنا ثبت العرش ثم نقش من جملة
 الوارات فانه لم يرد في نويت الحج وانما ورد اللهم اني اريد الحج وهو دعاء واجاب لا يتوقف مقام
 النية لا يجزئ الشارح وهو موقوف على القصد والقصد الاثنا وغيره معلوم مع الاحتمال
 لا يجوز الاستدلال مع عدم صحة حمله مقياسا محال ثم قال وعدم لزومه لا يثبت على عدم

وقوله قلنا هم روادى الأصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل درزوه وقد ثبت انه صلى الله
 عليه وسلم قام الى الصلوة فكبر فلو نطق بشئ آخر يتفكره عنه وورد في حديث المسي بن صبرة
 انه قال اذا قلت الى الصلوة فكبر قول على عدم وجوب التلفظ وذكر ابو داود انه قال لئن
 بلغنا روى بل يقول شيئا قبل التكبير فقال لا انتهى وما ذكرنا يتبين فساد بقية كلام ابن حجر
 قوله وايضا انه صلى الله عليه وسلم لا يأتى الا بالاكمل هو افضل من تركه اجماعا والتفصيل
 حاصل ان لم يوطئ على ترك الافضل بحول عجزه ثبت انه اتى في نحو الوضوء والصلوة
 بالتيه مع ان دعوى الاجماع غير صحيحة قال الاكثية قالوا بكبريته والجبليته ففسدوا على انه بغير
 غير مستحب وانما اراد به الاتفاق بين الشافعية والحنفية فليس على الاطلاق بل محله
 اذا احتج اليه بالاستعانة عليه وقد ثبت تركه عند الحفاظ الحديثين بل اربى نقول له الشك
 لا يعارض اليقين بحجة عظيمة من اخص العجائب والذي يخيبر فيه هو الالفاظ جسيمة تجعل الوهم
 يقينا وشيئ من الحفاظ ربما لا يقال المثبت مقدم على النافي لانا نقول محله اذا تعارضوا في
 احدهما على النفي والاخر على الاثبات والخصمنا سواء جيلناه مثبتا او نافييا فليس مع دليل
 وولمنا على النفي ثابت بنقل الحديثين المؤيد بالأصل الذي هو عدم الوقوع فقال فانهم
 ذلل محل خطئ ثم رأيت ابن القيم ذكرني راد المعاد في هدي خير العباد وهذا القدر كان
 الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال العداكبر ولم يقل شيئا قبلها ولا يفتي بالتيه
 ولا يقال صلى الله عليه وسلم صلوة كذا مستقبل القبلة اربع ركعات اما او اما وما
 لا قال او او لا فضاو ولا فرض الوقت ونحوه عشر من لم ينقل عنه صلى الله عليه وسلم احد
 قبل باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مستند ولا مرسل اعظمه احد امنها البتة بل ولا
 احد من الصحابة رضي الله عنهم ولا استجبه احد من التابعين ولا الائمة الا للبعة وانما عن بعض
 المتأخرين وقوله لا يشافعي في الصلوة انها ليست كالصيام ولا يدخل فيها احد الا بكبر
 نطق ان الذكر تلفظ بالصلى بالتيه وانما اراد الشافعي بالذكر تكبير الاحرام ليس الا وكيف

يستحي الشافعي إرساله ليعلمه رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة واحدة ولا احد
من خلفائه واصحابه ووزراهم وسيرهم فان وجدنا احدا صافا واحدا عنهم في ذلك قبلنا
وقابلناه بالقبول والتسليم ولا هدي البعل من يزيهم ولا سنة الاباء نقوه عن صاحب
الشرع صلى الله عليه وسلم انتهى وصرح السيد جمال الدين المحدث بنفري برواية التلخيص
بالنية عن المحدثين وكذا ذكره الفيرز آبادي صاحب القاموس في كتابه المسمى بالصلوة
وقال القسطلاني في المواهب وبالجملة فلم يقل احدا نه صلى الله عليه وسلم بلفظ بالنية
ولا اعلم احدا من الصحابة التلخيص بها ولا اقوه على ذلك بل المنقول عنه في السنن ان يقال
مضاج الصلوة الطهور وتجهيزها التكبير تحليتها التسليم ثم اختلف العلماء في التلخيص بها
فقال قائلون هو بدعة لانه لم يقل فعلة وقال اخرون هو مستحب لانه يحون على احضار النية
القلبية وعبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال المنسوبة لعبادة الجوارح نحو
تلك اجاب الشيخ تقي الدين السبكي والمحقق عماد الدين ابن كثير واخطب ابن القيم في الهدي في
رد الاستحباب واكثر من الاستدلال لما في ذكره طول تحريجا عن القصد لا سيما الذي اشتهر
عليه اصحابنا استحباب النطق بها وقال بعضهم على ما في الصحيحين من حديث الحسن رضي الله عنه
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم بالبحر والحرمة جميعا يقول لديك عمرة وحجة وهذا الصريح باللفظ والحكم
كما ثبت بالنص ثبت بانقياس لكنه يعقبه اياه صلى الله عليه وسلم قال ذلك في ابتداء
احرامه تعليمه الله حاجته باليهادون به ويقصرونه من النسيك واقتد صلى الله عليه وسلم اكثر
من اثنين الف صلوة فلم يقل عنه انه قال نصرت ان اُصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم
سنة كما ان فعله سنة فليس لنا ان نسوي بين ما فعله وتركه فيأتي من القول في الموضوع
تركه بغير ما الى به في الموضع الذي فعله والفرق بين الحج والصلوة ان يقاس احدهما
بالآخر انتهى في بحر الرائق وبيان توثيق نوشته وهو اختيار المتأخرين لزيادة غفلة الناس
وقد يقدرون لسماع الاذان وعند المتقدمين هو مذكور في غير الفروع او قول الجمهور كالحاكم

انودى فی سنج المهند با لاروى ابن مليا بنى سعد بن راسى مؤيدنا شوب فی العشاء فقال
 انرجوا به البتة من المسجد وعن ابن عمر بن عبد الله بن محمد بن العيص بن ابي راسى بن ابي راسى
 منه فهو رافعى ودرينه ان نوشته قول الامامة الثلثة بان التشويب لا اذان الصبح يجعلين
 سنته مع قول الجنيقة انه يكون بعد الفرائض من الاذان ولا يشرب في غير الصبح وقال
 الحسن بن صالح السنج العشاء وقال النخعي يستحب في جميع الصلوة انتهى ودر برهان
 مواهب الرحمن نوشته ويطرده اى ابو يوسف التشويب في كل الصلوات
 انتهى ودر بيان عامه در عالمگیری نوشته ودر الكف عن علامته في ظاهرها ودر
 طوطى الاخوان خاشية ودر مختار نوشته ودرى لا شرح ودرى الكف عن علامته في ظاهرها ودر
 استحبابها المتأخرون لاروى عن ابن عمر انه كان يؤم البيت ويجعل العاقبة على وجهه كمالى النحر
 ولم يستحسنوا الا لعلماء و الا شراف انتهى بمجرات مائة فاستخرج رسومه ودر مشهوره
 اصلى نداده زیرا که از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین رضی الله عنهم طریق معمول فیما بین الناس
 منتقول نیست پس بریکه متقولی از آنحضرت صلعم و صحابه نباشد غیر شریع و در حاشیه
 بدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب
 الصلوة فی فصل الاوقات التى یکبر فیها الصلوات قال بکره ان یتنقل بعد طلوع الفجر باکثر من کتفی
 الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیها مع حرمة علی الصلوة و منها ما قال فی باب العید ان یتنقل
 فی العید قبل العید لانه لم یفعل مع حرمة علی الصلوة مع الحطه آوردن این بود
 وروایت برای تأیید دعوی بلی اصل بجهت بلی نهی است که عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم
 چیزی دیگر و قائم قید مع حرمة نهیدن نصب اعدا پدر ایچو استقامت اشتباهه
 خاطر مولوی خلیل الرحمن غلامپوری شده بود که در رساله مسمی بسم الخیرات مذکور
 کرده و جوابش بخیر تحریر و در آنکه الحال این بزرگ هم ابا عالم درین چاه افتاده زبده
 تحقیق درین باب آنست که عدم نقل مفید نقل عدم است و نقل عدم مفید عدم نقل که کما

در بر دو تن نیست پس ایام در دو روایات هدایه را در مقام مخالف ما هم نهیدن نمی آید
مقتضی است اما نمی بیند که در همین جا عدم نقل هم حجت است تقریرش آنکه بعد از این فاکثر
از دو رکعت بخواندن مکروه است زیرا که زیاده برین دو رکعت از آن حضرت منقول
نشده و تنقل در صلی قبل صلوٰه عید هم نشاید زیرا که این از آن حضرت صلعم منقول
نشده و قید منع حرصه برای تقویت دلیل است نه تمهید تعلیل صاحب هدایه در مقام
دیگر بدون تخم این قید هم بعد از نقل حجت گرفته چنانچه در صلوٰه الکاف گفته و دلیل آنست
خطبه لانه من نقل انتهی و در صلوٰه الاستسقاء نوشته لا یقلب القوم ارضهم لانه من نقل
انه صلعم امرهم بذلك انتهی و در باب النوافل نوشته فی الجامع الصغیر لم یذكر الشماخی
فی صلوٰه البلیل و دلیل الکراهته انه عم لم یزد علی ذلک و لولا الکراهته لرا و تعلیل الجواز
انتهی **در بیان آنکه در منها ما قال فی کتاب الحج من احرم و فی بیته او فی قفس محب صید فلیس علی**
ان پر سله و قال الشافعی علیه ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه فی مملکه فصار کما
اذا کان فی یدیه و لانا ان الصحابه رضوان الله تعالی علیهم کالوا بجرمون و فی یومهم
صیود و در و احین و لم یقل عنهم ارساها و بذلک جرت العاده الفاشیه و هی من احکام
الحج معاً کطه آوردن این مسئله دلیل بر دعوی خالی از جنون نیست چه صورت دعوی
اینکه امریکه منقول نیست غیر مشروع است و حال مسئله آنیکه اگر کسی احرام کند و در خانه اثر
یا در قفسی که پیمراه او است جانوری باشد تا کردن آن بر حرم واجب نیست چرا که در
خانه صحابه جانوران می بودند و بعد احرام را نمی کردند و عادت مستقر بر آن جاری گردید
که بعد احرام جانوران را را نمی کنند و عادت مستمره مسلمین حجت است از حج شرعی بر
آن ثابت که با کردن جانوران واجب نیست تا ما باید کرد که از دعوی همه ثابت
در ایام دعوی مجتبی است که صاحب هدایه چند جا بعد از نقل حجت گرفته است
آنکه متعرض نهیده پس این مسئله دلیل بر دعوی مجیب است که صاحب هدایه برین

مقام بعد نقل حجت آورده چنانچه گفته و لم نقل عنهم ارسا لها و عادات عامه صحابه هم در
تشریحات حجت است و شاید حجت بودن عدم نقل برای غیر شرع و عینه هم از ايجاب مخفی
عادت عامه صحابه باشد که عمل افعال غیر منقول از صحابه تشریحا مستلزم مخالفت عادت عامه
در شرائع است و بعضی چیزها را که با عدم منقول بودن آنها از صحابه صاحب هدایه و غیره جائز
نوشته قطع نظر از آنکه برای جواز آیهن فقهائى اهل استنباط نظیری و اصل پیدا کرده اند بجهت
ضرورت است که گفته اند الضرورات تنجیح المحظورات و این ضرورت هم مفوض بر ائمه یا
استنباط و ارباب اجتهاد است نه تحصیل عایان و نه آنچه اهل بدعت و اهل ابداع کرده اند هم حجت
و در سنت باشد و خیلی از تحقیق این مقام در ما سبق مذکور شد و در اینجا باید دید لیکن حجت
بودن عدم نقل عدم فعل آنحضرت و صحابه و تابعین آنچند روایات در تحجیل بطور ائمه
نگارش میروند محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود روایت حضرت عمر بن الخطاب
روایت میکند که قال بن عباس انظر السبع من الدعاء فاجتبه فانی عهدت رسول الله انهم
صحابه لا یفعلون ذلك و ابو الجبین سلم بن حجاج بخاری در صحیح خود از عماره بن ربیع
روایت میکند که انه رای بشیر بن مروان علی المنبر یقرأ فیه فقال قبح الله ما ینزل الله و یقول
روایت رسول الله صلعم یأمر علی ان یقول بیده بكذا و انا انما انا صلی الله علیه و آله
از نافع روایت میکند که ان رجلا خطب الی جنبان عن فقال انما الله و رسوله و انما
الله صلعم قال بن عمر و انما اتول محمد و السلام علی رسول الله و لیس بكذا انما الله و رسوله
صلعم ان یقول محمد و السلام علی کل حال و امام احمد در مسند خود از عبد الله بن عمر روایت می کند
که یقول ان رفعکم ایدیکم بقره ما از رسول الله صلعم علی هذا یعنی الی الله ید و قد رایت
حاشیه در مختار از ابن مسعود روایتی آورده که انه سمع قوما یجمعون فی مسجد بالمیون و یقولون
علی النبی جبرافراخ الیه ثم قال ما عهدنا ذلك علی عهد صلعم و ما اراکم الا مبتدعین فاذان
یذکر ذلک حتی اخرجه من المسجد انتهى و امام نووی در شرح مذهب با نوشته ردی ان

علیه رضی الله تعالی عنهما فی العشاء فقال خرجوا هذه المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله
 انتهى ودر مجمع البحرین نوشته اند جلایوم العبد اراد ان یصلی قبل صلوٰۃ الصبح بنهاره
 علی رضی الله تعالی عنهما فی العشاء فقال لا یغیب علی الصلوٰۃ فقال
 علی رضی الله تعالی عنهما فی العشاء فقال لا یغیب علی فعل حتی یفعل رسول الله صلعم او یحکمت علیه
 فیکون صلوٰۃ تکبیرا والعبث حرام فاعلمه ثم یغیب بک به لحظ الفکک لرسوله صلعم انتهى ابن
 طاهر ودر تذکره موضوعات نوشته کان عبد الله الانصاری لا یصوم رجلا وینهی عنه ویقول
 لم یصح عن النبی صلعم فی ذلک شیء انتهى شیخ عبد الحق وبنوی ودر ترجمه مشکوٰۃ تحت حدیث
 انما الاعمال بالنیات می نویسد اتباع ما یحکم ودر فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه
 مواظبت نماید بر فعل آنچه را که مذکور باشد مبتدع بود کذا قال الحدیثون انتهى ودر علی
 ودر فرقان تحت همین حدیث می نویسد المتابعة كما یمکن فی الفعل یمکن فی ترک البها
 فمن واطب علی فعل لم یفعله الثابع فهو مبتدع انتهى ودر مواهب لطیفه شرح مسند امام جعفر
 نوشته فالاتباع كما یمکن فی الفعل یمکن فی ترک البها ودر طالع الانوار حاشیه در
 نقض وکوشته دفع الصوت بالذکر بدعته یعنی یوم الفطر فیه تقصیر ای علی مورد التشریع
 فانه مکرره عند الثمانه بحکم علی الظاهر تعلیلهم بان النبی صلعم لم یفعله انتهى ودر مواهب
 نوشته الزیاده علی الثمان مکرره به بالاجماع ای باجماع ایحقیقه و صاحبیه به التعلیل
 بحکمیه کذا فی النهر الفائق و قال صاحب البدیع انه یکره لانه لم یرو عن النبی صلعم
 انتهى ودر بحر الزمان نوشته یکره ان یقال الاذان حی علی خیر العمل لانه لم ینسب عن النبی
 صلعم ودر شرح جرجانی ودر باب محرمات شرح خلاصه کیدانی نوشته و الزیاده
 فی التکبیر بان یقال الله اکبر الا علی لانه غیر منقول عن النبی صلعم وامن الصحابه انتهى
 ودر باب الصوم کفایه شعبی نوشته الا یام او اتم الترویج بعشره تسبیحات و قام و
 شرع فی الحادی عشر علی ظن انها عاشره ثم علم انه زیاده فالواجب علیه وعلی القوم ان یقیم

ثم يفيضون وحدنا لان الصحابة اجتمعوا على هذا المقدار فالزيادة عليه محد بشدة كل محد
 بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار لانه في الجوز ان يصلي التراويح اربعاً
 اربعاً والكتاب المذهب عند حنفية ربح الافضل في صلوة الليل ان يكون اربعاً لاني سمعت
 اجتمعوا على الركعتين وعمر بن الخطاب فعل وكذلك علي بن ابي طالب وغيرهما كذا احتجوا بالرواية
 فلا يجوز لنا ان نلحق الفهم من العدد والموضوع ومن صلى وحده في مبيت او في المسجد فانه يجوز
 له ان يصلي اربعاً اربعاً في الجماعة فلا يجوز الزيادة على الركعتين لأجل المخالفة انتهى
 ودر آمانی یحییٰ بن مرقوم است ودر کتب العباد وشرح او را دو نوشته بکوه الذی عا و عند ختم القرآن
 فی شهر رمضان و عند ختم القرآن بجماعت لان هذا لم یقل عن النبي صلعم ولا من الصحابة
 برضوان الله تعالی علیه السلام یحییٰ بن مرقوم است ودر فتاوی کبری و مختار و عجیب و ابرار و اشعری
 نیز یحییٰ بن مرقوم است و در محیط نوشته که فرأه الكافرون الى الاخر مع الجمع مكرهه لان
 بدعة لم یقل عن الصحابة والتابعین انتهى و در مصابح الاحتمساب دعا لکبری یحییٰ بن
 مرقوم است و در کتاب مطلق نوشته بکوه المعاشحة بعد الصلوة بكل حال لان الصحابة كانوا
 انتهى و در ترشیع و الاضاح للطالب و محکم الطالبین و زیات الصحابة و خلافة الفقهاء
 ناصری و کافی و حاشیه مصابح نیز یحییٰ بن مرقوم است و در باب الجنائز و در مختار می نویسد
 و لا قراءة و لا تشهد فیها و عن الشافعی الفاتحة فی الاولی و عندنا يجوز شیهة الدعاء و یکره
 بنية القراءة لعدم مبروتها فیها عنه صلعم انتهى و در تحفة الفقهاء می نویسد لایزید الحجب علی
 قوله رحمه الله بکاته لان لم یرو فیها الاثر انتهى و در باب الجنائز جامع الروایات می نویسد
 و رواهات آورده که فاتحه بعد مکتوبه برای مهمات و غیره مکره است زیرا که منقول از
 صحابه و تابعین نیست بدعت است انتهى و در خزانه الروایة نوشته آورده و یستادان
 که کبریه و چنین نیامده پیش باید انتهى الغرض آنچه مذکور شد خلاصه اش انکاز کلاماً
 حضرت علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و عثمان بن عفان

میفرمودند پس نیت زبان بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقیر نیز
 که این بدعت چه جای رفع است که رفع فرض مینماید چه در تجویز ان اکثر مردم بزبان گفتار
 می نمایند و از غفلت قلبی یا که نذرند پس درین ضمن فرضی از فرایض ناز که نیت قلبی باشد سبب
 میگردد و بجا و نماز میرساند علی هذا القیاس سایر التبعات و المحدثات فانه از یاد ان علی
 و ابو جهم من الوجوه و الزیاده نسخ و النسخ رفع فعلیکم بالاختصار علی متابعت رسول الله
 علیه و علی المصلوات اتها و من التسلیمات اللهم و الاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم
 کانجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم فاما القیاسی و الاجتهاد فلیس من البدعت فی شیء فانه منکر مکرر
 النصوص لا مثبت امر زائد فاعبروا یا اولی الابصار و السلام علی من اتبع الهدی و انما
 متابعت المصطفی علیه و علی المصلوات و التسلیمات انتهی شیخ عبدالحق محدث دہلوی
 در ترجمه شکره تحت فعلیکم بستی و سنته اخلفاء الراشدين المهديين می نویسد پس لازم
 گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلیفهای مرا که اهل رشد اند و ارشاد دہلوی و بره بودن
 خلاف غیر اهل رشد و راه راست یافتگان و مراد بخلیفای راشدین خلفای اربعه
 در نوشته اند هر که بهر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان در دین هر که
 به واسطه نفسانی خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رفیع همان
 سنت پیغمبر است که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود بعد از ان در زمان ایشان
 یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده چون مظنه آن بود که یکی از اینجست اضافت
 بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد و وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای
 راشدین بآن حکم کرده اند اگر چه باجتهاد و قیاس ایشان بود و موافق سنت نبوی است
 و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه را لغه کنند انتهی و تحت و یا کم و محدثات
 الامور نوشته و در رد و رد خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت
 و زمان خلفای راشدین نبوده انتهی و در ترجمه حدیث نا حدیث قوم بدعت الاربع

مثلها من السنه فتمسك بنبته خير من احداث بدعت فوشسته فویدید بگرو جمع قومی بدعتی را
 مگر آنکه بر درستی نبشته باشند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت
 باشد همین قیاس اقامه نیست قاصد بدعت خواهد بود پس جنگ و زد و بن بست اگر چه اندک
 باشد بهتر است از فویدید زد و بن بست بدعت اگر چه حسنه است زیرا که با تابع سنت پیدا می شود
 نور و برتری بدعت در می آید خلعت مثلار رعایت آداب استیجار بر وجه سنت بهتر است از
 بنای رباط و در سه چپه سالک بر رعایت آداب سنت ترقی می کند بمقام کرب و تبرک آن
 تبرک میکند از آن و این موردی میگردد و تبرک افضل از آن تا میرسد قاصد تلب که از آن
 قلب و طبع و خشم گویند میرسد بخوف و بالبدن و دلک انتهی و حضرت مجتهد الف ثانی در مکتبه
 خود می نویسد و اجتناب از اسم و از غم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ و رو روشن بدعت
 احسن از نماید بوی ازین دولت بشام جهان او برسد و این معنی امر فرموده است که عالم در دریای
 بدعت خرق گشته است و بطلانات بدعت از ازم گرفته که اجماع است که دهم از مفعول بدعت را بدعت
 و باجای سنت لب کشاید اکثر علمای این وقت ردای بدعت اند و محو کننده ای
 سنت بدعتهای پهن شده یا تعامل خلق و انسته بخواند بلکه باستخوان این قوی
 میدهند و مردم را بدعت دلالت بینمایند چه میگویند اگر فضیلت شیوع پیدا کند و باطل
 متعارف شود تعامل گردد و دیگر نمیدانند که تعامل دلیل احسان نیست تعاملی که معتبر
 همان است که از صدر اول آمده است تا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما زکری و اتفاق
 النبیائیه قال الشيخ الامام الشهيد رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان شائع بل
 وانا ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی جمله لا یدل علی کونه
 وانا یدل علی بجزا یا کیون علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی اکثر
 النبی صید علی اله الصلوٰة و السلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه و علی اله
 الصلوٰة و السلام و اما اذالم یکن کذلک لایکون فعلمهم حجة الا اذا کان ذلک

من الناس كافة في البیدان كلها لیكون اجماعا والاجماع حجة لا ترى انهم لو تعاملوا على
 مع الحجة على الربوب لا یقتی باحد و شك نیست که علم تعال کافه انهم و بعلم جمیع فری و
 بدان از حیطة بشر فا حسبت باقی مانند تعال خدرا اول که فی الحقیقت تقریر است از ان
 سرور علیه و علی که الصلوة والسلام و راجع است بسنت باو علیه و علی الله الصلوة والسلام
 بدعت نجاست و حسن بدعت کدام اصحاب اکر ام را در حصول کلمات صحبت خیر البشر کافی بود
 و از علمای سلف هر که بدعت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بسبب
 و جذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت سنت سنیست علی صاحبها الصلوة والسلام

و التجه و اجتناب از بدعت نامرضیه اللهم شتبا علی متابعت السنة و جتنا عن التکباب البهتة
 بحکمته صاحب سنته و علی الله الصلوة والسلام و التجه انتهى آنچه از حدیث غلیب و عبارت
 حاشیه مشکوٰۃ سید سند و شرح مصابیح ابن ملک و نهایه ابن اثیر خردی و قاموس مجد الدین
 فیروز ابادی و شرح صحیح مسلم قاضی عیاض ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دهلوی و فتح الباری
 شرح صحیح البخاری ابن حجر عسقلانی و شرح اربعین نووی لمعین بن صفی و فتاوی جامع الروایا
 و کتاب الفقه و مصنفی کلمات مؤلفه فی المقاصد المختلفة و مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی
 گذشت خلاصه شمس اندک بدعتیکه مقابل سنت است هرگز منقسمیت بلکه کل آن ضلالت
 و آنکه منقسمیت مقابل سنت نیست زیرا که حشنة مخالف سنت نمی باشد بلکه همان راحنة گزند
 که موافق سنت باشد و اصل و نظیری یافته شود و آن قیاسات مجتهدین و سبایل اجماع اند و
 این حکم سنت است نه بدعت پس همه اقوال اعیان این مردمان عانی از قسم ضلالت است هرگز
 حشنة مخدّن نمی تواند عیارت **ماتر** جائیکه بدعت را مطلق گذارند بدعت پیشه
 را می باشد **مخاطبة** این هم دعوی بی دلیل محض است **مدا** چه این دعوی دلیل
 ایامی دارند که فرد کامل بدعت بدعت بیسته است و بجای خود ثابت شده که المطلق اذا
 المطلق نیز اویه الفرد و الکامل پس ضرورتی که جائیکه بدعت را مجرد از قراین مطلق بگذارند سبب را در

باشد و اینجا از اطلاق بدعت حسنه مراد گرفته اند بدلا از قرائن مست شیخ عبدالحق بن مبارک
 در شرح جامع صغیر نوشته ان البدعة غلبت علی عالم الیهود الشرع بحسنه انتهی و ابن اثیر
 جزئی در جامع الاصول نوشته اکثر البدعة عرفانی الذم انتهی در ذخیرة الابرار مکتب
 چند جا لفظ بدعت مطلق می آید مراد ازین غالباً بدعت انتهی و جواب امر واجب البیة نظم است
 لهذا تعرضی بان رفت عبارت **اربعین** خواندن نماز هر روز یک مرتبه حدیث و غیره
 که معتبر و مضبوط اند از نظر نگاشته میکن در بعضی وظائف و مسائل صوفیه نوشته است و
 بر قول و فعل مشایخ فتوی جاری نمی شود و انتهی مختصا معنا لفظ مشایخ الاسلام آن
 نماز را دارند بر سنت نوشته و اطلاق مشایخ در فقها شایع است و مجیب را بر که نام فعل ثباتی نیست
 مقدم انعام بر او است و در جواب سوال هشتم و ششم تسک بقول الله عزوجل فی قوله تعالی
 یگوید که مجیب صرف با احتمال حمل بقول مشایخ بر صوفیه فتوی و بدون التزام است پس تسک
 بکتاب سید آدم نبوی در روضة الصفا چگونه درست شد و چرا بر قول شایع فتوی و لفظ
 اینکه جایگزین فتوی جائز نبود از قسم فضائل اعمال که توسع در آن جای نیست و اینجا که فتوی بر
 تکفیر که محل کمال احتیاط است انتهی جدا بر رسانی طبع شریف معلوم شد مشایخ الاسلام
 صلوات الله علیهم الکی بحث سنت داخل کرده بلکه سنت بودن تصدیق از شرع نقل نموده و نیز
 از شرع آورده که اگر تصدیق میشود و نماز خواندن خود را بن نماز را عادت مشایخ نوشته و در
 همچنین مقام بسیار از مشایخ صوفیه می باشند نه فقها چنانچه بر نظر سیاق و سبب کلام
 مشایخ الاسلام مخفی نیست و از خود دانستند نهایت عجب است که امر یکی از کتاب و سنت و قیاس
 بچندین واجبات اصلی و سندی ندارد و چگونه آنرا سنت پندار و عادت فقها قرار دهند
 اگر معترض را دعوی سنیت آن بود از حدیثی ثابت میگردد و این قسم نه از فضائل اعمال نه
 در آن توسع بر رطب و ریاس مجیب در سوال هشتم و ششم رگزینی فتوی بر روایت بقول الله
 نکرد تا کنجایش کلام معترض در مقام باشد و در مسئله گفته است تسک بر کتاب سید آدم

بنویز از آنست که در این کتاب سند از کتاب علم الهندی می آید و کتاب مرقاة المفاتیح
 فقه است و معین این مسئله بجای خود مدلل است بی اصل و سند نیست پس درین مسئله
 فتوی بر قول مشایخ نیست و آنچه مغرض از جبر رائق نوشته که لایخرج الرجل من
 الابان الا جرمه او خذ فیہ الخ در آن کلام نیست متنازع فیہ امارات تکذیب اند که گنگنه
 منجای آنهاست و بالاتفاق از مجوز از کتاب بانها حکم کفر بظاهر جاری می شود و در کتاب
 کما ان کفر لازم آمدن از مقصود محیب فرسنگها دورست و آنکه مغرض از جبر رائق نقل
 نموده که و الخ ای صاحبین المجتهدین الخ در اینجا صحتی عامست از تنفس و نظایر
 فرقی کردیم که کفر نفس بن گنگنه از مجتهدین ثابت نیست مگر کفر بظاهر البته از مجتهدین
 ثابت است و آنکه مغرض از جبر نقل نموده و قد ذکرنا ان المسئلة المتعاقبة بالكفر اذا كان بها
 تسع تسعون احتمال الکفر الخ این حکم در مسئله است نه در امارات تکذیب و اگر ازین حیث
 می فهمند که چون در یک سن نود و نه چیزهای کفر یافته شوند و یک چیز اسلام بر آن کسر
 حکم اسلام کرده خواهد شد محض غلط است زیرا که چون شخصی مثلاً منکری قیامت یا منکر
 که ای رسول و در آن همه چیزهای اسلام یافته شوند برگزیدان حکم اسلام نخواهند گردید و آنکه
 در آنکس و آن یک وجه کفر یافته می شود و باقی وجوه اسلام اکنون باید دانست که گنگنه مثل
 هزار است زیرا که چنانکه زمار علامت عتبات بر همان از هندوست همچنان گنگنه علامت عتبات
 نوسهان از هندوست پس هر دو را در بودن علامت تکذیب دین برابر باید بشورید
 و گنگنه بسن از دینیات و عبادات قوم هندوست چنانکه همه آنکه عبارت از شادی
 کثیفی در نیوهر ایشان است و این مورد پویتی رام دلی ایشان که ماخذش بنوده بید
 پران است و خاص بر مژم شادی و در مذہب این قوم موضوع شده مذکور است و
 بهر عبارت از آن است که شش نهاده گردان هفت بار طواف میکنند پس گنگنه
 بسن از افظ امارات تکذیب است در بیضاوی نوشته الکفر لغت ستر النجوة و اصله

الکفر بافتح وهو استرو منه قيل للزارع دليل كافر وكلام التمرة كافر وروى الشرح والكار
ما علم بالضرورة بحجج الرسول به علم وانما علبس الغيار وشذ الزار ونحوها كقوله لا نهال على
الكذب فان من صدق الرسول لا يجترع عليها طار الا انها كفى في نفسها انتهى ودر خطبه
می نویسد من وضع فلسفه الجوس علی راسه فسل لراسی انکر علیہ فقال منعی ان یکون القلب
سویا او ستقیما کفر لانه ابطال حکم طواریر الشرعیة انتهى ودر عالمگیری نوشته یکفر بوضع
فلسفه الجوس علی راسه علی الصحیح الا بضرورة و دفع المحر والبر و انتهى و در خلاصه مذکور است
من وضع فلسفه الجوس علی راسه قال بعضهم من المتأخرین المكان ضرورة البر و او
الشرح فی یا سبحان لا یکفر و الا کفر انتهى و فی الجیاد و لکن الصحیح انه یکفر مطلقا و ضرورة البر و پس
بیشی اما مکاتبت و تحریرها و نحو جفا من ملک الهیة حتی یصیر قطعة اللب فیدفع البر و فلا ضرورة الی مذهبها
علی ملک الهیة انتهى پس کفر کنگنه لقبی ظاهر است و متاخران تصریح بکفر آنهم کرده اند چنانچه
در مرآة الصفا و مناقع السکین و مطالب العارفين و خلاصه المعارف سید آدم بنوری کفر
از اجل خلفای حضرت احمد سمرندی مجدد الف ثانی در عید شایح با دشا و بودند از
کتاب علم الهدی کفر آن مرقوم است لیکن باید دانست که آنانکه از کیفیت کنگنه آگاه شدند
و این را امارت تکذیب و رسم دینی کفارند دانستند و در جهالت مرتکب این فعل شدند
ابتداء بسبب جهل معذور از حکم کفر خواهند چنانچه علی قاری در شرح فقه اکبر در کلمات کفر
نوشته اما اول الکلم الکلمة و لم یدر انها کلمة کفر ففی فتاوی قاضی قان حکایت خلاف من غیر
حیث قال قبل لا یکفر بعدنه بالجہل فقیل یکفر ولا یغدر بالجہل اقول و ان ظهر الاول الا
اذا کان من قبل ما لم یعلم من الدین بالضرورة فانه کفر و لا یغدر بالجہل انتهى و انکه
مستقرض عبارت مشرح مواقف نقل کرده که در کتب علم انه شذ الزار و لا تعظیم دین انصار
الحد و ان نفی کفر واجب و بین الدین نفی کفر باعتبار احکام ظاهر شد بعین بیان
مفسر من تمام عبارت مشرح مواقف در اینجا نقل نه نموده لهذا عبارتیکه با قبل آن عبارت

معترض نقل نموده واقع است بجز تحریر درمی آید تا مصلحت کتاب بخوبی منتفی باشد خلاصه کرد و آن
 اینست المقصد الثالث فی الکفر و هو خلاف الایمان هر چند تا عدم التصدیق للمرسول
 فی بعض با علم بحقیقه ضروریه فالتقیل فمثلاً الزنا و لا یس الغیار بالاخیار لایکون کافراً
 اذ کان مصداقاً فی الکفر و هو باطل الجامعاً فاما جعلنا الشیء للمصادره عنه باخیاره علامه
 التکذیب فحکماً علیه بذلک ای بکونه کافراً غیر خلاف ولو علم انه شد الزنا راجح انتهى و در
 بیان سجده شمس نوشته سجده شمس یعنی ان یکون مومناً و الاجماع علی خلافه قلنا و
 دلیل عدم التصدیق ای سجده بیل بظاهره علی انه لیس بمصدق و نحن نحکم بانظار فدل
 حکماً بعدم ایمانه لالان عدم السجود لغیر الله و اصل فی حقیقه الایمان حتی لو علم انه لم یسجد
 علی سبیل التعظیم و اعتقاد الالهیه بل سجده لها و قلبه مطمئن بالتصدیق لم یحکم بکفره فجامینه
 و بین المردان اجری علیه حکم الکفر فی الظاهر انتهى و آنکه معترض نوشته که تشبیه ما دامیکه قصد
 تشبیه بکنند باشد حکم صحیح است بلا دلیل رسند چگونه این کلام بمعترض تسلیم در آید و آنچه
 از دونه نقل کرده مرادش بظاهر آنست که تشبیه در امور معتبرست که مصالح قصد تشبیه
 در امور هرگز از آن مستفاد نیست که بدون قصد تشبیه تشبیه ممنوع نیست و بر نقل عبارت
 عادی به جمع نمودن بعد از عقل است بحسب روایت حمادیه برای حرمت قمار و غیره نقل نموده
 فتوی داد و درین مسئله مقدم کلام حنفی المذهب نیست اگر عرض آنست که در مسائل الکفر
 مداهنه و ابطال کردن و بر جواز محرمات فتوی دادن قیاس و مستفتی است و در باب اقامه
 رعایت مستفتی ضرورست و شریعت و تابع هو امنودن لازم و معصیت باین رعایت فتوی لازم
 البته تخیل جویب نیست و اعتراض معترض بجا مقام هزار تا صفت است که هنوز این بیچاره ندانسته
 که عمل بالا احتیاط اولی است و از اختلاف برآید و بطریق اجماع سلوک اختیار کردن که
 دیانت فتوی بر احوط و ادان کار اهل حق است ملازم که معترض درین مقام امیر و اقامه چه
 نمیده که از عدم اخذ آن بر مجیب جرح نموده و چون در عبارت حمادیه کفر بکنند و علامی مرقوم بود

این روایت خزانه حکم نفس این مسائل را بیان فرموده پس آید در عبارت خزانه را
 ضبط نمیدان از دیوانگی پیش نیست عبارت مائمه و اگر می ناید اجابت در اصل
 اشیا کرده شود پس بطایر معلوم میشود که مقرر کردن یوم عرس جائز باشد لیکن این
 مرد و دست بدو وجوبی آنکه حدیث صحیح در مشکوٰۃ المصابیح بروایت نسائی مروی است
 دلالت دارد برین که بهیشت اجتماع نیز در قمر مثل یوم عید اجتماع نباید کرد و این امر بر سره نقل
 سمعت رسول الله صلعم ليقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا و صد اعلى فان
 صلوتکم بثلثی حیث کتتم رواه النسائی کذا فی مشکوٰۃ یعنی روایت است از ابراهیم که گفت
 که شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمودند که در اینده خانه های خود را مثل قبر که در میان دران افکند
 و حفنه بپاشند پنج عبادتی و نزاری دران نمیکردند و گویند قبر را عیدگاه که اجتماع کعبه
 بر پشت و سر و او و او واجب که موجب غفلت است چنانچه بود و نصاری بر قبور بتها و خود میکنند
 دور و دور رسید برین و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیرا که در دشت حله میرسد و از جا که باشد
 روایت کرد اوانسائی چنانچه در مشکوٰۃ شریف موجود است قال فی مجمع البحاری شرح
 الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری عیدا او قبری بمظهر عید ای
 لا تجعلوا زیارة کا اجتماعکم للعبه فان یوم لهو و سرور و حال الزیارة بخدا نه و کان لاداب اهل الکفر
 تا در نیم القصه او من حجج عبده الاوثان حتی عبده و الاثوات انتهى ترجمه اش اینکه یعنی قبر
 نه کنید زیارت قبر را عیدگاه یا قبر را محل لهو و عید یعنی اجتماع کنید و جمع شود برای زیارت قبر
 مانند جمع شدن شما در عید زیرا که روز عید روز لهو و خوشی است و حال زیارت قبر خلوت
 است یعنی محل عبرت و یاد آخرت است و بود این قسم حال اهل کتاب پس باعث شد
 را سخنی دل در بر و عادت بت پرستان تا آنکه پرستش کردند مرگات لیکن این وجه مختصر است
 بعرض نیز در خلاف وجه دوم که علام است که عرس نیز در قبر باشد یا غیر قبر معاً لطلبه
 عجیب است که الالبس که دریل آورد عوی میکار محض چیده و عوی آنکه مقرر کردن یوم عرس مردود

و دلیلش حدیث و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر نیست
اجتماعیة و ترجمه حدیث این مدلول را باین طور تعبیر نمود که مگر دانید قبر را عیدگاه که اجتماع برینست
و سرور و لهو و لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن برینست و سرور و لهو و لعب
موجب غفلت است نه نفس مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه باو
دارد که بچراغ اجتماع بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس با اجتماع
خواندن قرآن و استغفار و بزرگداشت آخرت هرگز در آن داخل نیست بلکه این دلیل مجیب است
که عاقل چه در اکثر اعراض موجه این دیار اجتماع برینست و لهو و سرور و بی باشد و همین
اجتماع و لهو و عرف بعرض تعبیری نمایند پس چون شارع ازین اجتماع منع فرموده پس قبح
تقریر یوم برای این اجتماع هم ظاهر شد پس در تقریر یوم عرس قبح بغیر سهوا و در بیان تقریر
قبح بعینه هم است که تقریر عرس عقرب خواهد آمد پس کلام مجیب بطور اغلب را قلم گوید که اجتماع
برای قرآن خواندن و غیره نیز از همین حدیث ممنوع است که سقوط حدیث دلالت و احوال بر آن
دارد و آنحضرت صلواتم از نفس اجتماع بر قبر اگر چه برای قرة قرآن و غیره باشد منع فرموده که سبب
حصول زینت است و قبر محل آن نیست و تتمه حدیث شاهد برین معنی است که فرموده صلوا
علی فان صلواتکم تبلیغی حیث کلفتم یعنی نیز حاجت تکلف کردن در معاودت بقبر برای ستودن
در عود نیست بلکه از هر جا که در و در خواهید فرستاد نزد من خواهد رسید و نمی بینی که در حدیث لا یصلو
قبری عید افزوده و عید روزی است که در آن برای نماز جمع می نشوند نه برای لهو و لعب اگر چه
درین روز لهو و سرور و مباح باشد لیکن اجتماع در آن برای صرف نماز است و بعضی درینجا عید را
بمعنی اعتیاد یعنی عادت گرفتن هم گرفته اند در اینصورت هم این اجتماع عرس که تباریح و روز معین
بیرون از منی نخواهد شد که همیشه تباریح و روز معین جمع شدن عادت گرفتن بدانست
و بعضی معنی حدیث این را گرفته اند که قبور مکان عبادت هم بیان کرده اند درینحال نیز
از اجتماع برای قرة قرآن و غیره که از عبادات است بخوبی مسافا خواهد شد و بعضی نیز

تخصیص و تعیین برای زیارت هم ازین حدیث فیه پس تخصیص بزم عرس بعینه منوع است
این خبر در شرح مشکوٰۃ نوشته او المعنی المجمل و اقبری من مشیر حمید من حیث الایمان کالیهود
انتماری انبی این ملک در شرح مصابیح بذیل لا تجملوا قبری فیه النوشة العیدیه هر دو
الذی یجمع فیه الناس لصلوة کعبه الفطر و الاضحی و تربیتی در شرح مصابیح نوشته و یحذر ان
اعید اسمان الاعیاد و یقال عادة و اعتاده و تقوده ای صارا عادة له یعنی لا تجملوا قبری کلم
اعیاد و اعتاده و نه لایردی ذلک الی سوء الادب و ارتفاع الحشم و باید بدو احوال معلوم و معلوما
علی قان صلواتکم تبلیغی حیث کنتم امی لا تکلفوا المعاد و نه الی فقد استغنیتم عنه بالصلوة علی
انتهی و در مرقاۃ بشرح مشکوٰۃ ملا علی قاری مرقوم است و قیام العید اسم من الاعیاد و یقال
عادة و اعتاده و تقوده ای صارا عادة و العید ما اعتادوا کنهم و غیره ای لا تجملوا قبری
محل اعیاد و نه لایردی الی سوء الادب و ارتفاع الحشمه و یقال یلین ان دعا و لا غائب
لا یصل الی و لذا عقبه و صلوا علی قان صلواتکم تبلیغی امی لا تکلفوا المعاد و نه الی قبری فقد
استغنیتم عن هذا بالصلوة حیث کنتم الخ و در طبیبی شرح مشکوٰۃ نوشته و اقول بان نظم
الحديث ان یقال ان تورا لا تجملوا قبرکم قبورا معناه لا تجعل قبرکم کالقبر النجاسة عن الایمان
و عبادته لانها غیر صالحه لها و كذلك لا تجملوا القبور کالبیوت محلا للاعتیاد و کما انکم و کما بان
معبادة و الصلوة و مرجع الامر و ازینیه کالعید انتهی و امام خطیب مافلا البوکر بعد ازی
گفته لا کان یوم الفطر و النحر یجوز کل سنته و اناس یعدون الیه اجامعا و اجامعا من الایمان
سمی عید العود و نه مرقد اخری فنهی النبی صلی الله علیه و آله علی قبره الکریم کما جماعهم لایمان
مراسم العید کفضل الی کتاب و ویدنهم بقبور انبیائهم و المعنی ان لا تجملوا قبری کالعید
تقرینا و تفعلوا اجتماعا انتهی و امام سبکی گفته و یحتمل ان یکون المراد لا تحذروا له و قضا
مخصوصا لایکون الزیارة الالهیة الحاصل الی غیر از عبارات متروک من حاجت این ملک و تشریح
در شرح مشکوٰۃ بلخی بن حجر مکی و ملا علی قاری و کلام خطیب بغدادی و امام سبکی که شریف

باشد به باخشت که حدیثی است که در آنست که هر چه بر عدم مشروطیت عوس دارد
 و آنکه معترض بقصد مجلس و غلط بتعین یوم جمعه و شب شنبه معارضه کرده جوایش آنکه این تعین
 در ذی قعد ثلثه مشهور و لها با تخیر یافته شده است و تعین یوم عرس نیز از شارب بیرون رسیده
 و نه در ذی قعد ثلثه مشهور و لها با تخیر یافته شده پس معارضه بمثل تعین یوم و غلط و غیره
 محمول بر اوافضیت معترض شدن است در صحیحین از شقیق رضی الله عنه که از کبار تابعین بوده
 مروی است که آن عبد الله بن مسعود و دیگر الناس فی جمیع فقال له رجل یا ابا عبد الله الحارث
 لودیت انک ذکر تانی کل یوم قال اما انی مینعی من ذلک الی انکره ان اعلم و انی اتخو لکم عظمه
 بما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یخون الخاقه است علیه و انکه معترض شرعاً می گوید که از اتهام یوم
 عوس و عدم اتهام جمعه و جماعت و مقرر کردن روز عرس مضرتی نمی رسد و در جوابش گویم که وقتی که
 مردمان اتهام بر مساجات بمنزله فرض واجب و سنت نمایند پیشک در آن مساجح که اجماع پیدا شود
 علیانی و انی که مباح را فرض و واجب و سنت دانستن موجب تبدل عقیده است و فرض واجب
 سنت دانستن موجب برگشتن فرض و واجب و سنت نیست بلکه اتهام بان مثل فرض واجب
 و سنت کردن برای شریک است این امر کافیت در عالمگیری به بیان سجدات نوشته ما یفعل عیب
 الصلوة نکره لان الجهال یعتقدونها مستحبه و واجب و کل مساجح یودی الیه فهو مکروه کما فی
 الترمذی انتهی **قوله** در جای عوس بدعات شنیعه و منکره است نتیجه عمل آوردن و در جا
 هر وقت بدست ما مابه اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز عرس مضرتی نمی رسد **قوله**
 چون بدعات شنیعه و منکره قبیحه از لوازم عوس یا عرس هم قبیح غیره باشد پس مقرر نمودن روز
 عرس را از جهت این نواز مایلاریب مضرتی خواهد رسید مثلاً قرآن خواندن فی نفسه بد نیست
 در بسیار خوب است و چون کسی بمز امیر و سر و د قرآن خواند بیشک قرآن خواندن هم بانه مطوع
 بد خواهد شد **قوله** تا حال نمی آن بیان نه نمند پس بی و روزی چگونه جایز است اگر چه
اقوالی جائز بودن این فعل بدون قول و فعل آن حضرت صلوات الله علیها معلوم شد و در هر روز

و در مختار نوشته فلایعوت اباحت المباح الا بقوله و فعله صلعم انتهى و عدم تعالج اختصرت صلعم
 و صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین برای کراهت این فعل علی التشریع از
 خدا تعالی است که لا ینحی قولهم اهتمام شمی نفس الشمی می باشد یا غیر آن اگر غیر است پس از
 مجاز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس با جائز نمی شود و الکلام فیه و اگر نفس نیست پس
 جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن آنست **اقول** مدعی محیی بهر
 مشق حاصل است اما در صورت غیرت پس از آنکه اهتمام بقیه یوم عرس از یوم آنست و تمام
 آن خود بیچ است و ریخال مقرر یوم عرس هم بیچ تغییر و بیچ دلیل عدم جواز است و اما
 در صورت غیرت پس از آنکه عدم جواز اهتمام عدم جواز مقرر کردن روز عرس است و مشکوک
قوله فاما ظاهر آنست که بطریق مفهوم مخالفت اثبات مدعی مقصود **اقول** حاشا
 که غرض محیی اثبات مدعی بطریق مفهوم مخالفت شد این صریح است ایضا و تغییر است را قیاس
 که تخصیص شمی و لات بر ترجیح شمی بر غیر آن دارد و در شرعیات بجز شعیب کسی بر حج
 نمی تواند شد پس بیشک تخصیص دیگری بجز شعیب منع و مکروه خواهد بود ایوب المحسن سلم
 بن حجاج شیرینی شایوری در بیچ خود از این هر سه روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم
 لا تختصوا السیلة بالجمعة یقیام من بین الایامی و لا تختصوا یوم الجمعة بایام من بین الایام الا بان
 بكون فی صوم یوم واحدکم و در شرح و قایم نوشته کرده توفیت سورة لصلوة ای یومین
 لصلوة بحيث لا یقر فیها الا ملک سورة انتهى و در تارخانیه و عالمگیری نوشته گیره مکان
 ان ینقص لنفسه مکانا فی المسجد یصلی فیه انتهى پس چون تخصیص در مثل صوم و صلوة که انفس
 عبادات است ممنوع شد و غیر آن که کمتر از آن است بدرجه اولی بمنوع باشد **قوله** باید دانست
 که بسته لال الکلام طبعی که ملا علی قاری در مرقات آنرا نقل نموده یعنی و فیه من آخر علی بن
 و جعله غزاة الخ و در بیچ شعیب است از بی فیه چه مراد از آن کلام نیست بجز آنکه شعیب را در حج
 اعتقاد کردند و جائز را ناجائز اعتقاد نمودن از شیطان است **اقول** در بیچ مقرر

بکلامی متکلم شده که سقیان را هم از شنیدنش خنده می آید زیرا که عبارتیکه محیب از شنیدن
 و طبعی و ملا علی قاری نقل نموده بران نظر نگرفته گفت که ستمد لال بان ناشی از بی نبی است
 نمی بیند که شرح مذکورین همین قدر از بی حد است که ستمد کرده نوشته اند که هر که اصرار کند بر این
 سندی و گرداند او را عزم و عمل بر خصص نکند پیش شک نصیبی برد از ان شیطان در گمراه
 کردن او پس چگونه حال کسی است که اصرار کند بر بدعت و منکر انتهی و بهانرا محیب بخیر فرموده
 دیگر چه نوشته که محمول بر بی نبی وی جناب شد و مداومت و ملازمی و اصرار بر آن که ترک
 آنرا اقیع از ترک واجب پندارد و دلیل اعتقاد و جوب است بر بی نبوت این اعتقاد و بر آن
 گفتن ضروریست چه بان معامله و اجابت کردن بجای واجب گفتن سنی و آنکه در بعضی
 حسن مداومت منقول شده مراد از ان استعمال اکثر است مع ترک نمی بعض الا جیان نه ملازم
 و اصرار بر آن چنانکه مقرر نموده **قوله** از احادیث کتب ستمه بسیار بجهارفته و دفاتر
 گردین **اقول** گنجایش کلام بوضع در احادیث صحاح ستمه عند المحققین نیست و اگر احد
 در حدیثی کلام گردانیده اعتبار ساقط و آن نزد محدثین لائق التفات نیست **قوله** بان
 اگر تفاد و حق حکم کرده باشند که بکدام حدیث کتاب این جریر اعتبار نیاید گردید و یا کسی در خاص
 این حدیث کلام میگردد و محیب آنرا بیان می نمود البته قابل التفات بود **اقول** احادیث
 کتاب این جریر از قسم احادیث کتب طبقه را بعد از احادیث این طبقه قابل اعتماد نیستند
 که در اثبات عقیده یا علی بانهائمسک نموده شود چنانچه حضرت مولانا شاه عبد الغفر فرمود
 در محال نافع میفرمایند که طبقه چهارم احادیثیکه نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم
 نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از روشن خالی نیست یا سلف تفحص کردند
 و آنها را اصلی نیافتند لا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافته خود را آن قدحی و علمی دیدند
 که باعث شده به آنها و بر ترک روایت آنها علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در
 اثبات عقیده یا علی بانهائمسک کرده شود و بعد چندی سطور می نویسنند و درین قسم اعتقاد

کتاب بسیار مصنف شده برخی را بنام ابریم کتاب المنها و لابن حبان تصانیف حاکم کتاب الصغیر
 للعقيلي کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردويه تصانیف خطیب تصانیف ابن ابی نعیم
 ابن جریر فردوسی بلخی بلکه سایر تصانیف او تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
 جوزقانی تصانیف ابوالشیخ تصانیف ابن بخار و بعد چند سطر نوشته و یا تصانیف شیخ جلال
 سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال با احادیث این کتاب و در کتابها
 از آنها لااطائل می نماید انتهى **قوله** و این حدیث را جلال الدین سیوطی در شرح المصنف نقل نموده
 که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جایجا استناد بیان نموده **اقول**
 حال احادیث کتب جلال الدین سیوطی از ما سبق دریافت شد که از قسم احادیث کتب
 راه اند و آن احادیث قابل احتیاج نیستند و سند آوردن از کتاب جلال الدین سیوطی در بعضی
 مقام از جهت توانی کلامش بدیگرگون موجب اعتماد تمام کتاب نمی تواند شد **قوله** و این حدیث
 در اینجا هم از عادت راست خود باز ماند که تتمه را حدیث نموده **اقول** کلامیکه در وقت
 در حدیث کرده شد در وقت ذکر تتمه هم می شد پس اگر ترک تتمه چه فائده بود چرا که گویند
 که عادت مصنفین همین است که چیزی از او احادیث ذکر میکنند و ائمه بر جمله حدیث
 و یا سند از همین قدر استلال کرده باشد مجیب استدلالتش را بجنبه نقل فرموده و بوالش
 ارشاد نمود **قوله** حکم مرفوع نبودن این حدیث محض جهالت است یا تنبیط **اقول**
 در قول مرفوع یا بخیر حدیث جروت کسی جز مقرر نیست سبحان الله چه مردمانند که از جهل
 حدیث غیر مرفوع را مرفوع می نامند و یا اینهمه در رد کتب اهل تحقیق مکرهت بسته اند
 که مرفوع بودن این حدیث از کجا فهمیده آنچه خود از شیخ عبدالحق و ابن صبیح نقل فرموده
 بر عدم مرفوعیت این حدیث دلالت میکند **قوله** و اگر در مرفوع هم اشتراط اتصال
 مرفوع کرده شد و نا ذکر آن بعد متصل نفیست **اقول** چونکه در مرفوع اتصال شرط
 نیست از همین جهت قید متصل مذکور شده و فرضا اگر شرط باشد ذکر مرفوع بعد متصل

چه گونه نصیاً شد بلکه برای اخراج غیر مرفوع است که متصل عام است از مرفوع و غیر مرفوع **قوله**
 این تفسیر هم غلط است چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست **اقول** این تفسیر
 بر مجموع قول اخیرش متصل الاسناد و مرفوع هم نیست انتهى است نه بر صرف مرفوع بودن و
 غایب است که اتصال در تعریف صحیح معتبر است و از عدم اتصال عدم صحت بین الازم است پس
 این تفسیر صحیح شده نه غلط **قوله** محض غلط است صحت حدیث در استدلال ضروری نیست
اقول درین کلام دلیلست روشن بر عدم وقوع معترض از مصطلحات اصول حدیث
 ایامی و آنکه چون گویند این حدیث صحیح نیست معنیش چنان باشد که اسنادش بر وجه معتبر صحیح
 نشده نه آنکه صحت مصطلحه منفی است در جواب اصول گفته اند از قبیل آنکه غیر صحیح فتنه آنکه لم یصح
 اسناده علی التوجه المقبول در کتاب شیخ عراقی مذکور است که قولهم لایصح فی بیان الموضوعات
 فتنه لایصح إطلاق اسم الحدیث علیه و دلیل باین توقف فی ضعه و وضعه انتهى پس وقت
 انتفاء صحت باین معنی حدیث قابل احتجاج نماند و اگر فرض کنیم که مراد از آن نفی صحت مصطلحه است
 ما هم مخدوری لازم نمی آید چه حسن باعتبار احتجاج داخل صحیح است و از اینجا است که بعضی حسن
 را صحیح درج کرده اند و حاکم و ابن جبران و ابن خزیمه ازین بعض است در جواب اصول گفته حسن
 حجة کالصح و امکان دونه و لهذا در بعض اهل الحدیث فیه و لم یفیده انتهى و در تقریب گفتهیم
 الحسن کالصح فی الاحتجاج به و امکان دونه فی القوة و لهذا در جبهه طائفة فی نوع الصح انتهى و ضعیف
 در اثبات ثقل حجت نیست کما لا یخفی **قوله** از جهت اسناد هم حصر محجب در متصل الاسناد
 چه برسل هم نزد البوصیفه و مالک رحمه الله علیهما مطلقاً و ابام احمد در بقولی و امام شافعی رحمه الله
 بشرط اعتقاد بوجه دیگر مقبول **اقول** در اینجا مراد از متصل الاسناد اتصال مقابل انقطاع نیست
 که از وسط اسناد یا اول آن باشد پس از نفی اتصال نفی ارسال لازم نمی آید چه اتصال باین
 معنی شامل ارسال است کما لا یخفی **قوله** محجب از معنی محل یقیناً ناواقف است ورنه نمی گفت
 که بر تقدیر بیکه محل هم نباشد بلکه معین باشد چه اگر محل ضعیف نیست بلکه ضد متصل است

اقول اعتراض در مقام از قبیل بنا و الفاسد علی الفاسد است چه معترض لفظ معین را
معین خوانده بنای اعتراض بر آن نموده چنانکه در چند نسخ مطبوعه و مکتوبه ما فی السائل
نظر بر ختمیام کرده شد و در همه لفظ معین موجود و چنانچه یک نسخه مکتوبه نوزده سال از یک نسخه
مکتوبه یازده سال بالفعل نزد فقیر حاضر در آنهم معین مرقوم است نه معین ندانم که این بزرگ
لفظ معین از کجا حاصل گردید و موجب مثل شهرور گردنی خویش آمدنی پیش و چاه کج
چاه و پیش خود در اینجا غلطی فاش کرده که بجل باشد مفصل قرار داده حساسی خوان هم
میدانند که بجل ضد مفست نه ضد مفصل منشا غلطی نیست مگر نظر کردن در بعضی جهات
لفظ اجمال و تفصیل و عدم مهارت با اصول فقه و احتمال غلطی کاتب هم مرتفع که در صحیح نامه
و غلط نامه کتاب مطبوعه هم بغلطی این لفظ تعرض نکرده پس ظاهر شد صحت کلام محیب چه
معین و منفیک معنی می آید و محیب و بجل و معین تقابل قرار داده و معین است واضح و کتب
اصول فقه **قول** حالا باید دید که در لفظ تعدد معنی کجاست **اقول** در راس
کل حول تعدد معنی ظاهر است یعنی یا از ان ابتدای هر سال که از محرم می شود در دست
و یا ابتدای هر سال موت **قول** و ابتدای سال از محرم برای محاسبات و خلافت
حضرت عمر قرار یافته است در عهد آنحضرت صلعم نبود **اقول** یا بی قبور شهدا
علی راس کل حول قول محمد ابراهیم است و در زمان وی ابتدای سال از محرم مقرر بود
پس حمل کلام مشین ماه محرم که ابتدای سال است صحیح و درست خواهد شد **قول**
حاشا که معارضه داشته باشد **اقول** در حدیث یا بی قبور شهدا و علی راس
کل حول حدیث لا تجعلوا قبری عید اصحیح تعارض است چه فساد حدیث اول نیست
مگر همین که آنحضرت صلعم بر سال بر قبور شهدا لشکر می آوردند و حاصل حدیث
دوم آنکه زیارت قبر را بجز عید نکنید که بر سال بیا محید چنانکه عید هر سال می آید و چون
زیارت قبر آنحضرت صلعم بر سال تعیین می شود شایسته زیارت قبر دیگران بدرجه اولی نمیشود

باشد در شبی القان نوشته و معنی لا تجعلوا قبری یحیدا امام سبکی چنین گفته که مراد
 از آن منع تخصیص تعیین وقت است برای زیارت چنانکه مرعیدر البود بلکه تمام سال مدت
 عمر وقت زیارت است و یا مراد تشبیه با عباد است در اظهار زینت و تجمل و اجتماع چنانکه مرعیدر
 مرسوم است بلکه باید که زیارت و سلام و دعا اقتصار کند انتهی قال الامام الخطیب
 ابو بکر بغدادی رح لما كان يوم الفطر والنحر ليعود كل سنة والناس يعودون اليه اجماعا و
 اجتماعا من الاتفاق سمي عبدا العوده مرة بعد اخرى فهي النبي صلعم امنه عن الاجتماع على قبره
 الا كرم كاجتماعهم لا فائده مواسم العید كفعّل اهل الكتاب وديدتهم بقبور انبيائهم والمعنى ان
 لا تجعلوا قبري كالعباد تنزيها وتصنفا واجتماعا انتهى پس باید دید که اینجا درین خبر منع بودن
 عرس دلالت واضح دارد که این قبر با اینهمه افضل ازین شیع باز نمی آید **قوله** کلا نیست
 یعنی **اقول** از حدیث تعیین یوم موت هرگز نمی آید ان نیست بلکه دلالت حدیث
 بصورت زیارت است چه حساب حول از شهرت است نه از ایام پس فقط راس کل حول همه
 ایام یکماه را که از آن شروع هر سال می شود شامل است در صورت تخصیص یوم موت
 اینجا چه خواهد شد **قوله** حقیقت عرس رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی
 سؤال است **اقول** رسانیدن ثواب هر وقت و هر زمان جائز است اما تخصیص و
 تعیین ایصال بر روز معین مکرره و بدعت چنانچه سابقا تحقیق آن گذشت **قوله**
 معلوم نیست که این امر نزد جمیع جائز است یا نه اگر است پس کمرش بر فائده **قوله**
 ذکر شدن برای کثرت و دائم عرس است که ما در تعیین یوم دیگر بسیار محذورات شرعی
 در آن موجود است این ذکر چگونه بر فائده باشد **قوله** پس چنانچه یکی سندی جواز دیگری
اقول هرگز جواز مولا از جهت اجتماع سندی جواز عرس از جهت نیست زیرا که
 برای اجتماع مثل مراد اصلی یافته می شود و آن اجتماع برای فرحت و مسرت و شادی است
 عرس اصنی نیست که اجتماع و انعقاد مجلس برای خرمی و شریعت ثابت نشده **قوله**

نموداختلاف علماء بر سیرت شامی همین مستفادی شود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف
 اقتضای نموده قولی فیصل و در لرح نوشته **اقول** از عبارت مجیب هرگز چنان مستفاد
 نمی شود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتضای نموده و به ترجمه قولی نه چنین گفته
 را تم گوید که انعقاد مجلس بقرعین و تخفیف خانی از اگر است نیست و این فعل در قرون پیش
 مستهود بها با تخیر یافته شده و ما را فطر بر قوت دلیل باید نه بکثرت اقوال امام ابو محمد
 بن الحاج که ملا علی قاری و غیره در اکثر مقامات از دست می جویند در مدخل نوشته و من
 جلی با احد ثوره من البدع مع اعتقاد هم ان ذلک من اکثر العبادات و انما ارادوا ان یفعلوا
 فی شهر الایح الاول من المولد و قد اخوسی ذلک علی بدع و محرمات و بعد تفصیل بدع و محرمات
 همه قباح و زمان هم آن نوشته خان خلاصه و عمل طاعا فقط و نوی به المولد و روی الیه
 الاخوان و سلم من کل ما تقدم ذكره فهو بدع و بنفسه فقط لان ذلک زیاده فی الدنیا
 و ليس من عمل السلف المتقين و اتباع السلف اولی و لم یقل عن ابيهم انه نوی المولد
 نحن تبع فیسغنا ما دسهم انتهى و تاج الدین فاکهانی در رساله خود نوشته لا اعلم لهذا المولد
 اصلا فی کتاب ولا سنة ولا یقل عنه عن احد من علماء الائمة الذین هم القدره فی الدنیا
 بانما المتقدمین بل هو بدع احد ثوبا البطالون و شهرة نفس اعنی بها الالکالون بدلیل
 اقدنا علیها الاحکام الخمسة قلنا اما ان یکون واجبا او مندوبا او مباحا او مکروها او محرما
 او اجلیا باعنا و لا مندوبا لان حقیقة المندوب ما طلبه المشرع من غیر ذم علی ترک هذا الم یاذن
 فیه المشرع و لا فاعله الاضیاقه و لا التا لبحرین المتذنبون فیما علمت و هذا جوابی عن بدی الس
 خروج ان عنه سالت و لا جائز ان یکون مباحا لان الابداع فی الدین لیس مباحا
 المسلمین فلم یبق الا ان یکون مکروها او محرما انتهى و در تحفه الفضل نوشته سئل القاسم
 من مجلس المولد الشریف قال لا یعتقد لانه محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار
 و ما یحذرون من کجوال علی راس کل جل فی شهر الایح الاول لیس شیئی و لقیون عنه ذکر

مولده صلعم ويرى ان الوجود صلعم يحيى وحاضر فرغم عظم بل هذا الاعتقاد مشكوك وقد منع الائمة
الاربعة عن مثل هذا انتهى ورواه صاحب الدنيا في نوشته بيته مولده صلعم افضل من بيته القدر من حجة
المبشر الخ نور الدين خير الملبس في روح مواسب الدنيا في نوشته قوله افضل من بيته القدر وذكر واشمل في
في المفاضلة بين بيته الاسر وبيته القدر واجابوا عنه بان بيته الاسر بالنسبة له صلعم افضل
وبيته القدر بالنسبة لامة افضل وذكر ابن حجر العسقلاني في مولده بعد ما ذكره المصنف من الوجوه الثلاثة
ما نصه هذا ما يتبادر به هذا القول وفيه احتمال واستبدال باللائحة المدعى لانه ان اريد ملك
البيته وشملها من كل سنة الى القيامة افضل من بيته القدر فمعه الافضلية لا تنتج ذلك
كما هو جلي وان اريد عين تلك البيته فبيته القدر موجودة والى فضلها في الاحاديث الصحيح على
سائر ليل الى السنة بعد الولادة بل المبعث بل الهجرة فلم يكن اجتماعها حتى يتكامل التفضل بينهما و
انما تلك النقض وهذه باقية الى القيامة وقد نص الشارع على افضليتها ولم يتعرض للبيته
مولده ولا لا يشاها بالتفضيل في ليل فوجب علينا ان نقصر على ما جاء عنه ولا نبتدع شيئا من
عند نفوسنا القاصرة عن ادراكه الا بتوقيف منه صلعم على اننا لو سلمنا افضلية مولده صلعم
لم يكن له فائدة اولها فائدة بتفضيل الائمة الافضل الفعل فيها واما تفضيل ذات الزمن الذي
لا يكون الفعل فيه فليس له فائدة انتهى ورواه خيرة السالكين في نوشته چتر كيه نام ان مولدي نامند
و در پادشاهي چتر رسول صلعم چكرس را بدین نفرموده است و نه خلفای او و نه ائمه و نه خود این
فعل كموده اين انتهى و حضرت مجدد ثلث ثاني در مكتوب خود می نویسد الحمد لله الذي هدانا
لهذا و اما كتابته تهدي لولا ان هدانا الله لتراجت رسل ربنا باحق عليهم من الصلوة اتمها ومن
الخير لعلها لا يصحيفه انقافات كذا في كرم نافردين حقيرة ساخته بودند بوصول ان مبتدع
سرو در كموده خبر كرم القدر بجانته خير اندراج يافته بودند كه اگر چنانچه مبالغه در منع سماع متضمن
من مولده كه عبارت از قصائد لغت و اشعار غري لغت خواندن است تميز بود باخوي غري مير
مير نعمان و بعضي يار ان ايشا كه در واقعه انحضرت صلعم دیده اند كه از چو معركه مولود بسيار را

اند بر نیات ترک نشود و خود و بی شکل نیست مخدوم اگر واقعه را اعتبار بود و بر مناسبات اعتبار
 باشد مریدان را به پیران هیچ اعتبار نباشد و التزام طریق از طرق بحث می افتد چه بر مرید
 موافق و فایده خود عمل خواهد کرد و مطابق مناسبات خود و زندگی خواهد نمود و آن وقایع و مناسبات
 موافق طرق پیر یا شنید یا یا شنید و مرضی او بودند یا نبودند برین تقدیر سلسله پیری و مریدی
 بر هم می خورد و بر وجه الهی بود و معنی خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر
 نم جویند و مطالب رسید بدو ملت حقند و پیر مناسبات و اوضاع اعلام می شود و بین التفات با آنها
 نمی نماید شیطان بعین دشمنی است قوی متهمیان از کید او این چنین استند و از ذکر او از آن در آن
 اند از مبتدیان و متوسطان چه گوید غایت مافی ابواب متهمیان محض خداوند و از سلطان شیطان
 معصون بخلات مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد نباشند و از ذکر
 دشمن محض نباشند و نیز در همین مکتوب نوشته بنظر انصاف به بینید که اگر فرض حضرت
 ایشان درین زمان در میان ندهی بودند و این مجامع منعقد میشد یا باین امر آ
 میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فیه نیست هرگز این معنی را تجویز نمی فرمودند
 بلکه اگر این معنی مقصود فیه اعلام بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضائقه نیست و گنایا پیری
 مشاجره نه در آن مخدوم زاده و یاران آنجا بر همان وضع مستقیم باشند تا فقیران بر حاجت
 ایشان غیر از حریان چاره نیست زیاده چه تصدیق و چه در اسلام اول و آخر انتهای و
 حسن بن علی بنده در رساله طریقه السنه فی دواعی ابدعت نوشته و ما اهدت الیه الصلوة
 و بچشمه من مجلس کسوفی شهر الربع الاول الاصل فی شرح علی جوادی علیه السلام و فیها
 متذکره منها تحقیق مع من الا یام بفعل غیر معین و هو متعبد الشارح فالتحقیق من علی
 نفسه ادعا و تعبد و القیاس علی تحقیق شایع بدون علامت شرک که پس صحیح علی الهی است
 فیه الاجتهاد و منها فیه طعن و تذکره و ملائمه علی السلف حیث لم یفعلوا فیه خیر کتب ویدل
 علی قایة الحجة بر رسول الله صلعم مع انما کم فی محبة رسول الله صلعم علی ابی سلمه حمزه

لم یبن لامنه امرافیه غایه محبت صلعم و محبت صلعم غین الایمان لقوله لم لایومن احدکم حتی یؤمن
 احب الیه من والده وولده والناس اجمعین فیوجب نسبت الخجل به عم عن ابو غایه لایا
 والاسلام بل علی الهند حیث لم یکمل شریعت صلعم و قد قال الله تعالی فی تکمیل شریعت صلعم
 اکتلتکم و دینکم و اتممت علیکم نعمتی و ایضا قال الله تعالی و تمت کلمه ربک صدق و عدل و منها
 التشبه بالنساری من اهل الکتاب فانهم یظنون یوم ولاده عیسی عم و میونه باسم مغایه
 عظیم و منها التشبه بکفره الهند حیث یظنون یوم ان یام السنه و یقولون نه یوم ولاده
 کهنیا و نیز میونه بالهند یتبعون النجس انتهى و مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفه می
 نوع پانزدهم امثال متجده را یک چیز بعینه دانستن و این وجه خیلی برضعیف العضل
 دارد حتی که آب دریا و شعله چراغ و آب فواره را اکثر اشخاص یک آب ندیک شعله خیال کنند
 و اکثر شیعه در عادات خود همک این خیال اند مثل روز عاشورا در رسال که باید آنرا روز
 شهادت حضرت امام حسین گان برند و احکام ماتم و فوج و شیون و گریه و زاری و فغان
 و برقراری آغاز نهند مثل نان که بر رسال بر سیت خود این عمل نمایند حالانکه عقل بالبدیه
 میداند که زمان امر رسال غیر فارست هرگز خبر و او ثبات و قرار ندارد و عاده معدوم محال
 و شهادت حضرت امام در سرور شده بود که این روز از آن روز فاصله ندارد و در رسال دارد این
 روز را با آن روز چه اتحاد و کلام نه سبب و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس نباید کرد
 که در اینجا میسر و در رسال سبب متجدد است یعنی ادای روزه رمضان و ادای حج
 خانه کعبه که شکر الله تعالی المتجدده سال سبب فرخت و سرور نوید می شود و لهذا اعیان
 برین وجه فاسد نیامده بلکه اکثر عقلا نیز نوروز و مهر جان و امثال این تجددات و تغیرات
 آسمانی را عید گرفته اند که بر رسال چیزی نوید می شود و موجب تجدد احکام می باشد
 و علی هذا القیاس تعید بعید بابا شجاع الدین و تعید بعید خدیو امثال ملک مبنی بر همین
 وجه فاسد است انیضا معلوم شد که روز تروا ایام الیوم اکتلتکم و دینکم و روز تروا می

و حسب محتاج را بجزاد شرع عید قرار نداده اند و عید انظار و عید التجار را نیز در او داده اند و در روز
 و وفات پیغمبر را عید نگردانیدند و چرا صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود و انجمن
 صلح بجا آورده بودند منسوخ شد و درین همه پنین ترست که در هم را و حلی باشد بدون تجدید
 نعمت حقیقه مشهور و فرختن کردن یا غم رانگ کردن خلعت خلع از ستواس و هم است
قول که او از اجتماع بعد از کول کالایا منع ساخته است نه نفس منقر ساختن بدو عرس را که عیب
 دعوی عدم جوازش نمود **اقول** معتزلی شاید منظر شیعه را در نظر گرفته اند که میگوید انفس
 منقر ساختن عرس منع ساخته ایامی دانند که عرس همین است که مردمان مجتمع می شوند بعد
 سال چنانکه در ایام و بعد سال جمع شوند قاضی ثناء و السدیانی بی در کتاب ارشاد الهی
 نوشته قبول و لینا را بلند کردن و کند بران ساختن و عرس نامثال آن و چرا انان کردن
 همه بدعت است بعضی از آن حرام است و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلعم بر جراح افروزان نزد
 قبر و سجده کنندگان را لعنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و سجد کنید و در سجده بکنند
 و در عید برای مجمع که در سال منقر کرده شود رسول کریم صلعم علی رضا فرستاد که قبول
 مشه نه را برابر کند و هر جا که تصویر پیدا و را محو کند انتهی **قول** میگویم که کسی از معتزلی
 یا تعزلی یوم هم دم نرده **اقول** را تم گوید که بعد که است این تعیین و تخصیص کسی
 از معتزلی دم نرده اما به کرامت آن بسیاری از علما انظر کرده اند در برابر بی نویسی
 یکروزه استخاف الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الا سبوع و فصل الطعام الی المقبره فی الیوم
 و استخاف الدعوه لبقرة القرآن و جمع السلی و الفقره و الفقره سورۃ الطعام و
 الاخلاص انتهی و در فتاوی جامع الروایات می نویسند فی شرح المنهاج للنفوس الی انشاء
 علی المقبره فی الیوم الثالث و تقسیم الورد و العود و اطعام الطعام فی الیوم الرابع بالخصوص
 لاثبات و انشاء من و انشاء و العاشرة و العشرون و الاربعین و الثم السادس و الستة
 بدعة منتهی انتهی از شیخ کبیر علی متقی او استاد شیخ عبد الوهاب متقی او استاد شیخ عبد

و نهی در رشتن خود که در رویدادهاست تعزیت است میفرماید و الاول الاجتماع للفرقة بالقرآن علی
 بالتقصیر من التفرقة او المسی او البیت بدعتی نه میفرماید که من التفرقة من التفرقة من التفرقة
 و نهی ترک الآداب بالانواع و فی تخلیص من قال من الله علیه الرحمة ان هذا الاجتماع فی اليوم
 خصوا لیثن فرضیه لافیه موجب و لافیه سفته و لافیه استجاب و لافیه منفقة و لافیه مصلحه
 الدین بل فی طعن بر ذمه و علامه علی السلف جیست لم یبنوا له بل علی النبی صلعم جیست ترک
 خصوص البیت بل علی المدسجانه و تعالی جیست لم یکن الشریعه و قد قال الله تعالی فی تمکیل
 الشریعه الیوم الکملکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و قد قال الله تعالی
 و انت کلمه ربک صدقا و عدلا لعلکم تتقون لکلماته هو السمیع العظیم فیکون حرا بالظن منه و انما یجاء و غیره
 کما سیانته و شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادت نوشته و عادت نبوده که برای
 جهت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و قنات بخوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
 مجموع بدعت است و مکتوبه نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب است
 اما این اجتماع مخصوص روز سیوم و ارتکاب تکلیفات دیگر و صرف اموال دلی حصیت از حج
 بدعت است و جزم انتهی و شافعی و لی المدسجانه و دهلوی در مقاله الوضیه فرموده دیگر
 از عادات شیعه مامور است در ایامها و سیوم و چهلم و شش ماهی و فائحه سالینه
 این همه یاد و عرب اول وجود نمود و نصیحت نیست که غیر تعزیت و از آنان میت تاسه روز طعام
 ایشان بکفیه یا روز رسمی باشد **قول** و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده که داخل الاعتبار نیست
 بهتر است که نخورند آن از جهت تعیین یوم نیست بلکه از آن جهت که نه بیت ثواب نیست
 و طعام غرض نیست **اقول** تعیین جهت بعد میت ثواب نبودن طعام عرس نفی
 جهت از تعیین یوم اما عراضا علی حقیق از خطبایش نیست طعام عرس در اعتبار چه و فعل که از
 نبودن طعام عرس نظر الاعتبار نماید و مجیب کجا تعیین جهت عدم اعتبار قرار داده و نهی
 بینی که مجیب خود نوشته اما طعامی که بعد میت تیار می کنند و آنرا بخشش کرده خانه بخانه می

و از اینها می نامند اعتباری ندادند برای آنکه توقع ثواب در آن طعام نیست آنچه را
 اینهمه مضمون مقرر شده اند که محیب که نام شی را بهجت بی اعتباری نوشته **قول** محیب
 در حواله جامع البرکات و کشف الغطا کاری نموده **اقول** عبارتیکه محیب از جامع البرکات
 نقل کرده و حواله منقول بود نقش در کشف الغطا کرده آن عبارت در هر دو کتاب موجود
 و در امریکه بان عبارت سند حجت مخالف آن در ماقبل و مابعد یافته می شود و در یک سطر
 عبارت تمام کتاب نقل نمودن کار عاقل نیست پس بر اختصار محیب جرح نمودن در چنین
 مقام گفتن که در حواله کتاب کاری نموده کمال الی است **قول** در اینجا جواز تقسیم طعام به
 نیت ثواب بشه و نمود بعد از تعیین یوم و در مائه مسائل در جواب پنجاه و یکم بالتحین یوم
 هم جائز **اقول** هرگز محیب در مائه مسائل جواز تقسیم طعام به تعیین یوم جائز نه نوشته
 البته حکم اکل طعام عرس بیان نموده و نوشته اگر محض برای ایصال ثواب یا رواتح ایشان
 میخورند پس فقر را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرای و مالحین ثواب زیاده تر خواهد
 و اگر بطریق ضیافت بپذیرند اغنیا و فقر را بر دورا برده باشد الخ پس جواز تقسیم طعام به تعیین
 یوم از کجا لازم آمد و در رسیدن ثواب اطعام طعام بشرطیکه فقر را خورانند کلام نیست چه
 تحقیق آنست که الزام یوم برای ایصال ثواب و ایصال مطلق را مقید به یوم ساختن مطلق
 شنیع و مکرره و بدعت است اما چون کسی کرداتم که ایت ذمردی خواهد شد و ثواب اطعام
 طعام بخونی خواهد رسید **قول** روایات صحیح در صحاح سته منکر نیست و نه صحاح سته منکر در
 صحیح **اقول** محیب هرگز دعوی صحیح فرموده بلکه مطلب آنست که این روایت از آن
 کتب نیست که غالب در آن صحت است و احتمال وضع در آن شاید پس ما و ابیک صحت و اعتبار
 اسناد آن بمعنی عدم ضعف و عدم تعلیق و انقطاع بیان نکند از درجه اعتبار ساقط
قول در حواله اعتبار در صحیح منقول و متصله الاسناد و الحادی پیش نیست **اقول** صدور
 اینچنین کلام از معتزین دلیل عدم وقوع و بی نص قبول حدیث است یا انمی دانند که جائیکه لغوی

سنت کنند و از این نفی ثبوت اسناد علی التوجه بالمعتبر باشد نه نفی صحت اصطلاحیه و قطع نظر از این گاه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن و حدیث ضعیف در اثبات علمی از اعمال حجت نیست و نه از اتصال در اینجا عدم تعلیق و انقطاع یعنی از اول و اوسط مقطوع است و نباید پس اتصال شامل از سال است سید در مختصر

خلاصه طبیبی نوشته فایز بن امان بکون فی اول الاسناد و هو المعلق اوقتی در سطره و هو المعلق

اوقتی آخره و هو المرسل انتهى **قوله** شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نه کرده و نه بخاری به تضعیف نموده بعد از آن میگوید جلال الدین سیوطی احادیث شتی در اکثری ازین اوقات آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهى به بینید که آنچه مجرب دعوی نموده که شیخ الاسلام این روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسد که اکثری خالی از ضعف است و این نه نوشته که همه ضعیف اند **اقول** کلام شیخ الاسلام در اینجا باین جهت که اکثری

خالی از ضعف نیستند دلیل صریح بر تضعیف این روایت است و الا ازین کلام در اینجا مفاد می نیاید و آنچه نوشته که غرابه منافی صحت نیست گویم که جائیکه مطلقا غرابه بیان کنند منبأ در آن با اعتبار معنی اغلب عدم صحت باشد و اگر مقصود از دعوی صحت

بقره ثابت می گردد سید در مختصر خلاصه طبیبی نوشته و الغریب اما صحیح کالافراد المخرجه فی الصحیح

او غیر صحیح فهو الاغلب انتهى و در شرح جنفی نوشته یعنی اکثر الغرائب غیر صحیح و لا اقال

الامام محمد بن جریر لا ینکتبوا هذه الا احادیث الغرائب فانها مناکیر و عامه روايتها الضعفاء

انتهی **قوله** در تخیل جواب چهلم از بعین مجیب در نقل کلام کشف الغطا بر جریری التفتا

نموده لایق را که ظاهر مخالف مزاج بود ترک کرد **اقول** نه معلوم که بقیه عبارت کشف الغطا

را چه مخالفت مزاج مجیب بود یا اختلاف امام ابن حنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد و امام

زفر را مخالف مزاج غرض از او یا جواز بعضی موارد و در این دو شکی دعوی مخالف مزاج باطل است اما بر شن اول پس از آنکه فتوی بر قبول امام ابن حنیفه و ابو یوسف است نه بر قبول

امام محمد و زعفران بیان اختلاف بدعای مجیب چه حضرت می رسانید تا عباراتی را که در آن
 اختلاف مبین بود نقل فرماست و اما بر شش ثانی پس از آنکه خود مجیب بخوان آن بعضی صورتها
 در آنکه تصریح فرموده در خیال مخالفت آن پنج لایح مجیب چگونه متصور گردد و چون ثابت شد
 که بقیه عبارات کشف الغطا مخالف مزاج مجیب نبود و حسن ضرورت اکتفا بر جزوی عبارت
 کردن عین مناسبت چه در هر مدعا عبارت تمام کتاب را نقل نمودن کار عاقل و بالغ نیست
قول به تعلیل عبارت از بعین که فی الحقیقت لا و فاعل اندر فی معنی است نه نقل کردن
 جزو کلام و حذف نمودن صدر سنائی شان و یا نیست است **اقول** بر یک جمله
 که مستغنا من غیر بدعای و مسئلتی است اکتفا نمودن عین باینست چه خط مباحث غیر
 محل مدعا و شوشن نه سائل می شود و معنی خود مجیب بر نمودن آن تمام خبر بدعای و ایراد
 اکتفا به شعی می هم فرموده است و در شکی بعد از این میست مبطل جواب بودنش خیال فقیر
 نمی آید اگر هست اثباتش بدعای معترض است و نیز معلوم نمی شود که عبارت مرقا و جامع البرکان
 در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از مبطل تمام منظور نظر معترض گردیده **قول**
 در تعلیل جواب سوال چنانچه هم باینه عالمگیری از بی مقام انبوت موجود نیست که حالتش در بابت
 نموده آید و به کثرت ظاهر خطایای بیب در نقل اعتبار بر مرقع بگرانچه از جامع البرکان و شرح
 مکتوبه ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هر جا که معترض را به اعتراضی
 صورت نمی بندد بهین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سند بان آورده نردم موجود نیست
 و اعتماد از نقل مجیب بر قطع و در نه این چه معامله که خود معترض از همین جهت کتاب عالمگیری چرا
 عبارتها در همین کتاب نقل نموده است در عالمگیری در باب سادس ندر موجود است
 در سحر را ئین نیز همچنان و در شرح وقایع و غیره هم شادقی به اکثر این شبهه و در نه پس اگر نظر احد
 باین کتب نرسد تصور ناظر این کتب نباشد در شرح وقایع نوشته فخر رازی الحوثران
قول به و نیز فرمودیم عام خص منه البعض و هو النذر بالمعصية و الطهارة و عبادة النفس و

صلوة الجنازة فلا يكون قطعاً فيكون واجباً انتهى ودر چنانچه حاشیه شرح در قایم نوشته اند
 من الایة بالاتفاق المنذر الذي ليس من جنسه واجباً على زيادة المرفوع بالیس مقصود
 فی العبادة كالنذر بالوضوء لكل صلوة والنذر بالمعصية انتهى وآنچه نوشته عبارت شرح
 مداعلی قاری وجامع البرکات ملاحظه باید کرد عبارت هر دو کتب مخالف عبارت عالمگیری محاکم
 نمی شود شاید که مقصود از اختلاف صوت نذر در طاعت و غیر آن که نزد شافعی و مالک جمعی
 از صحابه نذر صرف در طاعت صحیح است نه در غیر آن و نیز در خفیة جعفر طاعت نیست تغلیطی خورده
 باشد و نه آنکه طاعت بودن منذر امری دیگر است و بل بودن منذر از جنس طاعات و
 امری دیگر پیش از عدم تفرقه در میان هر دو خبرناهنی چه تصور ییده آید **قول** در تغلیط جواب
 سوال چهل و نهم بآنکه در مطلق نذر خلافی که هست از کشف الغطا گذشت **الحول** چون
 یک جانب شیخین باشند و یک جانب امام محمد پس غالباً فتوی بر قول شیخین می باشد و نیز
 جهال اختلافی چه فائده بخشد علاوه برین در مطلقاً و حاشیه در مختار در سبب عدم اختصار
 بکتابان نوشته و ذلك لان المقصود والتقريب الى السد بدفع حاجة الفقير فلا بد من دخول مخصوص
 المكان قال الفقيه هو قول علمائنا النشئة خلافاً لفرع انتهى آیین عبارت واضح شد که عدم
 اختصاص بکتابان قول علمای نشئة است خلاف در آن صرف زفر است **قول** در تغلیط
 سوال چهل و نهم بآنکه علاوه برین این نذر معلق است مطلق نیست و عدم تخصیص در نذر
 نه در معلق **اقول** عدم اعتبار تعیین مکان را به نذر مطلق خاص بودن و چیزی ندارد
 بلکه درین تعیین حال مطلق و معلق هر دو یکی است لیکن باقی ماند در اینجا سوال جواب طلب
 و آن آنست که صاحب در مختار نوشته که لو نذر لفقر او که جاز صرفه الی فقره غیره اما فقر
 فی کتاب الصوم این النذر لا یختص بشیء در صورتی که عدم اعتبار تعیین
 به نذر مطلق نیست پس صاحب در مختار چرا نذر مقید بغير معلق را محکوم علیه به لا یختص بشیء
 کرده جوابش آنکه نذر معلق در بعضی امور مخصوص میشود چنانچه بزبان و غیره بخلاف نذر مطلق

که آن بامری این امر مختص نمی شود پس غیر مختص بودن بجزئی از فقیر و متصدق و زمان
 و مکان خاصه نذر غیر معلق است و در اینجا احتراض منع شده چه ازین حکم لازم نمی آید که در
 نذر معلق اعتبار عدم اختصاص یکی هم از امور اربعه نباشد بلکه اختصاص معلق بیک چیز هم
 اربعه که آن زمان وجود شرط است بر اوصاف کلام کافی است **قوله** در تعلیل جواب سوال چهل و نهم
 و هم در اینجا نویسد نذر المتصدق یوما یکله لهذا الدرهم علی فلان نمی آید بجزایان الزم و المعلق
اقول اثری این عبارت در کتاب ایمان و اینجا که معترض است که اشک کرده یافته اند
 در خطاب الصوم و در خطاب این عبارت بدین نظر دیده شد و انذار من اعتکاف و وجع او صلوة او
 صیام او غیر معلق لا یختص بزمان و مکان و در هم و فقیر فلان نذر المتصدق یوم الحقیقه
 بهذا الدرهم علی فلان نمی آید بجزایان الزم و المعلق یوم الحقیقه و اول الصوم و فعل قبل
 صح و کذا و نذر ان یحج سته کذا فی سینه قبلها صح او صلوة یوم کذا فصله قبله لانه تعین بعد وجود
 السبب و نذر فی غلوة التتبعین شهره لایحفظ بجزایان الزم و المعلق فایه لا یحجز تعجیل قبل وجود شرط
 كما سیجی الا یحجز پس باید دید که در نقل این عبارت چه قدر تصرف و تحریف بکار رفته که حجت
 بیان ندارد و اختصاص نذر معلق بجزایان و وجود شرط ازین عبارت مستفاد نمی شود و بارادان
 کلام نیست و کلام ما در اختصاص مکان است **قوله** در تعلیل جواب سوال چهل و نهم
 که چه تراشاند که دعوی نمود اگر اینطور بگوید که اگر حاجت من براید برای فلان ولی یا تمام ولی
 این قدر طعام یا نقد است پس این قسم نذر کردن با جماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام است چنانکه
 از کتب معتبره مرقوم میگردد و انتهی و آنچه از کتب معتبره مرقوم ساخته در کلام روایت صورت دعوی
 مصرح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شغیت و لی فی ان قضیت حاجتی و ان یجوز ان
 واقع است که آن نذر غیر درست و در صورت مدعیان هیچ لفظه دال بر نذر ولی نیست پس
 اگر حاجت من برآید و این احتمال نذر طعام ما بر دواز برای فلان ولی رسیدن ثواب یا
اقول معترض در مقام تعلیل را از دو وجه بکار برده اول آنکه در نقل عبارت یافته اند

بحر مشرق است بجای آن روغانی و خوشی مرغی این روغ غائبی و شفیت مرغی گوشت
گفت که در هر کدام روایت صورت دعوی مسیح نیست چه در همه روایات الفاظ آن شفیت
مرغی و آن قضیت حاجتی و آن روغ غائبی واقع است انتهی و این صریح اثبات مطلب
به شرح عبارت است دوم آنکه در این مورد بر شرط فهمیده گفت در صورت مدعاها هیچک
افتد دال بر ندر و ملی نیست انتهی حال آنکه در زیر بیا سیدی فدان لکشی من الذمبت شتا

که اواللهم انی ندرت ملک است نه بر شرط که لا یخفی **خاتمه** چونکه جناب امیرالامرا ^{الانفا}
علی کبرقدره شناس علما مجمع محامد و اوصاف منیع مکارم و الطاف شرف است سلطنت
الامارات حضرت نجرالدین و اله دولت مرزافتح الملک بهادر و لیعهد حضرت سلطان علی
در قاضیه الله تعالی الشریعیه المصلوویه و ادامه بالذوله السعیده زیاده تراعت تحصیل
این ثواب و تکمیل این کتاب بوده اند لهذا التماس است که کسیکه ازین اوراق فائده ببرد
و انتفاعی خاص معارف دلواد عامی خیر بر آستانه ایزاده و التباد نماید و از بحر سطور نیز
درین عاقل شهاب احمد بنده علی تمامه الصلوٰه والسلام علی زوله محمد وآله واصحابه اجمعین

بجایات مباحطات شیخ فضل رسول صاحب که متعلق بقصوهای مولانا عبدالحی صاحب است

خلاصه استفتاء اول حسب نقل شیخ فضل رسول بمحاب
سوال اگر مسلمانی ثواب اعمال خود بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب میرسد
یا نه **جواب** اول در ثواب و عقاب بر خلوص نیت و عدم خلوص نیت است
دوم دنیا دار العمل است و ثواب و العقاب نیست پس مالک ثواب و عقاب بودن در
روز جزا اینها بدین خواهد شد سوم بخشیدن کسی یک خیر را بدیگری عبادت از پیغمبر می شود
و پیغمبر از حق و شرع عبید است و آن عبارت است از خلوک کسی گردانیدن در عین باقی الحال

و هر یک به است ایجاب و جنول و شرطیه است مقبوض بودن شیء محبوب و مقسوم
 گردیدن آن پس مراد از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیا است پس خواهی متقین
 حاصل نمودن غیر معلوم که مراد آن بر خلوص نیت است و بر تقدیر علم پس حصول ثواب در دنیا
 محلی است بلکه در آخرت است و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس در آن شرطیه مفقود و پس ثواب
 ثواب دنیا کسی را هیچ معنی ندارد و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت است
 یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این بهیضه بلکه وعده شده
 پس درین وعده مختار است خواهد کند یا نه کند تفتیش حال این وعده را چه حاجت به اگر مراد از بخشیدن
 ثواب دیگری است آن مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود باجمله بدین وضع ثواب در
 رسیدن خیلی دشوار و هیچ معنی ندارد و آری صورت ایصال نفع و ثواب ببردگان جنایه
 کتب معتبره فقه مرقوم است و دیگر است و همان طور ایصال نفع و ثواب باموات می نماید کرد
 زیرا که این امور از نقل نیابت اند پس آنچه منقول است اینست که زنده از طرف مرده بطریق نیابت
 و کالت آن عمل خیر را برای استرضای و تقرب حضرت حق ببل عمل کند ثوابش بر مرده
 رسیده فاما درین مقام تفصیل است که بعضی آن علماء چنانست که محض نیابت و تعلقی دارد و
 یا محض نیابت و تعلقی دارد و بعضی مرکب اند هر دو پس در هر دو اخیر نیابت جاریست و ثواب آن
 بر مرده میرسد چنانچه احادیث کثیره دل برانند و اتفاق جمیع علمای اهل سنت بر اینست که ثواب
 اول مختلف نیست نزد اهل سنت اکثر قریب مایل نیست بر آنست که نیابت در این جاریست
 و ثواب هم نمیرسد و قول امام اوسط و امام مالک همچنین است چنانچه در اینصاح و غیره کتب نقل
 کرده و اکثر مآخذین بر آنست که نیابت در انهم جاریست و ثوابش نیز میرسد پس ایصال نفع
 و ثواب بر مرده بطریق نیابت در عبادت بانی و مرکب مجمع علیه اهل سنت نیست و همین
 از قرون گذشته صحیح به و تابعین متبع تابعین مآثور آمده و ایصال ثواب مستور در عبادت بانی
 اختلافی است صریح مجمع علیه را گذشته در اختلافات افادون تقاضای تقوی رسانند

لیکن اگر کسی کند پس از بطور شرعی چنانچه بخت قوت کسی منتهی شود بخت برتر نکند نیست و اگر کسی کند در وجه شرعی
 نیست عمل با اختیار میکند و معتزله که فرقه دروده انکار ایصال ثواب برده در هر صورت نمی پذیرد این سنت را
 باید درین مسئله خلاصه ایست که واضح گردید و اصل خلاصه اهل سنت با معتزله در اصول معتقد است در هر دو هم
 اگر شدنت و اگر نشدنت و الا در هر دو خلاصه اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق بودند در کدام مسئله و کدام مسئله
 معتزله در بعضی مسائل با ائمه در بعضی مسائل اهل سنت در هر دو معتزله است و در هر دو معتزله است و در هر دو معتزله است
 معتزله معتزله است که با وجودین خبر خود را در هر دو معتزله حد و دخی اند و خواهی نخواهی در هر دو معتزله است
 سنت ظاهر میکند در صورت سوال بعینه در کتب معتزله حکم صحیح نزد اهل سنت و صحیح آن معتزله هر دو معتزله است
 چنان باشد و موافق حدیث هم صحیح و ثبوت آن هم اهل سنت و از این فقه پس استبعاد آن عجیب ترین ثواب
 و نبود دنیا و الثواب العقاب و ملک است و این را در هر دو معتزله است که عبارت از هر دو معتزله است و این را در هر دو معتزله است
 بود که خرافات قبل از این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است
 این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است این است
 عمل خود دیگری بحث دیگر و جار شدن نیابت را بعضی اقسام عبادت که جار شدن بعضی متخلفی دیگر است
 زیرا یکی را باید کردی تخلیق و در هر صورت تعارض تناقض لازم می آید چه نیابت در عبادت آبدنی جار نیست
 نزد خود و کسانیکه می نویسند که نیابت جار نیست همان کسان که همان کتاب همان مقام می نویسند که
 ثواب عبادت آبدنی می رسد و از نقل عبارت هم از اصلی چه در این ذکر نیابت نیست این تفصیل که نزد خود
 جاری نیست و نزد متاخرین جاریست البته اختلاف و اصول ثواب قرآن ران نیست این هم تفصیل
 تراشیده عجیب که نزد ما معتزله و متاخرین سید و امام که در این خلاف اهل سنت و جماعت معتزله است
 اگر در آن مسئله کسی تقلید معتزله خواهد کرد و بجا گفت اهل سنت خواهند پذیرد البته در آن مسئله در هر دو معتزله
 معتزله خواهد شد **پس این جواب تقریر معالطه حکم اعتزال عجیب از**
 دو حال بیرون نیست یا بطور نقل شهرور لا تقربوا الصلوة صبت و یا بجهت من تحقیق است که
 معتزله هم نمی آید ایصال ثواب بطور نیابت شده اند و طریق بعد از انکار میکنند در هر صورت

چنان حکم اگر از وجه اول است پس بعد از آن نیز معتبر است تا به نسبت به هر دو بود یا اگر از وجه ثانی است
 پس ثبات آن نیز معتبر است و در کلامی که معتبر است در وجهی نیست بلکه ایضا ثواب یا جعل ثواب
 خود را بگیرد که است و آن معتبر نیست تا ثبات و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 معتبر و عن الظاهر و ماول به ثبات و در کلامی که معتبر است در وجهی نیست تا ثبات و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 پس ایضا معتبر است و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 ایضا معتبر است و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 است که در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 ثواب و اگر در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 ایضا معتبر است و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 و امام شافعی در نهایی است و امام ابوحنیفه بقولی و جماعتی معتبر است و امام ابوحنیفه بقولی و جماعتی معتبر است
 ثواب عبادت بد کلام میکنند و هر کجا که در کلام است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود و در کلامی که است و اگر جعلی باشد به هم پیوسته شود
 جهت درین کتب مذکور بطور متاخران قرار یافت پس افع گردید که این قطعیست و افع تعارضی در
 تناقض است و مؤید آنست آنچه صاحب بحر در مسئله ایصال ثواب از حدیث لا یصوم احدکم عن احد و الا
 احد عن احد که در عدم جریان نیابت در عبادت بحث است جواب داده عبارتش حسب نقل
 معتبر نیست و اما قوله لا یصوم احدکم عن احد و الا یصلی احد عن احد و الا یحرم عن احد و الا یحرم
 لانی حق الثواب فانه من صام و صلی او قصد او جعل ثوابه لغيره من الامور و الا یحرم و الا یصلی
 ثوابها الیه من اهل السنه و الجماعة کذا فی البدایع و انکه نوشته که نیابت در عبادت بدلی از هر واحدی
 جاری نیست محض غلطی و در قولی از شافعی آمده که نیابت بر کسی و بی در صوم و نرس است در
 کفایه حاشیه هدایه می نویسد و فی احد قولی الشافعی بخود لولی او یصوم نمکند و فی احدی
 عن النبی و صلواته قال من مات و علیة الصیام صام عنه ولیة و هذا النص فی الباب و اما حدیث

[illegible]

[illegible]

و بعد از این که در میان ایشان اتفاق افتاد و هر یک را به جای خود رسانیدند و هر یک را به جای خود رسانیدند و هر یک را به جای خود رسانیدند

ردیف	عناوین	صفحات	تعداد	ردیف	عناوین	صفحات	تعداد
۱	ابن مالک	۱۰	۱۱۸	۱	ابن مالک	۱۰	۱۱۸
۲	ابن مالک	۱۰	۱۱۸	۲	ابن مالک	۱۰	۱۱۸
۳	مسل تبر	۴	۱۱۹	۳	مسل تبر	۴	۱۱۹
۴	ستا	۴	۱۲۰	۴	ستا	۴	۱۲۰
۵	بنام بنور	۱	۱۲۱	۵	بنام بنور	۱	۱۲۱
۶	الی الخاطیله	۱۹	۱۲۲	۶	الی الخاطیله	۱۹	۱۲۲
۷	اوقات مشرقه	۱۸	۱۲۳	۷	اوقات مشرقه	۱۸	۱۲۳
۸	تالیف در باب بی خبر	۲۱	۱۲۴	۸	تالیف در باب بی خبر	۲۱	۱۲۴
۹	قوله شریکی ایجابی	۲۱	۱۲۵	۹	قوله شریکی ایجابی	۲۱	۱۲۵
۱۰	آن حکیم	۱۳	۱۲۶	۱۰	آن حکیم	۱۳	۱۲۶
۱۱	عینی شرح بخاری	۱۳	۱۲۷	۱۱	عینی شرح بخاری	۱۳	۱۲۷
۱۲	ارج	۴	۱۲۸	۱۲	ارج	۴	۱۲۸
۱۳	قلیل	۱۱	۱۲۹	۱۳	قلیل	۱۱	۱۲۹
۱۴	المشروع	۱۲	۱۳۰	۱۴	المشروع	۱۲	۱۳۰
۱۵	المبتدایه	۵	۱۳۱	۱۵	المبتدایه	۵	۱۳۱
۱۶	فتح	۲۱	۱۳۲	۱۶	فتح	۲۱	۱۳۲
۱۷	مقصر	۹	۱۳۳	۱۷	مقصر	۹	۱۳۳
۱۸	شرح عمده الحقی	۴	۱۳۴	۱۸	شرح عمده الحقی	۴	۱۳۴
۱۹	فریدالکلیه	۱۴	۱۳۵	۱۹	فریدالکلیه	۱۴	۱۳۵
۲۰	مختصر	۱۵	۱۳۶	۲۰	مختصر	۱۵	۱۳۶